

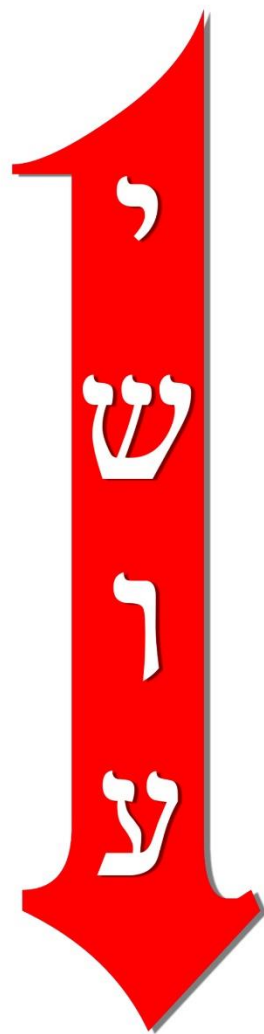
در
ابتدا
الوهیم
آسمانها و زمین را آفرید

الوهیت

جلد دوم

شناخت عیسی مسیح

مکملات الوهیت



نویسنده: لوک رایان



نام کتاب

الوهیت

جلد دوم: شناخت عیسی مسیح

نویسنده: لوك رایان

دیباچه: زوفا رایان

پنطیکاست سال ۲۰۲۰



انجمن تحقیقات کتاب مقدسی رایان



انتشارات کلیسای خداوند عیسی مسیح

فهرست مطالب

۱.....	سخن نویسنده:
۲.....	پیش گفتار:
۴.....	الوهیت خداوند عیسی مسیح:
۱۲.....	نامهای خداوند عیسی مسیح:
۱۲.....	عیسی / یَشوعا (יֵשׁוּעַ ، Ιησους ، Jesus):
۱۵.....	امانوئیل (עֲמַנוּאֵל):
۱۸.....	یهوه (יְהוָה):
۲۹.....	سالهای زندگانی خداوند عیسی مسیح:
۲۹.....	پیشگوییهای ظهور خداوند:
۲۹.....	تولد از باکره:
۳۱.....	مکان تولد:
۳۳.....	زمان ظهور:
۵۱.....	پیشگوییهای کشته شدن خداوند:
۵۳.....	استهزا کردن او:
۵۳.....	نوشاندن سرکه به او:
۵۴.....	مصلوب کردن او:
۵۴.....	ندا کردن به سوی خدا:
۵۴.....	قرعه انداختن بر جامه او:
۵۵.....	سپردن روح خود به پدر:
۵۵.....	کسوف در وقت مصلوب شدن او:
۵۶.....	نیزه زدن بر پهلوی او:
۵۶.....	رنج و جلال مسیح:
۵۸.....	ریختن آب دهان:

- قیام از قبر بدون فساد تن: ۵۸
- پیشگوییهای کارهای خداوند: ۵۹
- سخن گفتن به مثَلها: ۵۹
- فرمان دادن بر دریا: ۶۰
- سوار شدن بر کرّه الاغ: ۶۱
- آمرزش زن بدکاره: ۶۱
- عیسی عهد جدید همان یهوّه عهد عتیق است: ۶۴
- آفریننده: ۶۶
- هستم (خواهم بود): ۷۳
- نجات دهنده: ۷۵
- پادشاه: ۷۹
- شبان: ۸۱
- کلمه: ۸۵
- صخره: ۸۶
- خم شدن زانوها: ۸۸
- نام عجیب: ۸۹
- اوّل و آخر: ۹۱
- شهادت خداوند عیسی مسیح در خصوص خودش: ۹۳
- من از این جهان نیستم: ۹۳
- من در هستم: ۹۵
- من راه و راستی و حیات هستم: ۹۹
- راه: ۹۹
- راستی: ۱۰۱
- حیات: ۱۰۳
- من نور عالم هستم: ۱۰۴

۱۰۶	 من قیامت و حیات هستم:
۱۰۸	 من و پدر یک هستیم:
۱۱۱	 من هستم:
۱۱۲	 من الف و یاء و ابتدا و انتها و اوّل و آخر هستم:
۱۱۳	 الف و یاء:
۱۱۶	 ابتدا و انتها:
۱۱۸	 اوّل و آخر:
۱۲۰	 شهادت نویسندگان کتب مقدّس در خصوص خداوند عیسی مسیح:
۱۲۰	 کلمه حیات جسم گردید:
۱۲۱	 خدای حق و حیات جاودانی:
۱۲۲	 خداوند و خدا:
۱۲۴	 صورت خدای نادیده:
۱۲۵	 تمام پُری الوهیت:
۱۲۶	 خدا به صورت غلام:
۱۳۱	 سرِ دینداری:
۱۳۳	 واسطه خلقت:
۱۳۴	 شهادت نویسندۀ عبرانیان:
۱۳۶	 نام پر جلال:
۱۳۷	 نجات در نام خداوند عیسی مسیح:
۱۳۸	 آمرزش گناهان در نام خداوند عیسی مسیح:
۱۳۸	 شفا در نام خداوند عیسی مسیح:
۱۴۰	 اخراج روح در نام خداوند عیسی مسیح:
۱۴۱	 حضور خداوند در جایی که نام او برده شود:
۱۴۲	 اجابت دعا در نام خداوند عیسی مسیح:
۱۴۳	 خدمت در نام خداوند عیسی مسیح:

- ۱۴۴ حکم در نام خداوند عیسی مسیح:
- ۱۴۵ تعمید در نام خداوند عیسی مسیح:
- ۱۴۵ انجام هر عملی در نام خداوند عیسی مسیح:
- ۱۴۷ برخی خصوصیات خداوند عیسی مسیح:
- ۱۴۷ محبت و خشم:
- ۱۵۴ بی حرمت کنندگان پدر:
- ۱۵۶ انکار کنندگان:
- ۱۵۸ دشمنی با اهل دنیا:
- ۱۶۰ اولویت اول:
- ۱۶۲ بی ثمر بودن:
- ۱۶۴ افکار نقولاوی:
- ۱۶۶ ضد فرقه‌ها:

سخن نویسنده:

به نام خداوند عیسی مسیح

جلال و ستایش و اکرام بر پدر آسمانی ما خدا و خداوندمان عیسی مسیح از حال تا به ابدالآباد.

خداوند را شاکرم بابت لطف بزرگی که به این غلام بسیار کوچک خود عطا فرمود تا با هدایتها و تعالیم در لحظه‌ای که پیوسته از روح‌القدس محبوب در طول مدّت نگارش این کتاب دریافت می‌نمودم، به عنوان کاتب و نگارنده این اثر نقشی کوچک داشته باشم.

بسیاری از موضوعات مکتوب، مکاشفات و دریافتهایی بود که در لحظه نگارش از روح‌القدس ارائه می‌شد. این حقایق آشکار شده در خصوص الوهیت و شناخت خدا که در حین نگارش مکشوف می‌گردید چنان با کتب مقدّس در هماهنگی و اتحاد بود که برای خود من نیز بسیار حیرت‌آور و شگفت‌انگیز بوده به حدی که وصف آن دشوار است. از این روی به تمام خوانندگان این کتاب توصیه می‌شود تا از خواندن سریع و با هر پیش‌زمینه دیگری جداً خودداری نمایند، و در آرامش فکری و بسیار آهسته و دقیق مطالعه نموده و در هر بندی از آن خوب تفکر کنند. دعا می‌کنم تا خدا روح فهم و حکمت خود را به تمام کسانی که دوستشان دارد عطا فرماید، تا تمام مطالب این کتاب در وجود آنان نشانده، ریشه کرده و به بار بنشیند.

در بخشهایی از این کتاب توصیفات آورده شده که فقط مختص به ادبیات زبان پارسی و پارسی زبان است و در زبانهای دیگر مفهوم و ترجمه‌ای برای آن نمی‌توان آورد، لذا جایگزینی هر توصیفی برای آنها اشتباه خواهد بود. نویسنده نیز به این امر واقف بوده و منظور او از نگارش این توصیفات فقط برای پارسی زبانان بوده است.

**به نام خدای خدایان، پادشاه پادشاهان، خدای قدیر، خدای مشیر، پدر سرمدی، سرور
سلامتی، الف و یاء، ابتدا و انتها، اول و آخر، او که بود و هست و می آید.
* به نام خداوند عیسی مسیح ***

پیش گفتار:

آن چه نباید باشد، هست! آن چه باید اساس و بنیاد یک دلی در بین مسیحیان باشد، باعث کدورت و اختلاف و نزاعهای وحشتناکی شده! بدون شک یکی از بزرگترین اختلافات جهان مسیحیت، نزاع بر سر شناخت خداوند عیسی مسیح است.

تمامی نهادهای کلیسایی، به هنگام معرفی تحت‌اللفظی از او، با عبارت "الوهیت عیسی مسیح" آغاز سخن می‌کنند، اما در ادامه او را به گونه‌ای معرفی می‌کنند که گویی شخصیتی دیگر است! نهادن عبارت الوهیت در پیش از نام خداوند عیسی مسیح دقیقاً به آن معنی است که اعتراف می‌شود عیسی مسیح خود الوهیم است؛ اما در ادامه با توضیحات سرگیج‌آور و بی‌اساس از دل آن یک شخصیت دیگری بیرون می‌کشند و هر قدر آن را بیشتر پیچ و تاب می‌دهند گره را کورتر و کسانی که در این گره‌ها گیر افتادن را گیج‌تر و خفه‌تر می‌کنند.

در جلد اول این کتاب در خصوص عبارت خدا به معنی عام آن یعنی "ال"، و همین طور اسم خاص او یعنی "الوهیم" و نیز اندکی در خصوص نام پر رمز و راز یهوه، و عبارت الوهیت سخن گفتیم. لذا می‌دانید وقتی گفته می‌شود الوهیت، یعنی صحبت در خصوص هر آن چه در مورد شخص الوهیم می‌توان گفت و او را معرفی نمود، است.

الوهیم به هیچ وجه به معنی عام کلمه خدا نیست آن گونه که هر جای دنیا عبارت خدا را با واژه‌های مختلفی معرفی می‌کنند ولی منظورشان همان خالق جهان هستی است. در زبان عبری نیز که می‌توان گفت زبان مادری کتب مقدس است برای عبارت خدا از واژه "ال" استفاده می‌شود. ولی نام خاص خود ال، "الوهیم" است که از عبارت عام "ال" صادر

شده، اما الوهیم یک نام کاملاً خاص است، مانند نام هر انسانی که برای خود دارد و معرف شخصی او است.

به بیانی روشن تر، در به کار بردن واژه الوهیت، منظور معرفی و شناختِ خصوصیات و شاخصه‌های خدا که همان ال می‌باشد نیست، بلکه به طور خاص معرفی شخص الوهیم است، با این نکته مهم که الوهیم همان خدای واحد حقیقی و خالق جهان هستی است، یا به عبارتی دیگر نام شخصی ال، الوهیم است.

حال وقتی در هر کجا صحبت از الوهیت عیسی مسیح می‌شود، دقیقاً به این معنی است که موضوع مورد صحبت مربوط به خصوصیات و شاخصه‌های جسمانی الوهیم یعنی عیسی مسیح است.

در جلد دوم کتاب الوهیت به طور خاص قصد داریم تا به این مبحث پرداخته و خداوند عیسی مسیح را از منظر مشهودات کتاب مقدس معرفی نماییم.

الوهیت خداوند عیسی مسیح:

در جلد پیشین صرفاً با الوهیت خدا در وجه نادیدنی او به عنوان خدا تا حد زیادی آشنا شدیم و در ادامه با سایر شاخصه‌های خدا که در ارتباط با وجه جسمانی او است آشنا خواهیم شد.

در جلد اول دانستید که هرگاه خدا در ارتباط با بشر و در قالبی محسوس یا دیدنی خود را آشکار نماید، دیگر به او خدا نمی‌گویند بلکه خداوند خطاب می‌گردد، یعنی بخشی از کل.

خدا در جایگاه خدایی خود به عنوان خالق جهان هستی، خدا و پدر است. اما هرگاه در جایگاه دیگری قرار گیرد و در قالبی محسوس و در ارتباط با انسانها آشکار گردد، دیگر به او خدا گفته نمی‌شود بلکه خداوند خوانده می‌گردد. این به آن معنی نیست که او ناتوان و از قدرت و جایگاه الوهی خود خالی شده، بلکه چون در ارتباطی محسوس از عظمت حضورش در حیطه‌ای کوچک‌تر آشکار شده، خداوند خوانده می‌شود.

دانستید که کتاب مقدس از نام یهوه زیاد یاد کرده، او همان خدای خالق آسمانها و زمین است که اسم خاص او یهوه می‌باشد، اما چون در ارتباط با زمین، نسبت به کل جهان هستی آشکار گردیده، با نام یهوه و یا در بیشتر مواقع با عنوان خداوند معرفی می‌شود. عبارت خداوند، به خدای محسوس و دیدنی، نسبت خدایی می‌دهد. نه این که خدایی دیگر باشد بلکه همان خدا است که در محدوده کوچک‌تر آشکار و محسوس گردیده.

در عهد عتیق هرگاه یهوه خدا بر کسی آشکار می‌شد، قوم این را می‌دانستند پس او را خداوند می‌خواندند. همچنین می‌دانستند خدا، کلمه حیات است که تمام جهان به کلام او آفریده شده: «و خدا گفت: روشنایی بشود و روشنایی شد» (پیدایش ۱: ۳). لذا هرگاه کلام خدا بر انبیا قرار می‌گرفت و انبیا در جایگاه گویندگی کلام خدا قرار می‌گرفتند، قوم به آنان که گویندگان کلام خدا بودند، خداوند می‌گفتند.

ولی در دوره‌ای از عمر بشریت یک اتفاق بسیار شگفت انگیز افتاد، یک بار یهوه الوهیم به شکلی عجیب‌تر از دفعات قبل، برای خود جسمی انسانی گرفت و مانند یک نوزاد مثل سایر انسانها وارد دنیا شد. یوحنا در خصوص این که چگونه خدا که کلمهٔ حیات است به شباهت مردم در آمد به زیبایی تمام چنین شهادت می‌دهد:

«^۱در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. ^۲همان در ابتدا نزد خدا بود. ^۳همه چیز به واسطهٔ او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. ^۴در او حیات بود و حیات نور انسان بود. ^۵و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت. ^۶شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛ ^۷او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیلهٔ او ایمان آورند. ^۸و آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد. ^۹آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند و در جهان آمدنی بود. ^{۱۰}او در جهان بود و جهان به واسطهٔ او آفریده شد و جهان او را شناخت. ^{۱۱}به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛ ^{۱۲}و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، ^{۱۳}که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولّد یافتند. ^{۱۴}و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر» (یوحنا ۱ : ۱۴ - ۱).

کلمه (الوهیم - خدا) جسم بشری گرفت. او در این آخرین دفعهٔ حضور جسمانی‌اش دیگر با نام یهوه، که می‌آمد و می‌رفت نیامد، حتی این بار فقط کلام نبود تا بر یک نبی نازل شود و برود، بلکه این بار چون پسر انسانی آمد و معروف به پسر خدا شد، در جلد اول کتاب دانستید که پسر خدا به معنی خود خدا است که در جسم انسانی آشکار می‌گردد.

تمام مسیحیان به خداوند بودن عیسی مسیح اعتراف دارند، اما بعدها فرقه‌های به وجود آمده در درک و تعریفِ خداوندی عیسی دچار چالش و انحراف بزرگی شدند. با آن

که همه آنها تئوریهای کاملاً مشرکانه‌ای ارائه می‌دهند ولی در این انحراف نیز با هم یک صدا نیستند و علت به وجود آمدن این همه فرقه‌های گوناگون همین اختلاف نظرهای متفاوت آنها است. تا این که در این زمانهای آخر بسیاری از فرقه‌ها با کنار گذاشتن اختلاف نظرهای خود سعی در متحد شدن، نه در اعتقاد فرقه‌ای خود بلکه در هم زیستی مسالمت آمیز، زیر یوغ یک شورای جهانی را دارند.

آیا این هم زیستی مسالمت آمیز درمان این مشکل بنیادی است؟ آیا تفاهم و اتحاد فرقه‌های منحرف تأیید خداوند را با خود دارد؟ آیا خداوند در تعریفهای متعدد معنی و ثبات می‌گیرد؟ و پرسشهای بسیار دیگری که در این اتحاد مطرح می‌باشد. اما از آن جا که موضوع ما پرداختن به تفکر و نظرات به انحراف رفته آنان نیست مستقیماً به سراغ کلام خدا می‌رویم. خود خداوند عیسی مسیح در خصوص اهمیت و جایگاه آسمانی خود به کلیسا چنین هشدار می‌دهد: «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند» (یوحنا ۱۷ : ۳).

خداوند عیسی مسیح برای داشتن حیات جاودان، دانستن و شناخت کامل الوهیت خدا و سپس خودش (عیسی مسیح) را شرط قرار داده. او با هیچ فرقه و تفکر و ایدئولوژی دیگری کاری ندارد، او هیچ اجماع نظری را قبول نمی‌کند؛ او با هیچ انحرافی مصالحه نمی‌کند، برای حیات جاودان دانستن دو مهم را اساس و شرط قرار داده، شناخت خدای واحد حقیقی و فرستاده او، عیسی مسیح.

این شناخت مهم‌ترین شرط برای ملکوت خدا است، لذا کلیساها که هدایتگر ایمانداران به سمت ملکوت خدا هستند می‌بایست وقتی یک نوایمان وارد کلیسا می‌شود، در ابتدا و پیش از هر تعلیمی از کتاب مقدس او را به طور جامع و دقیق با الوهیت آشنا کنند و تا این شناخت برای کسی آشکار و مکشوف نشد، نمی‌بایست او را وارد مباحث دیگر کتاب مقدس نمایند. اساساً تا کسی شناخت درستی از خدا و خداوند عیسی مسیح نداشته باشد و تا نتواند با مسیح ملاقاتی در خود داشته باشد، به هیچ وجه نمی‌توان او را

یک مسیحی دانست. منظور از ملاقات با مسیح، تعمید روح القدس است، روح القدس است که شخص را با خدا یکی می‌کند؛ و هر شخصی خدا را تنها در این یکی شدن است که خواهد شناخت.

شناخت درست از الوهیت، شخص را به سوی تعمید روح القدس پیش می‌برد و تا شناختی درست بر پایه کتاب مقدس نباشد، یک شخص حتی با بیش از پنجاه سال ایمان به مسیح هم هرگز نخواهد توانست تعمید روح القدس را بیابد. لذا در دوره حاضر که به انتهای روز ششم آفرینش نزدیک می‌شویم و می‌بایست کلیساهای روح القدس را بیابند، اگر در کلیسایی شبان و معلّم مسح شده خدا باشد، یقیناً آن کلیسا از ابتدا در مسیری درست حرکت خواهد کرد، زیرا در نتیجه شناختی درست است که کلیسا به سمت مشارکت با روح القدس در یک بدن پیش خواهد رفت.

در اعمال رسولان باب ۲ می‌خوانیم که در روز پنتیکاست پس از آن که یکصد و بیست نفر در بالاخانه از روح القدس پر شدند و وارد شهر گردیدند، موج عظیمی در شهر به راه افتاد. به پطرس خوب دقت کنید! روز پنتیکاست آغاز کلیسا بود. پطرس در اولین موعظه بشارتی خود برای قوم از کجا شروع کرد و چه چیزی را اثبات کرد؟ آن زمان دقیقاً ابتدای کلیسا بود! مخاطب پطرس یهودیان دینداری بودند که با الوهیت خدا کاملاً آشنا بودند؛ هیچ می‌دانید؟ شما هرگز نمی‌توانید از یک یهودی، یهوه، خدای واحد حقیقی را بگیرید و به او سه خدا را غالب کنید؛ کلام خدا در میان آنان آمد و منتشر گردید؛ بنابراین آنان با الوهیت خدا کاملاً آشنا بودند؛ لذا پطرس لازم نبود برای آنان از خدای واحد حقیقی سخنی بگوید.

پطرس چه کرد؟ او شروع کرد از عهد عتیق و با استناد به کتب مقدس و صحف انبیا، به روایت کردن، تا رسید به خداوند عیسی مسیح، و او را حسب کتب برای حاضرین معرفی و آشکار کرد. او! اولین چیز! شرط حیات جاودان که خداوند عیسی مسیح گفته بود: «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که

فرستادی بشناسند» (یوحنا ۱۷ : ۳). قوم شناخت خداوند عیسی مسیح را نداشتند، که پطرس این شناخت را به آنان داد. پس از آن چه شد؟ قریب به سه هزار نفر ایمان آوردند و در نام خداوند عیسی مسیح تعمید گرفتند و روح القدس را یافتند.

این نمونه یک کلیسای راستین، با خادمین راستین است. اگر در کلیسای هستید که از ابتدا چنین نکردند، در آن جا شبان و معلّم مسح شده خدا نیست، برای شما در آن جا حقیقت یافت نخواهد شد، از میان آنان خارج شوید، زمان به انتها نزدیک می شود، به مرتع خداوند داخل گردید؛ بگذارید داغ مسیح، مهر او، بر شما بخورد. هیچ نشان و مهر دیگری بر خود نگیرید که هلاکت را در پیش دارد.

اما الوهیت عیسی چه معنی ای دارد؟ در جلد اوّل کتاب که منحصرأ به شناخت خدا پرداخته شد، الوهیت چنین تعریف گردید: الوهیت بیانگر تمام طرق، صفات، خصوصیات و منتسباتی است که الوهیم را معرفی و آشکار می سازد. وقتی سخن از الوهیت می شود واضح است که منظور تمام شاخصه های شخصیت الوهیم است و نمی توان در معرفی الوهیت، او را چون صنعت دست و تفکر ذهن پنداشت.

باید به یاد داشته باشید، ال (אֱל) الوهیم (אֱלֹהִים) با توجه به نامهای ذکر شده از خدا در کتاب مقدس، یک نام مفرد است که به معنی "خدا" می باشد. و هرگاه به جایگاه خدایی او بخواهد اشاره گردد، "ال" تبدیل به "الوهی (אֱלֹהִי)" که همان مترادف با "خدایی" است می شود. از "ال" و "الوهی" هر کدام یک واژه دیگر حاصل می شود که با آن زیاد سر و کار داریم و موضوع این کتاب نیز هست؛

اوّل، الوهیم (אֱלֹהִים): الوهیم از دو کلمه و یک حرف تشکیل شده: ال (אֱ) - و (ו) - هیم (הִים). در زبان عبری "ال" به معنی خدا است، حرف "و" حرف ربط است که خدا را به حرف بعد از خود مرتبط می سازد، و "هیم" به معنی دریا (آبها) می باشد. به

عبارتی الوهیم به معنی "خدای دریاها" می‌باشد، که پیش‌تر مفصل در این خصوص توضیح داده شده بود.

دوم، الوهیت: الوهیت یک واژه عبری نیست، بلکه "...یت" علامت ضمیر متصل است که در ادامه واژه عبری الوهی (ַוְהִי) آمده است. به زبان ساده ضمیر متصلی است که هرگاه در ادامه واژه‌ای آید و با آن همراه شود، گویای آن است که آن واژه دارای طرق، صفات، خصوصیات و منتسابات خاص به خود می‌باشد.

از این روی واژه الوهیت را نمی‌توان در ارتباط با هیچ شخص و نام دیگری غیر از "ال (خدا)" به کار برد، زیرا الوهیت فقط به ویژگیهای الوهی اشاره دارد و بس، به کار بردن این عبارت در ارتباط با هر شخص و نام دیگری اشتباه محض است، مگر آن که منظور و صاحب آن نام خود ال (خدا) باشد.

مشهور است در بین معلّمین کلیساهای فرقه شده وقتی که می‌خواهند از الوهیت صحبت کنند هرگاه به نام خداوند عیسی مسیح می‌رسند، با آن که با عنوان الوهیت خداوند عیسی مسیح آغاز سخن می‌کنند و به این اعتراف می‌نمایند، اما در کمال شگفتی او را مجزاً از الوهیم، و متأسفانه یک خدای دیگر معرفی می‌کنند؛ و از سوی دیگر کلیساهای مدّعی پیغامی بودن نیز، وقتی به الوهیت خداوند عیسی مسیح اشاره می‌کنند، آن چنان جایگاه او را با الوهیم (خدا) می‌پیچانند که مخاطب دچار سردرگمی می‌شود، گویا بعضی مواقع او را خدا می‌دانند و بعضی مواقع نه او خداوند تولید شده در دوره‌ای از بشریت است! گویا این معلّمین یا نمی‌دانند الوهیت عیسی یعنی چه! و یا نه الوهیم را شناختند و نه خداوند عیسی مسیح را!

کتاب مقدّس می‌گوید که خدایی غیر از خدای واحد حقیقی از ازل تا به کنون هرگز وجود نداشته و ندارد. و هیچ کس در آسمان و زمین نمی‌تواند کارهایی که او می‌کند را انجام دهد. اما در برهه‌ای از تاریخ بشریت شخصی با قدرت عجیب خداوندی بر روی

زمین آمد که جهان او را با نام خداوند عیسی مسیح، منجی عالم بشریت می‌شناسد. عظمت و بزرگی کارهای او به حدی شگفت انگیز بوده که هیچ کس نتوانسته منکر وجود قدرت خداوندی در او گردد. اما در شناخت دقیق و صحیح او بسیاری به خطا رفتند و فلسفه‌ها برای او ساختند.

آیا او یک انسان ماورای بشری است؟ آیا او بخشی از خدا است؟ آیا او همان خدای واحد حقیقی است؟ آیا به کار بردن عبارت "الوهیت خداوند عیسی مسیح" صحیح است؟ در چه جاهایی از کتاب مقدس می‌توان او را دید؟ کتاب مقدس او را چگونه معرفی می‌کند؟

وقتی می‌گوییم "الوهیت عیسی مسیح"، بدون هیچ بحث و توضیح و تفسیری یعنی عیسی مسیح همان الوهیم است. جالب توجه و شگفت‌آور است که معلّمین تثلیثی، که الهیات آموخته شده بشری خود را مانند چماقی بر سر مخالفین نظریه خود می‌کنند، پیوسته از الوهیت عیسی مسیح صحبت می‌کنند در حالی که معلوم است هنوز خودشان هم نمی‌دانند که وقتی می‌گویند الوهیت عیسی مسیح، یعنی این که عیسی مسیح همان الوهیم است! و در کمال شگفتی در توضیحاتشان این را نقض می‌کنند. چنان در بی‌راهه و سردرگمی هستند که در عین کوری خود را بینا دانسته و راهبر دیگران می‌گردند.

هدف این کتاب آن است تا بر اساس شهادت‌های مکتوب در کتاب مقدس، قدم به قدم، از تمام زوایای موجود، به دور از فلسفه‌های ساخته شده انسانی، او (خداوند عیسی مسیح) را آشکار و معرفی نماید.

در جلد اول کتاب فقط در خصوص الوهیت خدا صحبت شد و در این جلد به معرفی و شناخت جایگاه الوهیتی خداوند عیسی مسیح به طور کامل و جامع از زوایای مختلف، با استناد به کتاب مقدس خواهیم پرداخت.

خداوند روح معرفت و فهم کلامش را عطا نموده، تا از منظر او به کلامش نگاه شود، باشد تا در نام خداوند عیسی مسیح، چشمانی که می‌بیند و گوشه‌هایی که می‌شنود

ذکر این کتاب را به پری معرفت و فهم روح خداوند رسیده و ارادهٔ نیکوی پسندیدهٔ خدا را نسبت به شناخت جایگاه الوهی‌اش درک نموده و برکات متعاقب آن را از روح قدّوس خدای پدر دریافت نماید، در نام خداوند عیسی مسیح، آمین.

نامهای خداوند عیسی مسیح:

در کتاب مقدس با چندین نام و صفت و اصطلاح که مربوط به خداوند عیسی مسیح است مواجه می‌شویم. از این میان تنها سه نام است که به خداوند عیسی مسیح اشاره دارد و مابقی توصیفات در خصوص او می‌باشد. در ادامه تنها به این سه نام بسیار مهم که دارای اهمیت و ویژگی خاصی است اشاره می‌کنیم.

عیسی / یَشوعا (יֵשׁוּעַ ، Ἰησοῦς ، Jesus):

عیسی (به عبری یَشوعا יֵשׁוּעַ ، به یونانی هیشوش Ιησοῦς ، به انگلیسی جیزس Jesus)؛ در گویش عبری او را یشوع، یسوع، یوشع، یهوشع و یهوشوع نیز می‌خوانند. یشوعا بزرگ‌ترین و مشهورترین نام خداوند است که همگان با آن آشنا هستند. از آن جایی که بیشتر مسیحیان پارسی زبان با برگردان نام یشوعا، یعنی عیسی آشنا تر هستند، لذا از نام عیسی در این کتاب استفاده شده است. اما مستحضر باشید که هر کجا نام عیسی آمد، منظور نام عبری و صحیح آن یعنی یَشوعا است.

عیسی به معنی "خدا نجات می‌دهد" است. جبرائیل وقتی در خواب بر یوسف ظاهر شد در خصوص نام او چنین گفت: «^{۲۱} و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید» (متی ۱ : ۲۱). این "زیرا که" آشکار کننده نام عیسی است که به معنی "خدا نجات می‌دهد" است.

این نام برای اولین بار وقتی جبرائیل بر مریم باکره ظاهر شد و به او وعده به دنیا آمدن فرزندی از روح القدس را داد، به او اعلام شد تا بر روی کودک بگذارند: «^{۲۰} فرشته بدو گفت: ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای.^{۲۱} و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی نامید» (لوقا ۱ : ۳۰ - ۳۱).

و در روز هشتم از ولادت عیسی بود که نام او را رسماً اعلام نمودند: «^{۴۱} و چون روز هشتم وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنان که فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود» (لوقا ۲ : ۲۱).

اگر خوب دقت کنید، نام عیسی را خود خدا مقرر نمود و آنها اجازه نداشتند نامی دیگر بر او بگذارند. هر چند در طول تاریخ قوم، خدا اشخاص دیگری را نیز نام گذاری کرده بود و حتی کسان دیگری نیز نام عیسی را داشتند و هنوز نیز بر خود می گذارند، اما نام عیسی یک ویژگی بسیار خاصی داشت. این یک نام بسیار خاص بود! با ورود و آشکار شدن عیسی در دنیا، در واقع خدا نام حقیقی خود را که هرگز اعلام نکرده بود، مجسم و آشکار ساخت.

وجود خداوند عیسی مسیح در دنیا، در حقیقت آشکار کننده نام خدای واحد حقیقی بود. عیسی نام اعظم پدر سرمدی، خدای خالق جهان هستی است. خداوند عیسی مسیح از ابتدا و آشکارا به قوم گفته بود که: «^{۴۲} من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی کنید، ...» (یوحنا ۵ : ۴۳). این نام را خدا به او داده بود و این فقط یک نام عامیانه نبود، بلکه نام خاص خود خدا بود.

نام هر کس معرف او است، هویت او است، هر چند در دنیا نامهای مشابه بسیاری وجود دارد، اما وقتی یک نام، هر چند هم که بسیاری آن را داشته باشند، با شخص خاصی پیوند می خورد، یک هویت شخصیتی پیدا می کند و او را از سایرین متمایز می کند. این هویت شخصیتی امکان ندارد با شخصی دیگر و با نام مشابه دیگری یکی شود، به طور مثال، نام یک ورزشکار حرفه‌ای و سرشناس علاوه بر آن که نام او است می تواند نام اشخاص بسیار دیگری نیز باشد؛ اما امکان ندارد کس دیگری هم که با او هم نام است، خود آن ورزشکار باشد، او شخص دیگری است و تنها در تشابه نام با او مشترک می باشد؛ و یا یک پزشک و یا هر شخصیت دیگری نیز نسبت به نام خود این چنین است. این شخصیتها است که به یک فرد دارای نامی هویت می بخشد.

نام خدا نیز تنها وقتی با وجود خودِ خدا همراه باشد قوت‌های خداوندی در آن آشکار خواهد شد و هویت الوهی خواهد گرفت. این نام به همراه هیچ مدعی دیگری قدرت ندارد. همان گونه که خدایان بسیاری در جهان خوانده می‌شوند، اما هیچ کدام کوچک‌ترین قدرت خداوندی با آنان نیست، آنان خدایان دروغین هستند. اسم بسیاری در دنیا عیسی است اما هیچ کدام خداوند عیسی مسیح نیستند، آنان اشخاصی دیگر هستند. لذا وقتی در کسی قدرت خداوندی آشکار شود و نام خداوند را نیز بر خود داشته باشد، امکان ندارد او هیچ کسی غیر از خود خدا باشد.

یقیناً او خود خدا است که خود را آشکار نموده، او که به نام خداوند بیاید و قدرتهای خداوندی را داشته باشد بدون شک خود خداوند است. خداوند عیسی مسیح، تنها کسی بود که نام خدا را بر خود داشت و قدرت خداوندی نیز در او آشکار بود. او در این خصوص که آمده بود تا نام خدا را آشکار سازد چنین گفته است: «اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند» (یوحنا ۱۷ : ۶).

دقت کنید او نمی‌تواند خدا نبوده باشد و چنین ادعا کند و باز هم قدرتهای خداوندی را همراه خود داشته باشد. او اسم خدا را به مردمان جهان آشکار نمود. چه طور؟ چه طور یک نام آشکار می‌شود؟ تبلور شخصیت خدا در وجود جسمانی، با خصوصیات و قدرتهای خداوندی و نیز داشتن نام خدا، آشکار کننده بصری جلال خدای واحد حقیقی بود. خداوند عیسی مسیح به عنوان پسر یگانه خدا، یکی از ده طریق ارتباطی خدا با بشر بود.

عیسی در وهلهٔ اول ما را با نام خدا آشنا می‌کند! نام خدا عیسی است، این نام اعظم خدا است، این سر مخفی خدا بود. با ورود عیسی به دنیا، این راز بزرگ به چشم آمد و آشکار شد: «^{۲۷} زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد.^{۲۸} هر آینه به شما می‌گویم که

بعضی در این جا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می‌آید، ذائقه موت را نخواهند چشید» (متی ۱۶ : ۲۷ - ۲۸).

زمانی که خداوند عیسی مسیح بر روی صلیب جان داد، زبانها در اعتراف به خداوندی او باز شد و قبرهای مقدّسین شکافته شد و مقدّسین از قبرها بیرون آمدند، پرده هیکل که پوشش بصری بین خدا و قوم بود تا کسی نتواند روی خدا را ببیند، از وسط دو پاره شد و خدای مخفی در پشت پرده قدس‌الاقداّس، بیرون آمد و آشکار شد. خداوند عیسی مسیح بر روی صلیب آن مانع بزرگ گناه که حد فاصل بین خدا و انسان بود را برداشت. او آشکار کننده تمام نبوت‌هایی بود که خدا از پیش اعلام کرده بود: «یهوه می‌گوید که، شما و بنده من که او را برگزیده‌ام شهود من می‌باشید. تا دانسته به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصوّر نشده و بعد از من هم نخواهد شد.^{۱۱} من، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست» (اشعیا ۴۳ : ۱۰ - ۱۱).

این نام، عیسی (یشوعا)، بسیار بزرگ، عجیب و پر قدرت است و اساس جلد دوم کتاب شناخت الوهیت در خصوص همین نام است که در بخش‌های دیگر همین کتاب به آن خواهیم پرداخت.

امانوئیل (عزرائیل):

در کتاب اشعیا ی نبی حدود هفتصد سال قبل از میلاد مسیح این نام در معرفی نام منجی به قوم آمده: «^{۱۴} بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را امانوئیل خواهد خواند» (اشعیا ۷ : ۱۴). می‌دانید که در دنیا فقط یک کودک بود که از دختر باکره به دنیا آمد و آن عیسی بود، لذا بدون کوچک‌ترین شکی این آیه دارد به آمدن خداوند عیسی مسیح از رحم یک دختر باکره اشاره می‌کند و نام او را امانوئیل اعلام می‌کند.

امانوئیل از دو کلمه تشکیل شده: امانو + ئیل. امانو (ܐܡܢܐ) در عبری به معنی "مردم ما" می‌باشد، و ال (ܐܠ) که وقتی در پایان کلمه بیاید به صورت ئل نوشته می‌شود که به معنی "خدا" است، لذا امانوئیل به معنی "خدای مردم (قوم) ما" می‌باشد. در عهد عتیق این تنها نامی است که مستقیم به خداوند عیسی مسیح اشاره می‌کند و در سایر آیات نبوتی در هنگام اشاره به خداوند عیسی مسیح از واژه‌های صفتی استفاده شده است.

خیلی بعدتر زکریای نبی نیز در خصوص آمدن همین پسر (امانوئیل - عیسی) به وضوح می‌گوید او یهوه است: «^{۱۰} ای دختر صهیون ترنم نما و شادی کن زیرا یهوه می‌گوید که اینک می‌آیم و در میان تو ساکن خواهیم شد» (زکریا ۲ : ۱۰). نام یهوه در کتاب مقدس عبری آمده که در ترجمه به زبانهای دیگر، عنوان "خداوند" جایگزین آن شده. اما از کجا بدانیم منظور این آیه که به یهوه اشاره دارد همان امانوئیل، خداوند عیسی مسیح است؟

یهوه پادشاه قوم بود، او این را بارها اعلام کرده و در کتب مقدس مکتوب است، در صف نبوتی وقتی به پادشاه اسرائیل اشاره می‌شود منظور یهوه خدا است، کمی جلوتر زکریا با نشانه‌ای بسیار دقیق در خصوص ظهور امانوئیل - عیسی می‌گوید: «^۹ ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می‌باشد و بر الاغ و بر کرّه بچّه الاغ سوار است» (زکریا ۹ : ۹). نبوت شده بود که پادشاه یهود یعنی یهوه الوهیم، سوار بر کرّه الاغ در شکوه شاهانه وارد اورشلیم خواهد شد. و دقیقاً حدود ۵۰۰ سال بعد امانوئیل - عیسی در شکوهی شاهانه سوار بر کرّه الاغ وارد اورشلیم شد. تماماً آن گونه که نبوت شده بود.

متی در انجیل خود وقوع این اتفاق را ثبت نمود و به صحیفه زکریای نبی ارجاع داده: «^۷ و الاغ را با کرّه آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد.^۸ و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه

می‌گستردند.^۹ و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادکنان می‌گفتند: هوشیانا پسر داوودا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می‌آید! هوشیانا در اعلیٰ علیین» (متی ۲۱: ۷ - ۹).

چرا در کتاب اشعیا مستقیم به نام عیسی (یشوعا) اشاره نشد؟ لاقلاً دو دلیل محکم می‌توان برایش آورد: اول این که خدا خواست تا به قوم خاص خود بفهماند، آن کسی که از دختری باکره به دنیا خواهد آمد، تنها یک انسان معمولی و یا یک نبی نیست! بلکه او را با "ال" معرفی کرد تا همه قوم بدانند که خود یهوه، خدای قوم است که وارد دنیا خواهد شد، تا در آینده برگزیدگان خدا دچار لغزش نشوند. و دوم این که، اگر در اشعیا به نام خاص خدا، عیسی (یشوعا) اشاره می‌شد و خدا نیز با همان نام وارد دنیا می‌شد بدون شک شیطان او را می‌شناخت و این در حالی بود که خداوند می‌بایست مصلوب می‌شد.

به راستی اگر ابلیس می‌دانست عیسی خود خدای مجسم شده است آیا او را مصلوب می‌کرد؟ یقیناً نه! او می‌دانست که عیسی کلام خدا برای آن زمان است. او دانسته بود که او بزرگ‌ترین نبی‌ای است که تا کنون در قوم آمده اما نمی‌دانست که او خود خدا است. او در بیابان سه بار با ترفندی زیرکانه سعی کرد تا عیسی را با این جمله که «اگر پسر خدا هستی» بیازماید تا بفهمد که آیا واقعاً او خدا است! چون او را بزرگ‌تر از تمام انبیا دیده بود. در او گناهی نیافته بود؛ و هر بار خداوند عیسی مسیح با پاسخی کتاب مقدسی از تأیید و جواب دادن به این پرسش امتناع می‌کرد.

در مرتبه سوم خواسته بود تا به او سجده کند. می‌دانید؟ خدا هرگز سجده نمی‌کند بلکه بر او سجده می‌شود. او از امت خود خواسته بود تا یهوه خدای خود را تنها پرستش کنند. اگر عیسی به ابلیس سجده می‌کرد، در وسوسه او گرفتار می‌گردید و او بر عیسی غلبه می‌یافت، و اگر در جواب ابلیس می‌گفت که این من هستم که می‌بایست پرستش گردد آنگاه مشخص می‌شد او خدای مجسم شده است، اما او با هوشیاری و حکمت خود در جواب ابلیس این چنین گفت: «... مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما» (متی ۴: ۱۰). سخنی که اگر خداوند عیسی مسیح را در هر

جایگاهی ببینید، کاملاً درست گفته شده؛ فقط خداوند خدا شایسته پرستش است؛ او کلام خدا را گفت. وه! چه جواب حکیمانه‌ای! عیسی به عنوان یک انسان ایستاد و گفت ستایش از آن یهوه خدا است. آنگاه ابلیس دانست که طرف او خدا نیست؛ در حالی که اگر کمی از حکمتش می‌ماند و فاسد نشده بود، می‌توانست بفهمد که این جمله می‌تواند حتی این مفهوم را نیز داشته باشد که این خود خدا است که با او سخن می‌گوید.

امانوئیل نامی بود که فقط خدا را برای قوم خودش مکشوف می‌کرد، امانوئیل به معنی "خدای مردم ما"، این نام جز برای قوم او مکشوف نمی‌شد، همان گونه که امروز نیز نام عیسی فقط برای باکره‌های کلیسای او مکشوف می‌گردد و فرقه‌ها نمی‌توانند آن را بشناسند.

یهوه (יהוה):

اسم یهوه چه ارتباطی با خداوند عیسی مسیح دارد؟! این چه طور امکان دارد؟! یهوه نام خاص الوهیم، خدای قادر مطلق است. با توجه به این که از خداوند عیسی مسیح نیز قدرتهای خداوندی صادر می‌شد، می‌توان نتیجه گرفت که هر دو یک شخص هستند؟! این بسیار شگفت‌انگیز است! آیا این از طریق کتاب مقدس قابل اثبات است؟ در بخشهای دیگر با استناد به ادله‌های زیادی به شما اثبات خواهد شد که یهوه الوهیم عهد عتیق دقیقاً همان عیسی عهد جدید است، اما در این مجال فقط به ارتباط بین نام یهوه و عیسی خواهیم پرداخت. عیسی به همان گونه که آشکار کننده نام پدر است، وجود او نیز آشکار کننده نام عجیب یهوه می‌باشد. چون تا کنون در این خصوص هیچ صحبت جامعی نشده، لذا لازم است روی نام یهوه بیشتر تأمل کنیم.

می‌دانید که خدا یگانه و واحد است، در جایگاه خدایی دومی ندارد چه رسد به خدایان بسیار دیگر، لذا نام او نیز جلال خاص او محسوب می‌شود، مانند "الوهیم" و "یهوه"؛

خدا نیز از پیش اعلام نموده بود که: «^۸من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بتهای تراشیده نخواهم داد» (اشعیا ۴۲ : ۸). او هیچ وقت جلالش را به دیگری تفویض نخواهد کرد، این کلام صادر شده دهان او است، کلام او هیچگاه تغییر نخواهد کرد، این امکان پذیر نیست، هرگز در دنیا کسی با نام الوهیم یا یهوه نیامده و این نام به هیچ انسان یا فرشته‌ای داده نشده است.

قبل از آشکارسازی نام یهوه نظر شما را به یک نکته مهم جلب می‌کنم! نام عیسی، و حتی این نام در اصل زبان عبری خود یعنی یشوعا نیز، نامی است که برخی بر روی فرزندان خود می‌گذارند، بسیاری در سراسر دنیا این اسم را بر خود دارند، اما نام یهوه کاملاً خاص است. هیچ کجای دنیا کسی را با نام یهوه نمی‌توانید بیابید.

نام یهوه زیاد شباهت به یک اسم ندارد، بلکه بسیار شبیه به یک اسم مخفی است، انگار رمز و رازی در این اسم می‌باشد و جالب این جا است که چرا هرگز به عنوان یک اسم عام برای نام‌گذاری شناخته نشد؟!

آیا می‌دانید برای نام یهوه هیچ معنی تحت‌اللفظی وجود ندارد؟! چرا برای آن معنی ای وجود ندارد؟! کتاب مقدس پر است از نمادها و تمثیلهای اوه بله! نام یهوه نیز یک نام مخفف است، چکیده و کوتاه شده از یک مفهوم خیلی گسترده و بزرگ، اگر آن را چون یک نام ببینید چیزی از معنی آن دریافت نخواهید کرد، اما وقتی در هر حرف آن توجه و تفکر کنید، حسب کلام خدا معنی آن باز خواهد شد.

مفهوم این نام را در اصل ریشه زبان خود، که عبری است آشکار می‌گردد. خط عبری مانند خط پارسی از راست به چپ نوشته می‌شود. نام یهوه در زبان عبری با چهار حرف، به این شکل نوشته می‌گردد: יהוה. این نام ما را به سمت کشف راز چگونگی خلقت جهان هستی نیز می‌برد.

این نام در این دوره آخر کلیسا مکشوف شد! و تا کنون مخفی بوده، لذا فرم آن به گونه‌ای است که برای تمام دنیا می‌بایست در زمان آخر مکشوف می‌گردید.

به نام یهوه خوب دقت کنید. یهوه (יהוה)، این نام از چهار حرف تشکیل شده:

۱. حرف اوّل (י) به نام "یود" است، یازدهمین حرف در زبان عبری که معنی "ی" می‌دهد؛

۲. حرف دوم (ה) به نام "هه" است، پنجمین حرف در زبان عبری که صدای "ه" می‌دهد؛

۳. حرف سوم (ו) به نام "واو" است، ششمین حرف در زبان عبری که صدای "و" می‌دهد؛

۴. حرف چهارم (א) به نام "اه" است، پنجمین حرف در زبان عبری که صدای "ه" می‌دهد؛

حرف اوّل نام یهوه (י) صدای "ی" می‌دهد، این یک مخفف اسم است. بله! این مخفف نام یشوعا (יֵשׁוּעָ) و در عین حال حرف اوّل نام یشوعا (عیسی) به عبری است.

حرف دوم نام یهوه (ה) صدای "ه" می‌دهد، در این حرف "ه" یکی از بزرگ‌ترین اسرار خداوند در ارتباط با خلقت جهان هستی، نهفته گردیده. "ه" حرفی از نام یهوه است بلکه بیشتر! به خاطر عظمت عملکرد حرف "ه" بود که این حرف در نام یهوه جای گرفت، نه یک بار بلکه دو بار! حرفی از نام یهوه، این حرف به خالق بودن الوهیم و به چگونگی عملکرد خلقتی الوهیم اشاره دارد، "ه" معرف الوهیم به عنوان خالق تمام جهان هستی است.

اکنون زمان آشکارسازی این راز بزرگ است!

یوحنا در خصوص خداوند و چگونگی پیدایش جهان هستی می‌گوید: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.^۲ همان در ابتدا نزد خدا بود.^۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.^۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود.^۵ و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت» (یوحنا ۱ : ۱ - ۵).

یوحنا از ابتدای هستی می‌گوید، که در ابتدا قبل از این که چیزی وجود داشته باشد، تنها یک کلمه بود. می‌خواهم این را تصوّر کنید، شما یک سیاهی مطلق را در نظر بگیرید، که هیچ چیز دیده نمی‌شود، لذا برای این که حضورتان را آشکار کنید چه کار می‌کنید؟ یقیناً ایجاد صدا می‌کنید. این صدای ایجاد شده با خود بار واژه‌های زبانی را دارد، یعنی حرف یا حروفی را در بر می‌گیرد. اساساً هر صوت و صدایی با خود بار واژگان زبانی دارد. دقیقاً مانند ابتدای آفرینش، زمانی که تاریکی مطلق بود و خدا خواست تا وجودش را آشکار کند. او چه کرد؟ صدایی از خود خارج ساخت که دارای بار زبانی بود، یوحنا می‌گوید که این یک کلمه بود و این «کلمه نزد خدا بود.» این کلمه را در گستره‌ای به بزرگی و وسعت تمام عالم هستی در نظر بگیرید که چه قدر مهیب است. مانند یک انفجار هولناک.

این کلمه هر چه بود، دارای قدرت آفرینش بود و همه جهان به وسیله همین خلق شد، غیر از این کلمه هیچ چیز وجود نداشت، لذا این کلمه بود که در خود حیات داشت و در میان خلا و تاریکی همه چیز را آفرید. این کلمه، پدر و پایه‌گذار جهان هستی شد که دنیا او را با نام خدا می‌شناسد. یوحنا نیز شهادت می‌دهد که «کلمه خدا بود.» توجه داشته باشید که این کلمه دارای بار زبانی بود. دقیق‌تر به این کلمه نگاه می‌کنیم، لذا باید به ابتدای عالم رجوع کنیم، به پیدایش باب ۱.

«در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید.^۲ و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت.^۳ و خدا گفت: روشنایی بشود و روشنایی شد» (پیدایش ۱ : ۱ - ۳). به آیه ۳ نگاه کنید: «و خدا گفت: روشنایی بشود و روشنایی شد.» آن چه از تمام نهادهای کلیسایی و حتی کلیساهای پیغامی شنیده می‌شود، همه به اتفاق می‌گویند که "خدا به قوت کلامش جهان را ساخته و اشاره می‌کنند که خدا برای خلق هر چیزی فقط گفت بشود و آن چیز فوراً خلق شد، مثلاً گفت: آسمان باش و آسمان پدیدار شد."

این یک اشتباه بزرگ است! چنین نیست! همه چیز به کلام خدا آفریده شد و این کاملاً درست است ولی نه به این شکلی که خیلیها تصور می‌کنند، بلکه کاملاً یا عملاً متفاوت از این است. در این تعلیم دو اشکال وجود دارد.

کتاب مقدس می‌گوید خلقت جهان هستی شش روز به طول انجامید، هر روز در نزد خدا برابر است با هزار سال: «^۴ زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب» (مزامیر ۹۰ : ۴). که پطرس نیز به این اذعان دارد: «^۵ لیکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز» (دوم پطرس ۳ : ۸). یعنی هر دوره خلقت هزار سال زمان برده.

اگر دقت کنید آسمان با تمام متعلقاتش سه روز طول کشید، به عبارتی اگر هر روز را هزار سال بگیریم، می‌شود سه هزار سال! ... و یا این که فقط برای خلق ماهیان دریا و پرندگان آسمان یک روز، به عبارتی هزار سال طول کشید. اگر کلام به روشنی از یک طول زمانی به این بلندی برای خلقت اشاره می‌کند، پس این تعلیم را چه طور به دست آوردند که خدا برای خلق هر چیزی فقط گفت و فوراً شد؟! آن هم جهانی به این پهناوری با همه متعلقاتش؟ اگر این گونه بود که خلقت عالم هستی نمی‌بایست چند ساعتی بیشتر برای خدا طول می‌کشید! اوه نه! این کتاب مقدسی نیست. این اشتباه است. قرار نیست برای جلال دادن خداوند دروغ را به خورد کلیسا داد. فقط گفتن و شدن، هزار سال طول

نخواهد کشید. و چون کتاب مقدس می‌گوید یک روز (هزار سال)، پس در عمل این گونه نبوده است.

و دومین ایراد! تمام این صحبتها شد تا به این جا برسیم؛ برای روشن‌تر شدن موضوع با مثالی شروع می‌کنم؛ اگر شما یک هنرمند نقاش و در حال ترسیم یک تابلو باشید چنان چه کسی در کنار دست شما بایستد ممکن است با او حرف بزنید و یا چیزی از او طلب کنید و یا به او کاری را بسپارید، ولی اگر کسی نباشد کاملاً در سکوت به کار خود ادامه می‌دهید؛ و نیز اگر کسی در کنار دست شما باشد و زبان شما را نفهمد، آن گونه که نتوانید کلامی با او ارتباط برقرار کنید، یقیناً یا او را ندیده می‌گیرید و یا با زبان اشاره به او منظورتان را می‌رسانید؛ باز اگر در حین کار کسی نباشد، فقط به کارتان در سکوت ادامه می‌دهید. پس در زمانی که کسی نباشد یا به کسی نیاز نداشته باشید، یا هم زبانی نباشد، در سکوت به کارتان ادامه می‌دهید.

حال، تصویری که ترسیم نمودید، در خود حرفهای بسیاری دارد، هر کسی به آن بنگرد متوجه مفهوم و پیام آن تصویر می‌شود، این نشان می‌دهد که شما به آن تصویر مفاهیم زیادی دادید که قابل توصیف با کلمات، حرفها و واژه‌های زبانی می‌باشد، یقیناً آن تصویر پر است از حرفهای بسیار، در خود واژه‌ها و کلمات بسیاری را جای داده، هر چیزی که در آن کشیده‌اید نامی خاص به خود دارد، نام آنها را احتمالاً بسیاری می‌دانند. حال، چند پرسش! آیا شما که خالق آن اثر هستید، اسامی آنها را به زبان آوردید و آنها ترسیم شدند و جان گرفتند؟ شما چگونه به آن تصویر مفاهیم و واژه‌ها را دادید؟ با زبان و کلمات؟ یا با حرکت دست و قلم بر روی تابلو؟

دقیقاً این وضعیتی بود که خدا در ابتدای خلقت آسمان و زمین داشت، با او هیچ کس نبود، لذا با چه کسی می‌توانست حرف بزند؟ هیچ چیز نبود، نمونه‌ای نبود، حتی عنصر و ماده‌ای وجود نداشت پس چگونه می‌توانست به آن چیز بگوید باش تا بشود؟ در حالی که اصلاً وجود نداشته تا صدای خدا مبنی بر به وجود آمدنشان را بشنوند و پدیدار

گردند؟ بنابراین چنین تعلیمی، آن گونه که بسیاری از نهادهای کلیسایی ارائه می‌کنند، مبنی بر این که خدا گفت و شد، کاملاً اشتباه می‌باشد.

بگذارید دقیق‌تر نگاه کنیم! در ازل و در ابتدای عالم هیچ موجود زنده‌ای وجود نداشت، پس هیچ زبان ارتباطی وجود نداشت چون افراد مرتبطی نیز وجود نداشتند، هیچ واژه و ادبیاتی نبود، لذا هیچ حرف و کلمه و عبارت و زبان و گویشی هم وجود نداشت، پس خدا چگونه و به چه کسی می‌توانست چیزی بگوید؟! ولی کتاب مقدس می‌گوید: «در ابتدا کلمه بود.» «خدا گفت ...» پس این چگونه باید بوده باشد؟ این یک سرِ بزرگ است.

آیا تا کنون یک فرد لال را دیده‌اید؟ او نمی‌تواند چیزی بگوید، قدرت تکلم ندارد، او حروف و کلمات را نمی‌تواند ادا کند، او فاقد زبان و گویش است، کلمات و عبارات هیچ زبانی را نمی‌تواند ادا کند؛ لذا نمی‌تواند از راه کلمات شما را به حرکت و عملی وادار نماید. آیا تا کنون یک فرد ناشنوا را دیده‌اید؟ او گنگ است، او حرفهای شما را نمی‌فهمد، او نمی‌تواند کلمات دهان شما را تشخیص دهد، گوش او در قبال شنیدن واژه‌های زبانی و گویشها عمل نمی‌کند. او نمی‌تواند از فرمان شما اطاعت کند چون در واقع گوشه‌ای برای شنیدن فرمان ندارد.

لذا یک فرد لال تنها با ایجاد یک صدا نظر شما را جلب می‌کند و سپس حرکت می‌کند و دست شما را می‌گیرد و شما را به هر طرف به حرکت می‌آورد و کلامش را در حرکت به شما می‌زند (می‌فهماند). و ایضاً شما نیز در ارتباط با یک فرد ناشنوا، دست او را می‌گیرید (یک ارتباط لمسی) تا متوجه شما شود و سپس او را به هر طرف خواستید می‌کشانید و کلمات دهان و منظور خود را در حرکت به او تفهیم می‌کنید و اصطلاحاً به او می‌شنوانید. به عبارتی منظور و مفهوم شما منعقد می‌گردد ولی نه از راه ادای حرف و کلمات دهان شما. اما! صوت وجود دارد، این صوت در قدمهای شما، در حرکت ایجاد شده بادی از دستهای شما و ... می‌باشد؛ دقیقاً مانند نقاش که با حرکت دست و ابزار نقاشی بر روی تابلو کلمات و مفاهیم را به تابلو انتقال می‌دهد. درست مانند کار خدا در ابتدا.

کمی دیگر تأمل کنید چون این سر بسیار بزرگ‌تر از این است! کتاب مقدس می‌گوید: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود» (یوحنا ۱ : ۱). بله دقیقاً در ابتدا کلمه بود، یعنی صدا، صوت، واژه، که در فضایی به وسعت جهان هستی این صدا مانند یک انفجار بود. این چه واژه‌ای بود که از خدا خارج شد؟

این راز در مزامیر ۳۳ : ۶ آشکار می‌گردد: «به کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نفخه دهان او.» نفخه به معنی: دم، نفس، یک بار دمیدن با دهان؛ و مترادف با نسیم و باد است. خداوند مستقیماً اشاره دارد که آسمانها و هر آن چه که در آن هست به کلام او بود که ساخته شدند و این کلام را آشکار می‌نماید، "نفخه دهان".

چه طور؟ آن صدای مهیب در ابتدای پیدایش جهان هستی که از خدا صادر شد نفخه دهان خدا بود، نفخه دقیقاً یک حرف را ادا می‌کند، و آن حرف همان "گفت" خدا گفت بود. می‌خواهم یک چیز شگفت انگیز را به شما بگویم! یک حرف است که ادای آن نیاز به فرهنگ لغت ندارد! تمام موجودات زنده بلااستثنا توانایی ایجاد و بیان آن را دارند! هر فرد لالی می‌تواند این حرف را ادا کند! هر ناشنوایی با نگاه کردن به دهان دیگری می‌تواند متوجه این حرف شود، و حتی ندیده نیز می‌تواند متوجه ادای این حرف گردد! چون این حرف در خود حرکت دارد! جالب‌تر این که تمام حیوانات روی زمین و پرندگان آسمان و ماهیان دریا توانایی ادای این حرف و احساس آن را دارند!

باز جالب‌تر این که این حرف با خودش نسیم و باد را به همراه دارد چون در این حرف حرکت وجود دارد، این حرف در خودش حیات دارد. این حرف که برای اولین بار از دهان خدا خارج شد به نیستی، حیات و هستی داد. تمام جنود آسمان به همین حرف حیات یافتند، خدا وقتی که آدم را از خاک زمین سرشت و در بینی او روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد، یعنی همین حرف در بینی آدم دمیده شد. در روز پنطیکاست قبل از این که آن یکصد و بیست نفر از روح‌القدس پر شوند، صدای همین حرف مانند نسیمی خنک وزیدن گرفت و در جانهای آنان دمیده شد و تولدی تازه گرفتند. از عهد عتیق تا به

امروز، و شاید در این زمان هنوز کسانی باشند که بتوانند شهادت بدهند، هرگاه آمدن خداوند را احساس می‌کنند اول این صدا را می‌شنوند و بعد یک نسیم خنکی بر آنان وزیدن می‌گیرد، چون این طریق حرکت کردن و آمدن خداوند است.

این کلمهٔ حیات "ه" است. اسم او در زبان عبری "هه" می‌باشد، وقتی باد و نسیم خداوندی می‌وزد صدای ممتد "ه ه ه ه ه ه ه ه" است که شنیده می‌شود، نفخهٔ دهان هر موجود زنده‌ای "ه ه ه ه ه ه ه ه" می‌باشد، این حرف از ابتدا وجود داشته بلکه جایگاه او بزرگ‌تر از حرف و کلمه است، به واسطهٔ این حرف بود که همه چیز پدیدار شد و حیات یافت.

حال تصوّر کنید در یک شب سرد و تاریک، دقیقاً مثل ابتدای خلقت که هنوز نوری نبوده و همه چیز در تاریکی و سرما بوده، اگر نفخهٔ دهانتان که دارای صدای "ه ه ه ه" می‌باشد را بیرون دهید چه اتفاقی می‌افتد؟ دقیقاً یک تودهٔ بخار تشکیل می‌شود؛ و اگر این توده منقبض گردد تبدیل به آب می‌شود. دقیقاً در ابتدا، خدا این گونه شروع به خلقت جهان هستی کرد و به نفخهٔ دهان خود همه چیز را پدیدار نمود. در باب ۱ کتاب پیدایش، به آبهای اشاره می‌شود که در ابتدا تودهٔ بخار بود و سپس آب شد و پس از آن خشکی از میان آن بیرون آمد و بعدها ستارگان و سیارات و ... ساخته شد.

این "ه" حرف دوم و چهارم نام یهوه است، این حرف کلمهٔ حیات است، در خودش حیات دارد، لذا این کلمه به ما مفهوم "خدا" را می‌رساند، این کلمه جاری خدا است. یوحنا می‌گوید و آن خود خدا بود. اما چرا در نام یهوه دو بار از "ه" استفاده شده؟ در این نیز رازی زیبا است. می‌دانیم هر دو "ه" دوم و چهارم یکی است، اما دو بار آمدن آن دلیل دارد.

خدا دو بار خودش را آشکار نمود: ۱- در ابتدا، زمانی که از ازلیت خارج شد و جهان هستی را بنیاد نهاد، و همه الوهیم را شناختند، در وجه خدای نادیدنی. ۲- زمانی که از رحم یک باکره وارد دنیا شد و همه خداوند عیسی مسیح را شناختند، در وجه جسمانی، این خدا بود که مجسم شد. خدا - خداوند.

و یکی از مهم‌ترین نکات دیگری که در این "ه" وجود دارد! خدا دو بار جهان را خلق کرده و می‌کند. یعنی "ه"، نفخه دهان خدا دو بار اقدام به خلقت کرده و می‌کند: بار اول، در ابتدای خلقت جهان هستی که با نام الوهیم مشهور شد. و بار دوم، پس از نابودی جهان هستی است که دوباره آسمان و زمینی نو پدید خواهد آورد: «و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چون که آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد» (مکاشفه ۲۱ : ۱). خدا دوباره، برای دومین و آخرین بار آسمان و زمینی نو، اما این بار در ابدیت پدید خواهد آورد.

پس ما در نام یهوه، حرف اول، یسوعا، نام حقیقی خدا را می‌بینیم که پیش از بنیاد عالم بود، و سپس حرکت و خلقت جهان هستی را توسط کلمه حیات او "ه"، و در آخر نیز او هست که دوباره آسمان و زمینی نو (جهانی دیگر) را پدید می‌آورد.

اما حرف سوم نام یهوه (۱) صدای "و" می‌دهد، این یک "واو" ربط است که مرتبط می‌کند دو کلمه یا جمله قبل و بعد خود را، یعنی مرتبط می‌سازد "ه" حرف دوم را با "ه" حرف چهارم یهوه. اما این "و" فقط یک حرف ربط نیست بلکه در میان دوباره‌های خدا هست. این حرف ربط تمام کارهای خدا از ابتدا تا به انتها را در بر می‌گیرد و هیچ جای خالی و خلا را باقی نمی‌گذارد، این حرف ربط خدای آشکار شده اول را به آشکار شده دوم متصل و یکی می‌کند، این "و" نشان می‌دهد آن اولین همان دومین است، هر دو "ه" یکی هستند. از ابتدا خدا بود "و" خدا بود؛ از ابتدا خدا هست "و" خدا هست. "و" همه چیز را کل در کل یکی می‌کند: «اما زمانی که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه چیز را مطیع وی گردانید، تا آن که خدا کل در کل باشد» (اول قرنتیان ۱۵ : ۲۸).

لذا یهوه کل در کل همه چیز است و از نام او چنین حاصل می‌شود:

یهوه: ی (یشوعا - عیسی) + ه (خدا - خدای نادیدنی) + و (و - مرتبط و یکی بودن با) + ه (خداوند - خدای مجسم شده). به عبارتی "عیسی خدا و خداوند".

و به بیانی دیگر: ی (یشوعا - عیسی) + ه (خدا در آفرینش اول) + و (و - مرتبط و یکی بودن با) + ه (خدا در آفرینش دوم). به عبارتی باز همان حاصل می‌شود "عیسی خدا و خداوند". آن چه توما نیز بدان اشاره کرده بود.

به انجیل متی نگاه کنید جایی که توما، خداوند عیسی مسیح را پس از قیام می‌بیند و جمله‌ای که به او می‌گوید، وه که چه زیبا است این صحنه! چه قدر به جا نوشته شد! یقیناً اراده خداوند بود تا آن اتفاق بیفتد و مکتوب گردد. توما مکاشفه‌ای دید، او عیسی را دید که از مردگان برخاسته، او می‌دانست فقط خدا است که توانایی دارد بر مرگ غلبه کند، او نه این که تنها عیسی خداوند را که سالیانی با او بوده را در پیش روی خود می‌دید، بلکه عیسی خدا را پیش روی خود می‌دیده، او خدایی را دید که نامش را به پسر یگانه‌اش داد و در او آشکار شد، او هر دو جلوه الوهیم خدا و یهوه خداوند را در یک بدن دید، لذا بالاترین جمله‌ای را که می‌شد گفت را بر زبان آورد، جمله‌ای که در بر گیرنده الوهیم و یهوه و عیسی بود. او در مقابل عیسی مجسم شده ایستاده بود و خطاب به او گفت: «^{۲۸}... ای خداوند من و ای خدای من» (یوحنا ۲۰ : ۲۸). عیسی خداوند و خدا، این معنی نام یهوه است.

سالهای زندگانی خداوند عیسی مسیح:

پیشگوییهای ظهور خداوند:

در کتاب مقدس با بعضی تولدهای خاص آشنا می‌شویم که خداوند وعده برخی از آنها را از پیش داده. این افراد برای خداوند خاص و نذیره بودند، مانند: اسحاق، سموئیل، شمشون، یحیی. اما این وعده نهایتاً تا به انجام رسیدن و محقق شدن آن، مدت زمانی حدوداً یک ساله را در بر می‌گرفت، یعنی از زمان آغاز بارداری مادر طفل تا زمان زایمان او؛ و اینها فقط وعده و تحقق آن بوده.

اما ظهور خداوند عیسی مسیح خیلی فراتر از اینها بود. مژده آمدنش با وعده‌هایی از خیلی سالها پیش‌تر اعلام شده بود و بین وعده‌ها و تحققش تحولات زیادی صورت گرفته بود، نبوت‌های بلند و عجیب در خصوص چگونگی به دنیا آمدنش شد، اطلاع دقیقی از نحوه تولدش نیز از قرن‌ها پیش اعلام شد. کتاب مقدس به طور دقیق نحوه تولد، مکان تولد و زمان تولد او را از چند صد سال قبل‌تر اخبار نموده است.

تولد از باکره:

اولین پیشگویی در خصوص ولادت خداوند عیسی مسیح حدود شش هزار سال پیش در باغ عدن بود، زمانی که زن (حوا) با مار گناه نمود. خدا به مار گفت: «^{۱۵} و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریّت تو و ذریّت وی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید» (پیدایش ۳ : ۱۵). همه می‌دانیم که ذریّت به نسل مرد اطلاق می‌شود، همیشه این گونه بوده، فرزندان از ریشه و نسب پدر (مرد) محسوب می‌گردند، کتاب مقدس نیز تمام نسب نامه‌ها را از پدران حساب می‌کند. اما در باغ عدن خدا به یک ذریّت عجیبی که از زن می‌آید اشاره دارد، چنین چیزی به روشنی دارد

می‌گوید که این شخص بدون پدر زمینی است. به این معنی که پدری نخواهد بود تا حسب قانون طبیعت زنی را باردار نماید، لذا باید شاهد یک تولد عجیب و غیر طبیعی باشیم که حتی تخمک زن نیز در آن نقشی ندارد، و زن تنها مانند یک ظرف نگهدارنده و مجرای خواهد بود تا طفل از طریق آن وارد دنیا گردد! و به زبان ساده‌تر آن کودک از یک دختر باکره به دنیا خواهد آمد!

اشعیای نبی که زمان خدمت او را می‌توان در حدود سالهای ۷۴۵ الی ۶۹۵ پیش از میلاد مسیح تخمین زد، به آشکار اعلام می‌کند، کودکی که نجات دهنده قوم خدا هست بدون دخالت هیچ مردی از یک دختر باکره به دنیا خواهد آمد! امری که به طور طبیعی وقوع آن محال می‌باشد، مگر این که به کلام خدا بخواند محقق گردد: «^{۱۴} بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را امانوئیل خواهد خواند» (اشعیای ۷: ۱۴).

این وعده و نبوت خدا، پس از چهار هزار سال از اولین اعلام آن دقیقاً حوالی همان منطقه به وقوع پیوست: «^{۲۶} و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.^{۲۷} نزد باکره‌ای نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داوود و نام آن باکره مریم بود.^{۲۸} پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارک هستی.^{۲۹} چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع تحیت است.^{۳۰} فرشته بدو گفت: ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای.^{۳۱} و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید.^{۳۲} او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی، مسمی شود، و خداوند خدا تخت پدرش داوود را بدو عطا خواهد فرمود» (لوقا ۱: ۲۶ - ۳۲).

مکان تولّد:

میکاهِ نبی در کتابش که کمی پیش از سقوط حکومت شمالی اسرائیل در سال ۷۲۲ پیش از میلاد مسیح، نوشته شده است، به مکانی که خداوند عیسی مسیح در آن به دنیا می‌آید اشاره می‌کند: «و تو ای بَیت لَحَمِ اُفْرَاثَه اگر چه در هزاره‌های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع‌های او از قدیم و از ایّام ازل بوده است» (میکاه ۵: ۲).

میکاه علاوه بر اشاره به مکان تولّد مسیح، خیلی روشن و بلند اعلام می‌کند که این کودک زمانهای وجودی او به ازل باز می‌گردد. اوه! این بسیار هیجان انگیز و زیبا است! در ازل فقط الوهیم بود؛ الوهیم تنها حیاتِ زندهٔ ازلی و ابدی است؛ در ازل با او هیچ کس نبود؛ این الوهیم بود که تمام هستی را آفرید؛ و حال میکاه نبی اعلام می‌کند که این کودک (عیسی مسیح) همان وجود قدّوس ازلی است. او خود خدا است که قرار است در جسم ظاهر گردد؛ دقیقاً مانند شهادت یوحنا رسول که می‌فرماید:

«در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود.^۳ همه چیز به واسطهٔ او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.^۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود.^۵ و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را در نیافت. شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛^۶ او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیلهٔ او ایمان آورند.^۸ و آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.^۹ آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند و در جهان آمدنی بود.^{۱۰} او در جهان بود و جهان به واسطهٔ او آفریده شد و جهان او را شناخت.^{۱۱} به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛^{۱۲} و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد،^{۱۳} که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولّد یافتند.^{۱۴} و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن

شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر» (یوحنا ۱ : ۱۴ - ۱).

خداوند می‌بایست به طور ناشناس و مانند یک نوزاد انسان وارد دنیا می‌شد، اما نه حاصل از یک زوج میراث‌دار گناه از آن جهت که این کودک برّه بی‌عیب خدا بود که برای فدیّه قربانی مهیا شده بود؛ پس از طریق یک باکره وارد دنیا شد در حالی که تخمک او نیز هیچ نقشی در تولّد نوزاد نداشت.

قومش او را نشناختند زیرا نمی‌بایست تا پیش از موعد (مصلوب شدن)، شناخته می‌شد، از این روی در یکی از کوچک‌ترین و حقیرترین بلاد یهودیه وارد دنیا شد.

متی، رسول خداوند عیسی مسیح در خصوص مکان تولّد او، با یادآوری پیشگویی میکاه نبی، شهادت بر صحت وقوع این پیشگویی داده: «^۱ و چون عیسی در ایام هیروودیس پادشاه در بیت‌لحم یهودیه تولّد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: ^۲ کجا است آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم؟ ^۳ اما هیروودیس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی. ^۴ پس همه رؤسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که مسیح کجا باید متولّد شود؟ ^۵ بدو گفتند: در بیت‌لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است، ^۶ و تو ای بیت‌لحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچک‌تر نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود» (متی ۲ : ۱ - ۶).

زمان ظهور:

یکی از پر رمز و رازترین نبوت‌های عهد عتیق، رؤیای دانیال نبی، مبنی بر سه بار مسح شدن هیکل و ظهور خداوند بوده. دانیال نبی که حدود ۶۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌زیسته در رؤیایی از زمان ظهور خداوند عیسی مسیح به دنیا آگاه می‌شود و آن را به همان گونه که دریافت نموده بود در کتابش اخبار نموده:

«و چون من هنوز سخن می‌گفتم و دعا می‌نمودم و به گناهان خود و گناهان قوم خویش اسرائیل اعتراف می‌کردم و تضرّعات خود را برای کوه مقدّس خدایم به حضور یهوه خدای خویش معروض می‌داشتم،^{۲۱} چون هنوز در دعا متکلم می‌بودم، آن مرد جبرائیل که او را در رؤیای اوّل دیده بودم به سرعت پرواز نموده، به وقت هدیه شام نزد من رسید،^{۲۲} و مرا اعلام نمود و با من متکلم شده، گفت: ای دانیال الآن من بیرون آمده‌ام تا تو را فطانت و فهم بخشم.^{۲۳} در ابتدای تضرّعات تو امر صادر گردید و من آمدم تا تو را خبر دهم زیرا که تو بسیار محبوب هستی، پس در این کلام تأمل کن و رؤیا را فهم نما.

^{۲۴} هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدّست مقرر می‌باشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و گناهان آنها به انجام رسد و کفّاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رؤیا و نبوت مختوم گردد و قدس‌الاقداّس مسح شود.^{۲۵} پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا ظهور مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و اورشلیم با کوچه‌ها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد.^{۲۶} و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می‌آید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها معین است.^{۲۷} و او با اشخاص بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگره رجاسات خراب کننده‌ای خواهد آمد و الی‌النهایت آن چه مقدّر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد» (دانیال ۹: ۲۰ - ۲۷).

در این آیات زمانها بر اساس هفته‌ها گفته شده و این هفته‌ها به سه دسته: ۷ هفته‌ای، ۶۲ هفته‌ای و ۱ هفته‌ای تقسیم شده است که مجموعاً ۷۰ هفته می‌باشد.

۱- پایان ۷ هفته، هفته‌های اول: که زمان ظهور یهوه در هیکل مقدس است، بعد از اتمام تعمیر و بازسازی اورشلیم.

۲- پایان ۶۲ هفته، هفته‌های دوم: که زمان ظهور اول مسیح است، به عنوان منجی برای فدیۀ گناهان بشر در هیکل جسمانی خود.

۳- پایان ۱ هفته، هفته سوم: که زمان ظهور دوم مسیح است، برای داوری زمین به آتش و گوگرد که باز در اورشلیم خواهد بود.

در نزد خدا دو واژه "روز" و "هفته" مفاهیمی دیگر غیر از مفاهیم رایج در گاهشماری بشری دارد، که لازم است در ابتدا این دو مفهوم از منظر خدا آشکار گردد، زیرا بعضی از تعالیم کتاب مقدسی در لوای دانستن و درک این دو واژه در نظر خدا است که آشکار می‌گردد، اما پیش از آن بد نیست تا شرحی بسیار کوتاه از دیدگاه نویسندگان کتاب مقدس نسبت به گاهشماری داشته باشیم.

بخشهایی از کتب مقدس هنگام اسارت قوم در سرزمین ایران نگاشته شده و نویسندگان آنها برای ثبت و مشخص نمودن حدود زمان تاریخی وقایع، آنها را با سالهای پادشاهانی که در این سرزمین حکومت می‌کردند، می‌نگاشتند.

گاهشماری در ایران کهن برای نخستین بار برگرفته از گاهشماری بابلی بوده. در گاهشمار ایران کهن، سال به دوازده ماه سی روزه تقسیم می‌شد، که در هر شش سال، یک ماه به عنوان سیزدهمین ماه سال اضافه می‌شد.

گاهشمار بابلی بر اساس حرکت خورشید و ماه بوده، لذا همیشه شروع سال آنها با فصول سال هماهنگی نداشت. از این روی هرگاه تقویم آنها در گذر سالها، حدود یک ماه از خورشید عقب می‌افتاد، یک ماه به آن سال اضافه می‌کردند و آن سال سیزده ماهه می‌شد.

پس از قرن‌ها رصد کردن ستارگان و ماه و خورشید به اختلاف بین سال خورشیدی و سال قمری پی بردند و سالهای کبیسه را به طور منظم در تقویم خود مقرر کردند. طریق محاسبه آنها برای سالهای کبیسه، بعدها پایه گاهشماری سرزمینهای دیگری مانند: بین‌النهرین، ایران دوره اشکانیان، چین، سوریه و نیز یهودیان قرار گرفت.

بعدها گاهشماری در ایران، چندین بار دچار تغییراتی شد، همچنین گاهشماری عبری که مختص به یهودیان است و بر پایه سال خورشیدی و سال قمری استوار می‌باشد، دچار تغییراتی گردید.

وقتی به کتاب مکاشفه که کمی بیش از ۱۹۰۰ سال پیش فرستاده و نگاشته شده نگاه کنید، در دو جا برای ذکر مدت زمان ۳/۵ (بر حسب روز) عبارت "۱۲۶۰ روز" اعلام شده است، که حکایت از ایام ۳۶۰ روزه سال بر پایه دوازده ماه ۳۰ روزه دارد.

«و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند» (مکاشفه ۱۱ : ۳).

«و زن به بیابان فرار کرد که در آن جا مکانی برای وی از خدا مهیا شده است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز بیوروند» (مکاشفه ۱۲ : ۶).

این به ما می‌آموزد که در نزد خدا سالها بر پایه گاهشماری قدیم، یعنی ۳۶۰ روز سال محاسبه می‌گردد که به دوازده ماه ۳۰ روزه تقسیم شده است.

در نتیجه برای محاسبه زمانی در خصوص وقایع کتاب مقدس، خصوصاً در عهد عتیق هیچ فرقی نمی‌کند از منظر گاهشماری عبری نگاه کنید یا گاهشمار بابلی و یا گاهشمار ایران کهن (که دوره اسارت قوم در ایران بوده) زیرا در تمام این گاهشمارهای قدیم ماه‌های سال ۳۰ روزه و سال ۳۶۰ روزه محاسبه می‌شده است که این معیار گاهشماری، همیشه مد نظر خدا بوده است.

حال در گاهشماری خدا هر "روز" علاوه بر ۲۴ ساعت روزانه، دو مفهوم دیگر نیز دارد، این مفاهیم حتی در میان قوم اسرائیل نیز جاری بود.

یک روز، نصف یک شبانه روز ۲۴ ساعته:

روز به مفهوم یک پیک زمانی؛ یک پیک در بر گیرنده نصف یک شبانه روز است؛ فرقی نمی‌کند روز باشد یا شب، یعنی از سپیده صبح تا غروب آفتاب که می‌شود یک روز، و همچنین است از غروب آفتاب تا سپیده صبح بعدی که این نیز می‌شود یک روز دیگر.

خداوند عیسی مسیح در خصوص تعداد روزهایی که می‌بایست او در قبر و عالم مردگان باشد از پیش خبر داده بود: «^{۳۱}آنگاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد که لازم است پسر انسان بسیار زحمت کشد و از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان رد شود و کشته شده، بعد از سه روز برخیزد» (مرقس ۸ : ۳۱). او به قیام خودش اشاره می‌کند که پس از سه روز از مردگان برخواهد خاست؛ سه روز.

پطرس رسول نیز در خانه کرنیلیوس شهادت داد که خداوند عیسی مسیح در روز سوم از مردگان برخاست: «^{۴۰}همان کس را خدا در روز سوم برخیزانیده، ظاهر ساخت» (اعمال رسولان ۱۰ : ۴۰). در این روایات معلوم می‌گردد که قوم نیز با مفهوم روز از دیدگاه یک پیک زمانی آشنا بودند.

کتاب مقدس در خصوص قیام خداوند می‌گوید: «و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبر آمدند.^۳ و با یک دیگر می‌گفتند: کیست که سنگ را برای ما از سر قبر بغلطاند؟^۴ چون نگریستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود.^۵ و چون به قبر در آمدند، جوانی را که جامه‌ای سفید در بر داشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیر شدند.^۶ او بدیشان گفت: ترسان مباشید! عیسی ناصری مصلوب را می‌طلبید؟ او برخاسته است! در این جا نیست. آن موضعی را که او را نهاده بودند، ملاحظه کنید» (مرقس ۱۶ : ۲ - ۶).

خداوند عیسی مسیح در روز جمعه جان سپرد و در شب همان روز مدفون شده بود و در پیش از زدن سپیده روز یکشنبه قیام نمود. اگر سه روز بر حسب یک روز ۲۴ ساعته محاسبه شود، زمان قیام او درست در نمی‌آید! این طوری می‌شود یک روز و نصف. با این گونه محاسبه کردن، هم پطرس دروغگو بود و هم خداوند و هم تمام نشانه‌های کتاب مقدس! او! این اشتباه است؛ باید در این جا از دیدگاه قوم به زمان نگاه کرد زیرا اتفاق در میان قوم افتاده و با نگرش قوم منظور نظر کلام می‌باشد. در نزد خدا و فرهنگ قوم، یک روز برابر با یک پیک زمانی است، چیزی حدوداً ۱۲ ساعت کم یا بیش.

به عبارتِ روزه و روزه‌داری دقت کنید؛ روزه از فرهنگ قوم اسرائیل بود که به همه اقوام و امتهای دیگر رسید؛ زادگاه روزه، قوم اسرائیل است. اما آیا می‌دانید نام این عمل روزه نیست؟ نخیر! به این کار از دیرباز در میان قوم "تعنیت" می‌گفتند. تعنیت به معنی رنج دادن بدن است، شخصی که تعنیت می‌گرفت خود را در فشار و سختی قرار می‌داد. تعنیت آداب و قوانین خودش را دارد که کتاب مقدس به طور بسیار دقیق شکل صحیح آن را تعلیم می‌دهد. (اما با توجه به تعلیم جامعی که از آن در کتاب مقدس است، متأسفانه امروزه آن چه دیده می‌شود تمام کلیساها در خصوص روزه و آداب آن کلاً به انحراف رفته‌اند و روزه‌های آنان هیچ شباهتی به روزه کتاب مقدسی ندارد.)

یکی از آداب تعنیت که اولویت اول و اهمیت بسیار ویژه‌ای دارد، و آن قدر اهمیت آن برجسته است که در طول گذر تاریخ، نام تعنیت را از این عمل برداشت و نام خود را جایگزینش کرد، "روزه" است. بله روزه! روزه اولین اصل تعنیت است، روزه اشاره دارد که می‌باید در قدم اول تعنیت به مدت یک پیک زمانی (یک روز کامل) باشد. یک روز روزه‌داری در نزد قوم برابر بود، از نیم ساعت قبل از طلوع آفتاب تا نیم ساعت بعد از غروب آفتاب، و یا از نیم ساعت قبل از غروب آفتاب تا نیم ساعت بعد از طلوع آفتاب. دقیقاً مدت زمان روزه‌داری در وهله اول باید یک پیک زمانی کامل را در بر بگیرد، و برای محکم شدن زمان روزه از نیم ساعت قبل از شروع زمان روزه‌داری باید شروع شود و تا نیم ساعت پس از پایان پیک زمانی برای روزه باید ادامه یابد تا روزه مقبول افتد. امروزه نیز تمام یهودیان به این شکل روزه نگه می‌دارند.

قوم خدا و تمام مسیحیان صدهای اولیه به این گونه تعنیت (روزه) می‌داشتند. به خاطر اهمیت خاص زمانی روزه است که نامش از تعنیت به روزه مشهور گردیده. متأسفانه کلیساها در این به انحراف بنیادی رفتند.

حال باز می‌گردیم به قیام خداوند. خداوند عیسی مسیح در روز جمعه جان سپرد و عصر همان روز، یوسف از اهالی رامه از پیلطس جسد خداوند را درخواست می‌کند: «^{۵۳}پس آن را پایین آورده، در کتان پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچ کس ابداً در آن دفن نشده بود سپرد.^{۵۴} و آن روز تهیه بود و سبب نزدیک می‌شد» (لوقا ۲۳: ۵۳ - ۵۴). بدن مسیح حسب کلام سه روز می‌باید در قبر می‌ماند، پس اگر هر روز را یک پیک شبانه روز حساب کنیم، از آغاز شب شنبه تا آغاز صبح شنبه می‌شود یک روز - از آغاز صبح شنبه تا آغاز شب یک‌شنبه می‌شود دو روز - از آغاز شب یک‌شنبه تا آغاز صبح یک‌شنبه می‌شود سه روز؛ و مسیح پیش از سپیده صبح یک‌شنبه که می‌شد روز چهارم، یعنی در روز سوم قیام نمود. و این گونه کلام خدا محقق گردید.

بسیاری نیز چنین حساب می کنند که جمعه روز اوّل، شنبه روز دوّم و یکشنبه روز سوّم. که این اشتباه است. اگر آغاز یک روز را از صبح آن روز حساب کنیم، آنگاه جمعه روز اوّل خواهد بود و شنبه روز دوّم و یکشنبه نمی تواند حساب گردد چون او در روز یک شنبه قیام ننمود، بلکه پیش از سپیده صبح یکشنبه که می شود جزو روز شنبه یعنی دو روز؛ و اگر چنان چه آغاز روز را از شب قبلش حساب کنیم، باز اشتباه خواهد بود چون از شب شنبه تا پایان روز شنبه می شود یک روز و از شب یکشنبه تا صبح یکشنبه می شود نیم روز، چون مسیح در پیش از سپیده صبح روز یکشنبه قیام نمود که در مجموع می شود یک روز و نیم.

یک روز، معادل یک هزار سال:

روز به مفهوم هزار سال؛ موسی در سروده خود در این خصوص می گوید: «^۴ زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب» (مزامیر ۹۰ : ۴). منظور او از مثل دیروز، به روزهایی اشاره دارد که خدا در هر روز قسمتی از جهان هستی را آفرید. پطرس، رسول عیسی مسیح نیز به این مهم اعلام می دارد که: «^۵ لیکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز» (دوم پطرس ۳ : ۸).

خدا جهان هستی را در شش روز آفرید و در روز هفتم آرامی گرفت، روز هفتم روز آرامی خدا است که هنوز بشر به آن داخل نشده. روز هفتم تقدیس شده بود لذا هیچ موجودی با گناه نمی تواند داخل آن شود. گناه آدم در باغ عدن موجب شد تا آدم و نسل او نتواند وارد روز هفتم گردد و در روز ششم گیر کرد، تا زمانی که تقدیس گردد و گناه از او برداشته شود.

ما در واپسین لحظات روز ششم هستیم و باید وارد روز هفتم شویم. در کتاب پیدایش باب ۱، به تمام هفت دوره‌ای که برای جهان هستی منظور شده، روز گفته شده است؛ هر دوره یک روز؛ یعنی تمام دوره‌ها مساوی هستند. از طول زمانی شش روز اول چیزی گفته نشده ولی در خصوص زمان روز هفتم به وضوح در کتاب مکاشفه اشاره شده، لذا با توجه به مدت زمان روز هفتم می‌توان دریافت که سایر شش روز چند سال بوده است.

در کتاب مکاشفه نه در رمزها بلکه به وضوح و دقیق اعلام می‌کند که روز هفتم که آرامی خدا است و کلیسا آن را با عنوان سلطنت هزار ساله مسیح می‌شناسد، مدت آن هزار سال زمینی است:

«و دیدم فرشته‌ای را که از آسمان نازل می‌شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است. او اژدها یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می‌باشد، گرفتار کرده، او را تا مدت هزار سال در بند نهاد (این هزار سال، روز هفتم است که خدا آن را تقدیس نمود و شیطان و شریران نمی‌توانند در این روز تقدیس شده باشند، از این جهت در زندان افکنده می‌شوند.)^۳ و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته، مهر کرد تا امتها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد؛ و بعد از آن می‌باید اندکی خلاصی یابد.

^۴ و تختها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که به جهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند (نفوسی که در سلطنت هزار ساله هستند کسانی هستند که شهادت عیسی و کلام خدا را دارند، یعنی طریق شرک و شهادت خدایان سه‌گانه "تثلیث" را بر خود ندارند، بلکه تنها شهادت نام عیسی را دارند، تعمید در نام عیسی را دارند و در جزو آنانی نیستند که صورت وحش را پرستش کرده‌اند، مانند فرقه‌هایی که آداب و رسوم غیر

کتاب مقدّسی را در کلیساها باب کرده‌اند.^۵ و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اوّل. خوش حال و مقدّس است کسی که از قیامت اوّل قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلّط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.^۷ و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت» (مکاشفه ۲۰ : ۱ - ۷).

با توجّه به این آیات و ادّله‌های بسیار دیگر در می‌یابیم که هر روز برابر با هزار سال نیز در گاهشمار خدا می‌باشد؛ و زمانی که خدا در ابتدا برای هر روز خلقت مقرر داشته، فقط یک هزار سال بوده و نه بیشتر. علم چیزی خیلی مغایر با این می‌گوید، ولی علم معیوب و پر از اشتباه است، علم و بیشتر مباحث آن، زائیده ذهن بشر منحرف و در دست شیطان است؛ تنها کلام خدا است که بدون شک و شبهه، و کامل و دقیق می‌باشد. کتاب مقدّس به ما می‌آموزد هر روز از خلقت برابر بود با هزار سال.

یک هفته، معادل هفت سال:

اکنون می‌رسیم به هفته در مفهومی خارج از روزهای هفته، از دیدگاهی دیگر در گاهشماری خدا در کتاب مقدّس.

در گاهشماری خدا هر هفته برابر است با عدد هفت. در بعضی مواقع، منظور کلام خدا از هفته، هفت روز می‌باشد، و در بعضی مواقع هفته گویای هفت سال است. هفت در مجموع، نماد هفت تایی می‌باشد. در نبوتها و پیشگوییهای داده شده از خدا، غالباً عدد هفت نماد هفت سال است.

به یاد بیاورید خواب فرعون را، وقتی که هفت گاو چاق و هفت گاو لاغر را دید، این خواب از سوی خدا بود و منظور خدا از عدد هفت گاو، هفت سال بود، گاو نماد قوّت

و خوراک است، او از زمین ارتزاق می‌کند و آدمی را می‌خوراند، لذا تعبیر خواب به خوراک حاصل از زمین اشاره داشت و چاقی و لاغری گاوها حکایت از پرباری و خشک سالی زمین داشت. خوراک برای انسانها. و ایضاً خوابی که از هفت خوشه گندم حکایت داشت. هفت گاو چاق یک هفته (هفت سال) پرباری زمین بود و هفت گاو لاغر یک هفته (هفت سال) خشک سالی زمین بود، در گاهشمار خدا.

هفتادمین هفته دانیال (هفته آخر):

در ابتدا هفته پایانی، یعنی هفتادمین هفته دانیال را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس به هفت هفته اول و شصت و دو هفته دوم خواهیم پرداخت.

حال، رؤیای دانیال: «^{۲۷}و او با اشخاص بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگره رجاسات خراب کننده‌ای خواهد آمد و الی‌النهایت آن چه مقدّر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد.» آیه ۲۷ به یک هفته آخر زمان اشاره دارد، هفتادمین هفته، که به دو نصف تقسیم می‌شود. بر سر این هفته آخر یک تعلیمی مطرح است که می‌گوید، نیم هفته اول یعنی ۳/۵ سال اول آن، از زمان شروع خدمت عیسی مسیح در سن ۳۰ سالگی شروع می‌شود و تا پایان مصلوب شدن او که ۳/۵ سال است را در بر می‌گیرد. و آن نیم هفته دوم یعنی ۳/۵ سال دوم مربوط به نیمه اول هفت سال آخر زمان، پس از ربوده شدن عروس است که می‌بایست ۱۴۴۰۰۰ یهودی به مسیح ایمان بیاورند و آن ۳/۵ سال فرصت برای قوم یهود است.

این تعلیم به دلایل محکمی غلط است. نمی‌تواند این گونه باشد. دانیال می‌گوید: «و او با اشخاص بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگره رجاسات خراب کننده‌ای خواهد آمد و الی‌النهایت آن چه مقدّر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد.»

۱- کلام می‌گوید بعد از ۶۲ هفته مسیح منقطع می‌شود، یعنی مصلوب شدن مسیح بعد از پایان ۶۲ هفته است و به آن ربطی ندارد و ادامه می‌دهد که بعد از منقطع شدن او هفتادمین هفته خواهد بود، پس به هیچ وجه، مدت زمان شروع خدمت خداوند عیسی مسیح در سن ۳۰ سالگی، تا زمان مصلوب شدن او را نیز نمی‌تواند در بر بگیرد، زیرا منقطع شدن او قبل از یک هفته آخر است.

۲- به هیچ وجه رؤیای هفتاد هفته دانیال به زندگی و خدمت و مصلوب شدن مسیح کار ندارد، بلکه فقط در خصوص مسح شدن هیکل و ظهور مسیح است. هفت هفته اول، مسح هیکل است با ظهور مجدد یهوه در قدس الاقداس. شصت و دو هفته دوم، پس از آن تا ظهور (تولد) مسیح است؛ با تولد او شصت و دو هفته تمام می‌شود و کاری به زندگی و خدمت و مصلوب شدن او ندارد، و تنها می‌گوید پس از آن منقطع خواهد شد. و هفته آخر نیز به بازگشت ثانویه و ظهور مجدد مسیح در اورشلیم مربوط است.

۳- مسیح در اواخر بهار باید به دنیا آمده باشد. پس چنان چه او در ۳۰ سالگی خدمت خود را شروع کرده باشد، با توجه به زمان تولد و موت و قیام او، مدت زمان خدمت او ۳ سال بوده و او در ۳۳ سالگی مصلوب شده. یعنی این که خدمت او ۳/۵ سال نبوده تا آن را مبنای نیم هفته اول، از هفتادمین هفته دانیال فرض کنیم. و در کل طول مدت زندگی مسیح مجسم شده، ۳۳ سال است نه ۳۳/۵ سال!

۴- در آیه ۲۷ یک پیوستگی کامل در این یک هفته می‌بینیم، نه یک انقطاع زمانی. قربانی منقطع خواهد شد نه زمان.

بله، این تعلیم کاملاً اشتباه است. جلوتر و در ادامه با دلایل دیگر، باز دقیق‌تر توضیح داده خواهد شد. فعلاً بر می‌گردیم به هفته آخر.

در نصف از آن قربانی و هدیه موقوف می‌گردد، این به قوم اسرائیل اشاره دارد زیرا آنان هنوز قربانیها و هدایا می‌گذرانند، این موقوف شدن قربانی و هدایا به هیچ وجه به مصلوب شدن مسیح اشاره ندارد، به دو دلیل اول این که اگر این گونه بود تمام یهودیان می‌بایست مسیحی می‌شدند! و دوم این که دقیقاً پیش‌تر در کتاب گفته شد که او منقطع شده.

این جا حرف از قربانی و هدایا است که قوم هنوز به همان گونه که در عهد عتیق برای یهوه می‌گذرانند، دارند عمل می‌کنند. وقتی می‌گویند موقوف می‌گردد، یعنی در پایان نصف هفته دیگر چنین نخواهند کرد! چرا؟ فقط یک طور امکان دارد که دیگر قربانی و هدایای به هیکل را قطع کنند! از شریعت موسی عبور کرده و به قربانی اعظم خدا (خداوند عیسی مسیح) ایمان بیاورند و مسیحی شوند. به همین سادگی. این در انتهای زمان خواهد بود زمانی که ۱۴۴۰۰۰ یهودی به خداوند عیسی مسیح ایمان می‌آورند، که آنگاه دیگر نه تنها یهودی بلکه مسیحی محسوب خواهند شد و از عهد شریعت به عهد جدید در خون خداوند عیسی مسیح منتقل خواهند شد: «و عدد مهر شدگان را شنیدیم که از جمیع اسباط بنی‌اسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مهر شدند» (مکاشفه ۷: ۴).

در زمان مهر شدن این ۱۴۴۰۰۰ یهودی، دو شاهد از سوی خدا با جامه پلاستین خواهند آمد، دقت کنید! گفته شده دو شاهد، یعنی دو نفر که خداوند را رو در رو مشهود (دیدند) کردند، پس این دو زنده هستند. اینان چه کسانی هستند؟ یقیناً کسانی که هنوز زنده و در آسمان هستند. چه کسانی هنوز زنده هستند؟ ما این دو نفر را در زمانی که خداوند عیسی مسیح روی زمین بود، با او دیدیم! بله! کتاب مقدس به این شهادت می‌دهد در زمانی که پطرس و یعقوب و یوحنا نیز حضور داشتند: «و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد. و در

نظر ایشان هیئت او متبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و جامه‌اش چون نور، سفید گردید.^۳ که ناگاه موسی و الیاس (ایلیا) بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می‌کردند» (متی ۱۷ : ۱ - ۳).

ما می‌دانیم که ایلیا نمرد بلکه با ازابۀ آتشین به آسمان برده شد؛ و میکائیل نیز جسد موسی را برگرفت که بر سر جسد موسی نزاع سختی بین میکائیل و ابلیس درگرفت، که نهایتاً میکائیل جسد موسی را به آسمان برد. این دو برای زمان آخر ذخیره شده‌اند. این دو، دو نبی بسیار بزرگ و اصلاح‌گرای قوم بودند. قوم فقط به این دو گوش خواهند سپرد، باز جالب است که بدانید این دو در زمان خدمت خود از آن جایی که بیابان گرد بودند، پیوسته پلاس در بر داشتند، هر دو با آیات و معجزات بسیار بزرگی در زمین بودند، این دو بر دریا (موسی) و آسمان (ایلیا) قدرت داشتند تا ببندند و باز نمایند، اینها دقیقاً خصوصیات دو شاهد خداوند در زمان آخر هستند. در زمان آخر نیز این دو باز با پلاس در بر و همان قدرت باز خواهند گشت تا برای آخرین بار قوم را اصلاح کنند، که ۱۴۴۰۰۰ هزار یهودی به مسیح ایمان خواهند آورد: «و به دو شاهد خود خواهیم داد که پلاس در بر کرده، مدّت هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند» (مکاشفه ۱۱ : ۳).

این هزار و دویست و شصت روز که معادل چهل و دو ماه و به عبارتی سه سال و نیم است، مدّت زمان فرصتی است که برای قوم اسرائیل در زمین خواهند بود تا زمانی که ۱۴۴۰۰۰ نفر از آنان به مسیح ایمان بیاورند و پس از آن فرصت برای قوم به انتها خواهد رسید. این نصفِ اولِ هفته از هفتادمین هفته دانیال است.

اما نصفِ دومِ هفتادمین هفته دانیال که باز برای قوم و باکره‌های نادان که در انتظار مسیح هستند، می‌باشد، از بعد آن شروع شده و تا پایان زمان خواهد بود که آن هم ۱۲۶۰ روز، معادل ۳/۵ است. که در این مدّت باز قوم و کلیسای خداوند دچار تنگی از سوی اقوام دیگر خواهد شد و در پایان و زمان تنگی شدید قوم، خداوند برای محاکمه زمین خواهد آمد. این نیم هفته دوم نیز به طور خاص به قوم اسرائیل و باکره‌های نادان (

مسیحیان (اختصاص دارد و وقایع آخرالزمان حول محور اسرائیل خواهد بود. و این است پایان هفته آخر هفتادمین هفته دانیال. لذا باز نتیجه حاصل می شود هر هفته در نزد خدا مساوی است با هفت سال.

برای روشن شدن بعضی موضوعات، لازم بود تا در ابتدا، هفته آخر هفتاد هفته دانیال توضیح داده شود و سپس به هفته های اول و دوم پردازیم.

اکنون برای کشف زمان سایر هفته ها بر می گردیم به آیه ۲۵: «^{۲۵} پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا ظهور مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و اورشلیم با کوچه ها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد.»

در این جا یک "هفت هفته" داریم؛ اگر هفت سال هر هفته را ضرب در هفت هفته بنماییم می شود چهل و نه سال ($49 = 7 \times 7$) که این مدت زمان هفت هفته اول دانیال به جهت مسح شدن هیکل و قدس الاقداس و طبیعتاً ظهور یهوه در هیکل است.

و یک "شصت و دو هفته" داریم؛ اگر هفت سال هر هفته را ضرب در شصت و دو هفته بنماییم می شود چهارصد و سی و چهار سال ($434 = 7 \times 62$) که این مدت زمان شصت و دو هفته دوم دانیال است تا ظهور (تولد) خداوند عیسی مسیح. لذا از تاریخ صدور فرمان تا ظهور مسیح می شود ۴۸۳ سال.

هفته های ذکر شده در رؤیای دانیال به طور خاص به مدت زمانهای مقرر شده برای مسح هیکل و قدس الاقداس، و ظهور مسیح موعود اشاره دارد.

هفت هفته:

این هفتاد هفته از زمان صدور فرمان به جهت تعمیر و بازسازی اورشلیم آغاز می‌شود. در سال ۵۳۹ پیش از میلاد مسیح، بابل به دست کورش بزرگ (۵۹۰ - ۵۳۰ پیش از میلاد مسیح) سقوط می‌کند و کورش قوم اسرائیل را آزاد می‌سازد تا به سرزمین خود بازگردند تا اورشلیم را بازسازی و مرمت نمایند. نخستین گروه به رهبری "زروبابل" رهسپار اورشلیم می‌شوند. و سریعاً مشغول تعمیر و بازسازی اورشلیم می‌گردند. اما پس از مدتی مخالفان آنان، اردشیر، پادشاه وقت را مجاب می‌کنند تا جلوی بازسازی اورشلیم را بگیرد و بدین گونه کار برای چند سال به تعویق می‌افتد.

سرانجام داریوش بزرگ (۵۵۰ - ۴۸۶ پیش از میلاد مسیح) که رابطه دوستانه‌ای با قوم اسرائیل داشت، در دومین سال سلطنت خود (۵۲۰ پیش از میلاد مسیح) در زمانی که قوم با تشویق حجی و زکریای نبی، کار بنای هیکل را از سر می‌گیرد، فرمانی صادر می‌کند مبنی بر تعجیل در تکمیل بنای هیکل، او دستور می‌دهد تا مخارج مورد نیاز برای تکمیل کار تعمیر از خزانه سلطنتی تأمین شود. و این کار در طول چهار سال (۵۲۰ - ۵۱۶ پیش از میلاد مسیح) مطابق با گفته کتاب مقدس: «^{۱۵} و این خانه در روز سوم ماه اذار در سال ششم داریوش پادشاه تمام شد» (عزرا ۶ : ۱۵). انجام می‌گیرد.

لذا از زمان صدور فرمان به جهت تعمیر و بازسازی اورشلیم توسط کورش در سال ۵۳۹ تا سال ۵۱۶ پیش از میلاد مسیح که کار تعمیر و بازسازی به انجام رسید ۲۳ سال شد؛ کار بازسازی اورشلیم در دوره زمانی‌ای انجام شد که این دوره اول بازسازی بود.

در سال ۴۵۸ پیش از میلاد مسیح در هفتمین سال سلطنت اردشیر (۴۸۳ - ۴۲۴ پیش از میلاد مسیح) که ناپسری ملکه استر بود، عزرا به عنوان کاهن قوم به اورشلیم سفر می‌کند. او رفت تا شریعت خدا را به قوم تعلیم دهد و هیکل را مرمت و عبادت هیکل را به صورت اول درآورد. «^۷ و بعضی از بنی اسرائیل و از کاهنان و لاویان و مغنیان و دربانان

و نینیم نیز در سال هفتم آرْتَحْشَستا پادشاه به اورشلیم برآمدند.^۸ و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه به اورشلیم رسید.^۹ زیرا که در روز اوّل ماه اوّل به بیرون رفتن از بابل شروع نمود و در روز اوّل ماه پنجم بر وفق دست نیکوی خدایش که با وی می بود به اورشلیم رسید» (عزرا ۷ : ۹ - ۶).

در سال ۴۴۵ پیش از میلاد مسیح، بیستمین سال سلطنت اردشیر، نحمیا نیز به عنوان حاکم اورشلیم، همراه با یک لشکر به اورشلیم رفت تا با خرج دولت آن را بازسازی کند و به صورت یک شهر حصاردار درآورد. کار بازسازی دوم از سال ۴۵۸ تا ۴۳۳ پیش از میلاد مسیح، مصادف با سی و دومین سال سلطنت اردشیر (رجوع به نحمیا ۵ : ۱۴)، در بیست و پنجم ماه ایلول به مدت ۲۶ سال به طول انجامید، که در طول این سالها دوباره دیوار اورشلیم بازسازی و به شکل یک شهر حصاردار در آمد. این دوره دوم بازسازی بود.

حال یک ۲۳ سال داریم و یک ۲۶ سال که می شود ۴۹ سال. این دقیقاً مدت زمان هفت هفته اوّل رؤیای دانیال است به جهت تعمیر و بنای اورشلیم به عنوان مقدمه ای برای ظهور خداوند و مسح هیکل و قدس الاقداس که تخت خداوند یهوه در آن بود.

شصت و دو هفته:

کار بازسازی اورشلیم در بیست و پنجم ماه ایلول (ماه ششم) سال ۴۳۳ پیش از میلاد مسیح به پایان رسید. نشانه های زمان تولّد او ما را متوجّه اواخر فصل بهار می کند. از سال اوّل پیش از میلاد مسیح تا ۴۳۳ پیش از میلاد می شود دقیقاً ۴۳۳ سال. مسیح نمی توانست در سال اوّل پیش از میلاد به دنیا آمده باشد، چون در این صورت نمی شد گفت تولّد او در سال اوّل پیش از میلاد بوده، چون هنوز در آن سال به دنیا نیامده! او پس از آن ۴۳۳ سال به دنیا آمده، که به یک سال بعد آن گفته می شود سال اوّل میلادی. حال سال ۱ میلادی به اضافه ۴۳۳ سال پیش از میلاد مسیح که کار بازسازی اورشلیم تمام

شد، می‌شود ۴۳۴ سال. این دقیقاً برابر است با همان ۶۲ هفته رؤیای دانیال که برای قوم تعیین شده بود تا به ظهور خداوند عیسی ($434 = 62 \times 7$). کتاب دانیال زمان دقیق ظهور و مجسم شدن خداوند عیسی مسیح را از قبل اعلام نموده بود!

حال می‌خواهم که باز دقت کنید و به خاطر بسپارید! این هفتاد هفته، فرصتی برای برگزیدگی قوم نیست. کلیساهای پیغامی که پیرو نبی زمان هستند دقت کنند، این فرصت برای برگزیدگی قوم نیست. این به طور قطع اشتباه است. کلام می‌گوید: «^{۲۴}هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدّست مقرر می‌باشد تا ... (تا چه شود؟! نکته مهم این جا است.) قدس‌الاقداس مسح شود.» تا قدس‌الاقداس مسح شود. منظور غایی مسح شدن قدس‌الاقداس است. این هفتاد هفته برای مسح شدن قدس‌الاقداس است. قدس‌الاقداس هرگز مسح نمی‌شود تا خداوند در آن ظهور نکند. مانند شخصی که هرگز مسح نمی‌شود تا زمانی که روح‌القدس بر او قرار گیرد.

لذا از زمان ویرانی هیکل و قدس‌الاقداس و به اسارت رفتن قوم اسرائیل، که خداوند آنان را به دست نبوکدنصر پادشاه بابل تسلیم نمود، اورشلیم متروک و دیگر حضور خداوند در آن مکان نبود. پس از گذشت سالیان دراز اسارت، خداوند باری دیگر بر قوم خود رأفت نمود، و به دانیال نبوتی داد مبنی بر ظهور و مسح دوباره قدس‌الاقداس. برای حضور دوباره خدا در هیکل و مسح شدن می‌بایست هیکل و قدس‌الاقداس او مرمت و بنا گردد تا دوباره خداوند در مکان مقدّس حضور یابد، حضور خداوند در مکان مقدّس یعنی مسح قدس‌الاقداس.

حال دقت کنید! چرا هفتاد هفته به سه قسمت تقسیم شد؟ این بسیار مهم است! اگر به پایان هر سه قسمت دقت کنید، در پایان هر قسمت از این هفته‌ها قدس‌الاقداس مسح خواهد شد، یا به عبارت دیگر خداوند در هیکل خود ظهور خواهد کرد. این هفتاد هفته ربطی به فرصت برای برگزیدگی و نجات قوم ندارد! هر چند از کفار و عدالت جاودانی سخن می‌گوید اما منظور غایی ظهور مسیح و مسح قدس‌الاقداس است.

در پایان قسمت اول یعنی هفت هفته چه خواهد شد؟ هیکل و قدس الاقداس مرمت و بازسازی شده و در پایان هفت هفته اول، خداوند یهوه به هیکل خود در خواهد آمد و هیکل با حضور او مسح خواهد شد.

در پایان قسمت دوم یعنی شصت و دو هفته چه خواهد شد؟ این دیگر مرمت نیست، بلکه بنا است! پس از شصت و دو هفته خدا هیکل و قدسی نو برای خود بنا می‌کند، هیکل تازه‌ای می‌سازد، این بار این هیکل جسمانی مانند انسان است، یادتان هست که مسیح گفته بود این هیکل را خراب کنید سه روزه آن را بنا خواهیم نمود؟ او به بدن خودش به عنوان هیکل اشاره می‌کرد؛ خداوند پس از آن شصت و دو هفته در هیکلی جسمانی ظهور می‌کند. کلام این نبوت دیگر به آن ۳۳ سال زندگی مسیح کاری ندارد و فقط می‌گوید بعد از آن شصت و دو هفته منقطع خواهد شد. مقصود از این فقط ظهور خداوند است. پایان شصت و دو هفته مساوی است با تولد مسیح، نه مرگ و قیام او.

در پایان قسمت سوم یعنی یک هفته آخر چه خواهد شد؟ او! این هم مربوط به ظهور مسیح است! دقت کنید این یک هفته نیمی از آن برای مابقی برگزیدگان قوم یهود است و نیم دیگر برای امتها یعنی باکره‌های نادان است که به بیابان می‌روند و خداوند آنان را می‌پروراند تا از روزهای سخت جفاها عبور کنند. پس به هیچ وجه این هفتاد هفته صرفاً مربوط به قوم نیست. در پایان این هفته آخر که مصادف است با پایان روز ششم، دوباره مسیح در اورشلیم ظهور خواهد کرد و این بار برای داوری و هلاکت دنیا.

آیا تا کنون به این فکر کردید که مرمت را با بنا چه نسبتی است؟ مرمت یعنی تعمیر و بازسازی ولی بنا یعنی چیزی را تازه ساختن، نه تعمیر کردن. همیشه یک چیز اول بنا می‌شود و بعد مرمت می‌شود. امکان ندارد تا چیزی بنا نشده باشد، مرمت گردد. اما کلام خدا می‌گوید: «پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا ظهور مسیح رئیس ...» در سیر توالی این آیه، عمل بنا کردن و مرمت را برعکس می‌بینیم، اول مرمت آمده و بعد بنا، این بدان مفهوم است که در این جا "بنا"

ساختن که بعد از مرمت آمده چیزی غیر از بنای هیکل ساختمانی اورشلیم است، زیرا این هیکل سالهای بسیار پیش تر بنا شده بود و اگر نیاز به هر کاری داشته باشد فقط مرمت خواهد بود. پس این بنا یک بنای جدید و دیگر است.

اول مرمت آمده، پس یعنی منظور همان مرمت هیکل ساختمانی خدا است که در زمان نبوکدنصر پادشاه بابل، تخریب شده بود، این پایان هفت هفته اول است؛ و پس از آن صحبت از بنا کردن است، این بعد از آن مرمت است، لذا به آن شصت و دو هفته اشاره دارد که مسیح خواهد آمد. چگونه خواهد آمد؟ هیکل که پابرجا است! بله، اما او در هیکل جسمانی خود خواهد آمد. این مفهوم آن "بنا" است، دقیقاً همان گونه که ملاکی نبی گفته بود: «اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت؛ و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صوأت این است» (ملاکی ۳: ۱).

این بار می‌بایست هیکل خدا در جسم انسانی تشکیل می‌گردید و خداوند به صورت پسر خدا آشکار می‌شد.

پیشگوییهای کشته شدن خداوند:

در کتاب مقدس در خصوص کشته شدن هیچ کس به اندازه خداوند عیسی مسیح پیشگویی نشده، و اگر پیشگویی هم بوده، تنها در حد یک اعلان خبر و چگونگی رخداد آن بوده که می‌بایست به زودی واقع می‌شده؛ مانند خبر نحوه کشته شدن ایزابل: «^{۲۳} و درباره ایزابل نیز خداوند تکلم نموده، گفت: سگان ایزابل را نزد حصار یزرعیل خواهند خورد» (اول پادشاهان ۲۱: ۲۳). و چندی بعد این به انجام رسید: «^{۳۰} و چون ییهو به یزرعیل آمد، ایزابل این را شنیده، سرمه به چشمان خود کشید و سر خود را زینت داده،

از پنجره نگریست.^{۳۱} و چون ییهو به دروازه داخل شد، او گفت: آیا زمری را که آقای خود را کشت، سلامتی بود؟^{۳۲} و او به سوی پنجره نظر افکنده، گفت: کیست که به طرف من باشد؟ کیست؟ پس دو سه نفر از خواجهگان به سوی او نظر کردند.^{۳۳} و او گفت: او را بیاندازید. پس او را به زیر انداختند و قدری از خونس بر دیوار و اسبان پاشیده شد و او را پایمال کرد.^{۳۴} و داخل شده، به اکل و شرب مشغول گشت. پس گفت: این زن ملعون را نظر کنید، و او را دفن نمایید زیرا که دختر پادشاه است.^{۳۵} اما چون برای دفن کردنش رفتند، جز کاسه سر و پایها و کفهای دست، چیزی از او نیافتند.^{۳۶} پس برگشته، وی را خبر دادند. و او گفت: این کلام خداوند است که به واسطه بنده خود، ایلای تیشبی تکلم نموده، گفت که سگان گوشت ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند خورد.^{۳۷} و لاش ایزابل مثل سرگین به روی زمین، در ملک یزرعیل خواهد بود، به طوری که نخواهند گفت که این ایزابل است» (دوم پادشاهان ۹ : ۳۰ - ۳۷).

اما در خصوص چگونگی کشته شدن خداوند عیسی مسیح پیشگوییهای بسیاری توسط اشخاص مختلف و در سالهای متفاوت عنوان شده بود. شرح کامل چگونگی مصلوب شدنش حکایت از اهمیت خاص مرگ او دارد. پیش از اشاره به این پیشگوییها لازم است در ابتدا واقعه کشته شدن خداوند عیسی مسیح را یک بار دیگر در هر چهار انجیل: متی ۲۷ : ۲۷ - ۶۱؛ مرقس ۱۵ : ۱۶ - ۴۷؛ لوقا ۲۳ : ۳۲ - ۵۶ و یوحنا ۱۹ : ۱۸ - ۴۲ به طور دقیق بخوانید و سپس به ادامه مطلب که به بعضی از این پیشگوییها اشاره شده رجوع نمایید:

کتاب مزامیر مجموعه‌ای است از اشعار و سرودهای روحانی که روحیات و رویدادهای تاریخی قوم یهود را بیان می‌کند. بیشتر بخشهای این کتاب در زمان داوود پادشاه و کمی بعد از آن نوشته شده است. زبور داوود را قوم اسرائیل پس از بازگشت از اسارت بابل، به عنوان کتاب سرود به کار می‌بردند. هفتاد و دو مزمور را خود داوود نوشته؛

دو مزمور را سلیمان، دوازده مزمور را آساف، نه مزمور را خاندان قورح و یک مزمور را نیز موسی به رشته تحریر درآورده است.

برخی از وقایعی که به هنگام مصلوب شدن خداوند عیسی مسیح اتفاق افتاده، از قبل به طور دقیق در مزامیر پیشگویی شده بود. در زیر به بعضی از آنها می‌پردازیم:

استهزا کردن او:

وقتی او را برای مصلوب کردن می‌بردند، مورد استهزا قرار گرفته بود: «^{۴۰} می‌گفتند: ای کسی که هیكل را خراب می‌کنی و در سه روز آن را می‌سازی، خود را نجات ده. اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!^{۴۱} همچنین نیز رؤسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاکنان می‌گفتند:^{۴۲} دیگران را نجات داد، اما نمی‌تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم» (متی ۲۷ : ۴۰ - ۴۲)؛ این اتفاق در مزامیر پیشگویی شده بود: «^۷ هر که مرا ببیند به من استهزا می‌کند. لبهای خود را باز می‌کنند و سرهای خود را می‌جنبانند و می‌گویند،^۸ بر خداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد. او را برهاند چون که به وی رغبت می‌دارد» (مزامیر ۲۲ : ۷ - ۸).

نوشاندن سرکه به او:

برای آزار او به جای آب، سرکه بدو نوشاندند: «^{۳۳} و چون به موضعی که به جُلُجُتَا، یعنی کاسه سر مسمی بود رسیدند،^{۳۴} سرکه ممزوج به مَر به جهت نوشیدن بدو دادند اما چون چشید، نخواست که بنوشد» (متی ۲۷ : ۳۳ - ۳۴)؛ این اتفاق در مزامیر پیشگویی شده بود: «^{۲۱} مرا برای خوراک زردآب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند» (مزامیر ۶۹ : ۲۱).

مصلوب کردن او:

او را مصلوب کردند، مصلوب کردن این چنین بود که دو دست و دو پای شخص را با میخی بزرگ بر روی تیرکی چوبی (صلیب)، میخکوب می کردند. تومای رسول به این طریق مصلوب شدن اشاره کرده: «^{۲۵}پس شاگردان دیگر بدو گفتند: خداوند را دیده ایم. بدیشان گفت: تا در دو دستش جای میخها را نبینم و انگشت خود را در جای میخها نگذارم و دست خود را بر پهلویش نهم، ایمان نخواهم آورد» (یوحنا ۲۰ : ۲۵)؛ این اتفاق در مزامیر پیشگویی شده بود: «^{۱۶}زیرا سگان دور مرا گرفته اند؛ جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دستها و پایهای مرا سفته اند» (مزامیر ۲۲ : ۱۶). سگان اشاره به دشمن، یعنی غیر قوم. و نیز جالب است بدانید که در زمان نگارش این مزمور که حدود هزار سال قبل تر بود، چنین طریق اعدامی اصلاً مرسوم نبود.

ندا کردن به سوی خدا:

بر روی صلیب، او فریاد برآورد و خدا را صدا زد: «^{۴۴}و نزدیک به ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: ایلی ایلی لَما سَبَقْتَنی. یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی» (متی ۲۷ : ۴۶)؟ این ندای او در مزامیر پیشگویی شده بود: «^۱ [برای سالار مغنیان بر غزale صبح. مزمور داوود] ای خدای من! ای خدای من! چرا مرا ترک کرده ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی» (مزامیر ۲۲ : ۱)؟

قرعه انداختن بر جامه او:

سربازان در رقابت برای به دست آوردن جامه او بر آن قرعه انداختند: «^{۲۴}و چون او را مصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه بر آن افکندند تا هر کس چه برَد» (

مرقس ۱۵ : ۲۴)؛ این اتفاق در مزامیر پیشگویی شده بود: «^{۱۸} رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند» (مزامیر ۲۲ : ۱۸).

سپردن روح خود به پدر:

او پیش از جان دادن با صدای بلند روح خود را به دستان پدر سپرد: «^{۴۶} و عیسی به آواز بلند صدا زده، گفت: ای پدر به دستهای تو روح خود را می سپارم. این را بگفت و جان را تسلیم نمود» (لوقا ۲۳ : ۴۶)؛ این جمله او در مزامیر پیشگویی شده بود: «^۵ زیرا قلعه من تو هستی. روح خود را به دست تو می سپارم. ای یهوه، خدای حق، تو مرا فدیة دادی» (مزامیر ۳۱ : ۵).

کسوف در وقت مصلوب شدن او:

در لحظه جان دادن خداوند عیسی مسیح آسمان دچار خورشید گرفتگی (کسوف) شد: «^{۴۴} و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت.^{۴۵} و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت» (لوقا ۲۳ : ۴۴ - ۴۵).

عاموس از انبیای حکومت جنوبی یعنی یهودا بوده. صحیفه نبوتی او در حدود سال ۷۵۱ پیش از میلاد مسیح نوشته شده. او در نبوتی به خورشید گرفتگی در زمان مصلوب شدن خداوند عیسی مسیح اشاره می کند: «^۹ و خداوند یهوه می گوید: که در آن روز آفتاب را در وقت ظهر فرو خواهیم برد و زمین را در روز روشن تاریک خواهیم نمود» (عاموس ۸ : ۹).

نیزه زدن بر پهلوی او:

کتاب زکریای نبی به لحاظ پیشگوییهایش در ارتباط با مسیح و وقایعی که به عهد جدید مربوط می‌باشد، از شهرت بسیاری برخوردار است. این کتاب حاوی هشت رؤیای نبوتی است. زکریّا که در حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌زیسته، در این کتاب به نیزه زدن بر پهلوی خداوند عیسی مسیح در هنگام مصلوب شدن اشاره دارد.

یکی از سربازان پس از جان دادن خداوند بر روی صلیب، به پهلوی او با نیزه‌ای می‌زند: «^{۳۴}لیکن یکی از لشکریان به پهلوی او نیزه‌ای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد» (یوحنا ۱۹ : ۳۴) که این اتفاق در کتاب زکریای نبی پیشگویی شده بود: «^{۱۰}و بر خاندان داوود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده‌اند خواهند نگریست و برای من مثل نوحه‌گری برای پسر یگانه خود، نوحه‌گری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخست‌زاده خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت» (زکریّا ۱۲ : ۱۰).

رنج و جلال مسیح:

اشعیای نبی حدود هفتصد سال پیش از میلاد مسیح می‌زیسته، از کتاب او بیشترین استنادها در عهد جدید شده است. در نبوت‌های او در خصوص خداوند عیسی مسیح شگفت‌انگیزترین مطالب گفته شده است. باب ۷ و ۹ دارای مهم‌ترین اشارات در خصوص الوهیت عیسی مسیح هست، اما شاید بتوان گفت که باب ۵۳، مهم‌ترین باب این کتاب می‌باشد. این باب به شکل خاصی از چگونگی و حقیقت مصلوب شدن خداوند عیسی مسیح پیشگویی می‌کند. در این باب به مطالبی از جمله: شکنجه کردن، مظلوم بودن و دهان به اعتراض نگشودن، در کنار گناهکاران جان دادن، در قبر شخصی دولتمند دفن شدن، و ... و حتی سرِ عظیم خدا در فدیة شدن او، آشکار می‌گردد.

«^۱کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟^۲ زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد رویید. او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد. و چون او را می‌نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم.^۳ خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده و مثل کسی که رویها را از او بپوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم.^۴ لیکن او غمهای ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم.^۵ و حال آن که به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم. ^۶جمع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمع ما را بر وی نهاد.

^۷او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را نگشود. مثل برّاه‌ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را نگشود.^۸ از ظلم و از داوری گرفته شد. و از طبقه او که تفکر نمود که او از زمین زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم من مضروب گردید؟^۹ و قبر او را با شیرین تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتمندان. هر چند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حيله‌ای نبود.^{۱۰} اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد. چون جان او را قربانی گناه ساخت، آنگاه ذریت خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود.^{۱۱} ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را بر خویشان حمل خواهد نمود.^{۱۲} بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد نمود، به جهت این که جان خود را به مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود» (اشعیا باب ۵۳).

ریختن آب دهان:

پیش از مصلوب کردن خداوند، او را به استهزا گرفته و آب دهان بر رخسار او ریختند: «^{۲۹} و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی به دست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزاکنان او را می گفتند: سلام ای پادشاه یهود!»^{۳۰} و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش میزدند» (متی ۲۷: ۲۹ - ۳۰)؛ این اتفاق در کتاب اشعای نبی پیشگویی شده بود: «پشت خود را به زندگان و رخسار خود را به مَوَکَّنان دادم و روی خود را از رسوایی و آب دهان پنهان نکردم» (اشعیا ۵۰: ۶).

قیام از قبر بدون فساد تن:

خداوند عیسی مسیح در روز جمعه پانزدهم ماه نisan مصلوب شد و سه روز بعد یعنی در صبح روز یکشنبه بدون آن که بدنش حتی رنگ فساد را ببیند از میان قبر قیام نمود: «^۱ پس چون سَبَت گذشته بود، مریم مجدلیّه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریده، آمدند تا او را تدهین کنند.^۲ و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبر آمدند.^۳ و با یک دیگر می گفتند: کیست که سنگ را برای ما از سر قبر بغلطاند؟^۴ چون نگریستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود.^۵ و چون به قبر در آمدند، جوانی را که جامه‌ای سفید در بر داشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیر شدند.^۶ و بدیشان گفت: ترسان مباشید! عیسی ناصری مصلوب را می طلبید؟ او برخاسته است! در این جا نیست. آن موضعی را که او را نهاده بودند، ملاحظه کنید» (مرقس ۱۶: ۱ - ۶).

داوود در مزمور ۱۶ خود و در روح خداوند در وصف این واقعه از زبان خداوند چنین می‌سراید: «از این رو دلم شادی می‌کند و جلالم به وجد می‌آید؛ جسمم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد.^{۱۰} زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد، و قدّوس خود

را نخواهی گذاشت که فساد را ببند.^{۱۱} طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذتها تا ابدالآباد!» (مزامیر ۱۶ : ۹ - ۱۱).

پیشگوییهای کارهای خداوند:

در خصوص کارهای او نیز در کتاب مقدس پیشگوییهای وجود دارد که در زمان زیستن او در زمین محقق شد، اینها به آن جهت از پیش آمده تا شخص حکیم دریابد که لحظه لحظه زندگی او در اراده خدای پدر بوده و از اهمیت خاصی برخوردار است. در زیر فقط به تعدادی از آنها می پردازیم.

سخن گفتن به مثلها:

خداوند در بیشتر مواقع با آوردن مثلهای مختلف به دیگران تعلیم می داد، و به این گونه مفهوم تعالیم خاص خود را به مخاطب می رساند: «^{۳۴}همه این معانی را عیسی با آن گروه به مثلها گفت و بدون مثل بدیشان هیچ نگفت» (متی ۱۳ : ۳۴). او علت به مثلها سخن گفتن خود را به شاگردانش چنین بیان نمود: «^{۳۳}از این جهت با اینها به مثلها سخن می گویم که نگراند و نمی بینند و شنوا هستند و نمی شنوند و نمی فهمند» (متی ۱۳ : ۱۳).

خداوند در مزامیر از زبان آساف، در قصیده ای زیبا در خصوص به مثلها سخن گفت خود چنین پیشگویی کرده بود: «^۱[قصیده آساف] ای قوم من شریعت مرا بشنوید! گوشهای خود را به سخنان دهانم فرا گیرید! ^۲دهان خود را به مثل باز خواهم کرد به چیزهایی که از بنای عالم مخفی بود، تنطق خواهم نمود» (مزامیر ۷۸ : ۱ - ۲).

فرمان دادن بر دریا:

یکی از قدرتهای خاص خداوند عیسی مسیح فرمان دادن به دریا بود، حتی آبهای دریا نیز مانند اجسام در خشکی از او فرمان می‌بردند، دریا هرگز تا به آن روز جز به فرمان یهوه الوهیم به کلام هیچ کس اطاعت ننموده بود. روزی خداوند با شاگردانش سوار بر کشتی شد و در عقب کشتی به خواب رفت که طوفانی سهمگین وزیدن گرفت: «^{۳۵} و در همان روز وقت شام، بدیشان گفت: به کناره دیگر عبور کنیم.^{۳۶} پس چون آن گروه را رخصت دادند، او را همان طوری که در کشتی بود برداشتند و چند زورق دیگر نیز همراه او بود.^{۳۷} که ناگاه طوفانی عظیم از باد پدید آمد و امواج بر کشتی می‌خورد به قسمی که بر می‌گشت.^{۳۸} و او در مَوْخَر کشتی بر بالشی خفته بود. پس او را بیدار کرده گفتند: ای استاد، آیا تو را باکی نیست که هلاک شویم؟^{۳۹} در ساعت او برخاسته، باد را نهیب داد و به دریا گفت: ساکن شو و خاموش باش! که باد ساکن شده، آرامی کامل پدید آمد.^{۴۰} و ایشان را گفت: از بهر چه چنین ترسانید و چون است که ایمان ندارید؟^{۴۱} پس بی‌نهایت ترسان شده، به یک دیگر گفتند: این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت می‌کنند» (مرقس ۴ : ۳۵ - ۴۱)؟

این واقعه و قدرت او بر دریاها از پیش در قصیده معروف "ایتان ازراحی" در کتاب مقدس اعلام شده بود: «خدا بی‌نهایت مهیب است در جماعت مقدّسان، و ترسناک است بر آنانی که گرداگرد او هستند.^۸ ای یهوه خدای لشکرها کیست ای یاه قدیر مانند تو؟ و امانت تو، تو را احاطه می‌کند.^۹ بر تکبر دریا تو مسلط هستی چون امواجش بلند می‌شود، آنها را ساکن می‌گردانی» (مزامیر ۸۹ : ۷ - ۹).

سوار شدن بر کرّه الاغ:

خداوند عیسی مسیح در روز یکشنبه دوّم ماه آوریل سال سی و سه میلادی (دهم ماه نisan)، پنج روز قبل از عید پسخ، در حالی که سوار بر کرّه الاغی بود وارد اورشلیم شد و مردم از او مانند یک پادشاه استقبال نمودند: «^{۱۲} فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند، شنیدند که عیسی به اورشلیم می‌آید،^{۱۳} شاخه‌های نخل را گرفته، به استقبال او بیرون آمدند و ندا می‌کردند، هوشیانا مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می‌آید.^{۱۴} و عیسی کرّه الاغی یافته، بر آن سوار شد چنان که مکتوب است^{۱۵} که ای دختر صهیون مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کرّه الاغی می‌آید.^{۱۶} و شاگردانش اولاً این چیزها را نفهمیدند، لیکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها درباره‌ی او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند» (یوحنا ۱۲ : ۱۶ - ۱۶).

این واقعه را زکریای نبی از قبل پیشگویی کرده بود: «^{۱۷} ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می‌باشد و بر الاغ و بر کرّه بچه سوار است» (زکریا ۹ : ۹).

آمزش زن بدکاره:

حسب شریعت قوم، زن زناکاری که زناکاری او به اثبات رسیده باشد می‌بایست سنگسار می‌شد. روزی کاتبان و فریسیان، زنی را در حین عمل زنا می‌گیرند و چون فکری شریانه در سر داشتند، برای امتحان نمودن خداوند عیسی مسیح به نزد او می‌آورند، و خداوند با مطرح نمودن پرسشی حکیمانه موجب آن می‌گردد تا تمام مدعیان آن زن در خود ملزم به گناه شده و او را رها کنند. در این زمان خداوند کنار دست زن مسکین و بی‌پناه ایستاد و بازوی قوت جان او شد تا هلاک نگردد:

«اما عیسی به کوه زیتون رفت.^۲ و بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته، ایشان را تعلیم می داد.^۳ که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته،^۴ بدو گفتند: ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛^۵ و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می گویی؟^۶ و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین می نوشت.^۷ و چون در سؤال کردن الحاح می نمودند، راست شده بدیشان گفت: هر که از شما گناه ندارد اول بر او سنگ اندازد.^۸ و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می نوشت.^۹ پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود.^{۱۰} پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: ای زن آن مدعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ کس بر تو فتوا نداد؟^{۱۱} گفت: هیچ کس ای آقا. عیسی گفت: من هم بر تو فتوا نمی دهم. برو دیگر گناه مکن» (یوحنا ۸ : ۱ - ۱۱).

این اتفاق از قرن‌ها پیش تر دیده و پیشگویی شده بود. مزمورسرا در سروده خود به این اذعان دارد: «^{۳۱} زیرا که به دست راست مسکین خواهد ایستاد تا او را از آنانی که بر جان او فتوا می دهند برهاند» (مزامیر ۱۰۹ : ۳۱).

علاوه بر کارهای او که از پیش گفته شده بود، جملات خاص بسیاری در کتب مقدس آمده که به روشنی اشاره دارد بر آن که این جملات از زبان خود خداوند عیسی مسیح است که خیلی پیش تر از به دنیا آمدن او گفته و در کتب نوشته شده است! و نیز همچنین با جملات و معارفه بسیاری مواجه می شویم که به وضوح، خداوند عیسی مسیح را معرفی می کند.

تمام اینها پیشگوییهای است که در خصوص خداوند عیسی مسیح شده است اما چون بررسی تمام پیشگوییها منظور این کتاب نیست، تنها به اندازه‌ای که شخص حکیم را فهم بخشد و ایمان آورد، گفته شده است.

عیسی عهد جدید همان یهوه عتیق است:

در طول تاریخ بشری، همیشه شاهد کارهای بزرگ و عجیب خدا بوده‌ایم. کتب مقدّس نیز در ارتباط با امر خلقت و سرگذشت بشر از بعضی کارهایی به ما روایت می‌کند که منحصر و خاص خود خداوند است و هیچ کس دیگری توانایی انجام آن را نداشته و ندارد. کارهای عجیب خدا در حقیقت بیانگر طرق و شیوه کاری او است. طرق خدا بخشی از شخصیت او است لذا قابل تغییر نیست، و همیشه به همان گونه عمل می‌کند. بعضی از این کارها به حدی خاص است که تا کنون هیچ کس چه در آسمان و چه در زمین نتوانسته مشابه آن را انجام دهد، چون صرفاً در انحصار خود خدا می‌باشد.

علاوه بر کارهای عجیب خدا، او بارها خود را در ارتباط با قومش، با عناوین مختلفی معرفی نموده و صراحتاً اعلام داشته که در آن خصوص، به غیر از او کس دیگری نیست و نخواهد بود. ما باور داریم بر این که هرگاه خدا معترف به چیزی باشد محال ممکن است غیر آن واقع شود و همیشه این گونه بوده. اما با ظهور خداوند عیسی مسیح، ما شاهد کارها و گفتاری بودیم که برای اولین و آخرین بار تنها از طریق او و قوّت کلامش خارج شده که کاملاً به شباهت خدا بوده است! چنین چیزی جز این که افکار ما را به سوی خدای مجسم شده هدایت کند، نتیجه دیگری نخواهد داشت.

عیسی قرار بود با آمدنش پرده از رازهای بسیاری بردارد و اسرار مخفی شده برای قوم را آشکار سازد. از زمان موسی تا زمان مصلوب شدن عیسی مسیح، همیشه خدا در پشت پرده قدس‌الاقداس در حجاب بود و کسی اجازه نداشت به پشت پرده بنگرد و یا داخل گردد؛ انسان گناهکار نمی‌توانست به خدا نگاه کند چون هلاک می‌شد، لذا خدا در پشت پرده و در مکان مقدّس قدس‌الاقداس سکونت می‌کرد و اگر کسی قصد دیدن آن سوی پرده را می‌داشت در دم هلاک می‌شد؛ مانند دو پسران هارون کاهن که وقتی سر به داخل قدس‌الاقداس انداختند در دم خداوند آنان را هلاک نمود.

«و ناداب و ابیهو پسران هارون هر یکی مجمره خود را گرفته، آتش بر آنها نهادند. و بخور بر آن گذارده، آتش غریبی که ایشان را نفرموده بود، به حضور خداوند نزدیک آوردند.^۲ و آتش از حضور خداوند به در شده، ایشان را بلعید و به حضور خداوند مردند» (لاویان ۱۰ : ۱ - ۲).

در ساعتی که مسیح مصلوب شد و جان بداد، پرده هیکل از میان دو پاره شد: «عیسی باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود.^{۵۱} که ناگاه پرده هیکل از سر تا پا دو پاره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید» (متی ۲۷ : ۵۰ - ۵۱)، پرده هیکل دو پاره شد، خدا از پس پرده بیرون آمد، آن حجاب برای همیشه برداشته شد، زمان آن رسیده بود که خدا از پس پرده بیرون بیاید و مقدسین را آزاد کند: «^{۵۲} و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آرامیده بودند برخاستند،^{۵۳} و بعد از برخاستن وی، از قبور برآمده به شهر مقدس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند» (متی ۲۷ : ۵۲ - ۵۳).

این آخرین نماد از عهد عتیق بود؛ همان گونه که یهوه از پشت حجاب هیکل مقدس بیرون آمد و مقدسان از قبرها رهایی یافتند و به آسمان رفتند، وقتی که باری دیگر در انتهای زمان خداوند برای قومش مکشوف گردد، برای بردن کلیسای خود از اسارت دنیا باز خواهد گشت. این همان خداوند است. عیسی همان خدای در پشت پرده هیکل است.

خداوند از پس پرده هیکل خارج شد (خداوند عیسی مسیح از پس پرده جسم انسانی خارج شد) پرده هیکل که فاصله بین خدا و قوم بود تا کسی نتواند خداوند را ببیند و بشناسد، نماد هیکل جسمانی خداوند عیسی مسیح بود تا کسی به واسطه این هیکل نتواند او را تا زمان مصلوب شدن بشناسد. او باید تا زمان فدیة شدن در حجاب می ماند تا قوم او را نشناسند، که فدیة ابدی گذرانده شود و چون فدیة ابدی گذرانده شد، خدا از پس پرده هیکل (همان هیکل جسمانی عیسی مسیح) خارج شد. در پس هر دو هیکل یک شخص بود. یهوه عهد عتیق همان عیسی مسیح بود. نقشه خدا برای نجات بشر تمام شد و سرِ عظیم او از پس پرده آشکار شد.

در ادامه با بررسی بعضی از موارد خاص نشان خواهیم داد که خداوند عیسی مسیح، همان یهوه الوهیم است که به شکل پسر خدا، مجسم شده و برای فدیۀ گناهان بشر به شباهت انسانی وارد دنیا شده است.

آفریننده:

در کتاب پیدایش می‌خوانیم: «در ابتدا خدا (الوهیم) آسمانها و زمین را آفرید» (پیدایش ۱ : ۱)؛ نام خدا یهوه بود: «آین است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی که یهوه، خدا زمین و آسمانها را بساخت» (پیدایش ۲ : ۴).

خدا تنها خالق جهان هستی است و حتّی زمانی که داشت جهان هستی را خلق می‌کرد با او هیچ کس دیگری نبود: «^{۲۴}خداوند که ولی تو است و تو را از رحم سرشته است چنین می‌گوید: من یهوه هستم و همه چیز را ساختم. آسمانها را به تنهایی گسترانیدم و زمین را پهن کردم؛ و با من که بود» (اشعیا ۴۴ : ۲۴)؟ مطلقاً با او هیچ خدای دیگری نبود! با او خدای پسر و خدای روح‌القدس نبود! چنین خدایانی هرگز در کلام او ذکر نشده! در نزد خدا چنین خدایانی وجود ندارد. خدا واحد و حقیقی است.

اولین نقش و حرفه‌ای که از خدا همیشه در ذهنها برجسته است، آفرینندگی او است. اگر هر مدّعی خدا بودن، نتواند عمل آفرینش را انجام دهد، او خدا نیست. به زبان خیلی ساده، خدا یعنی آفریننده و خلق کننده. به هیچ کس نمی‌توان گفت خدا وقتی که نتواند چیزی را بیافریند. خدا می‌فرماید از ابتدا او تنها بوده و با او خدایی وجود نداشته. ما در کل کتب مقدّس و حتّی در تمام تاریخ بشری رد هیچ خدای زنده دیگری را نمی‌بینیم که چیزی خلق کرده باشد. دادن عنوان خدایی به هر کس دیگری، عین شرک است. در جلد اوّل کتاب، به یگانگی خدا پرداخته شد لذا در این خصوص ادامه نمی‌دهیم.

تنها خدا است که می‌تواند خلق کند و زندگی و حیات ببخشد. او نامحدود و سیال است و در هر قالبی در می‌آید، یعنی می‌تواند به هر شکل و منظری نمایان شود، زیرا تمام اشکال و اجسام، آشکار و نهان از او برآمده و تنها در او معنی و وجودیت می‌گیرد. در آسمان، گاه به شکل فرشتگانش در میانشان آشکار می‌شود، و در زمین نیز گاه به شکل انسانی ظاهر می‌شود، مانند زمانی که به ملاقات ابراهیم رفته بود.

او چه در آسمان و چه در زمین همیشه خدا است، ماهیت او خدا است، وجود او خدا است، به هر شکلی که درآید خدا است، به هر نام و عنوانی که آشکار شود خدا است. او تغییر نمی‌کند، فقط جایگاه یا نقشی که به خود می‌گیرد تغییر می‌کند؛ ماهیت او تغییر نمی‌کند، فقط ظاهر او تغییر می‌کند؛ وجود او تغییر نمی‌کند، فقط عنوان او تغییر می‌کند.

او خدا است با تمام پری الوهیتش، با تمام قدرت خدایی‌اش؛ در او همیشه حیات جریان دارد و ابدی است؛ مرگ در او راه ندارد و هر که را بخواهد از مرگ رهایی می‌دهد؛ هیچ کس بر او استیلا ندارد بلکه تنها او است که می‌تواند بر آسمان و زمین و دریاها فرمان براند. او می‌گوید: «غیر از من خدایی نیست.» هیچ کس دیگری مثل او نیست. لذا هرگاه، هر زمان، در هر کجا و به هر شکلی، کسی با تمام پری الوهیت و قدرت خاص خدا یافت شد، بدون شک او کسی نیست جز خدای قادر مطلق الوهیم که در قالبی دیگر خود را آشکار ساخته.

یکی از عجیب‌ترین و باشکوه‌ترین آشکارسازی خدا در ارتباط با زمین در شکل پسری انسانی بود؛ به شباهت مردم، که با نام پسر خدا مشهور گردید و آشکار کننده نام خدا بود. او خدایی دیگر، یا خدایی موازی، یا خدایی هم ذات با خدا نبود، زیرا تمام کتب شهادت می‌دهند چنین خدایانی وجود ندارند و خود خدا نیز به قاطعیت بارها اعلام نموده که به غیر از او خدایی نیست.

یوحنا رسول در خصوص این آشکارسازی بسیار زیبا می‌گوید: «^۱در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.^۲ همان در ابتدا نزد خدا بود.^۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.^۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود.^۵ و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را دریافت.^۶ شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛^۷ او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند.^۸ و آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.^۹ آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند و در جهان آمدنی بود.^{۱۰} او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را شناخت.^{۱۱} به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛^{۱۲} و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد،^{۱۳} که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم بلکه از خدا تولد یافتند.^{۱۴} و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر» (یوحنا ۱ : ۱ - ۱۴).

وقتی از آیه اول نگاه می‌کنید کاملاً مشخص و واضح است که یوحنا دارد به الوهیم و عمل آفرینندگی او اشاره می‌کند، و از آیه نهم به بعد با تأکید بر این که از ابتدا قرار بود تا خدا وارد جهان شود، اعلام می‌کند که در میان قوم خاص خود وارد دنیا شد؛ اما قوم او، او را نپذیرفت و ردش کردند، دقیقاً مانند دوره حاضر که کلیساها در را به روی او بسته‌اند و او را راه نمی‌دهند، زیرا در حصار چهار دیواریهای فرقه‌ای خود، در را به روی نور حیات بسته‌اند و در حالت خفگی افتاده‌اند. در ادامه آیه که جلوتر می‌روید به آن جا می‌رسیم که یوحنا اعلام می‌کند که آن کلمه حیات، خدای زنده، یهوه الوهیم، به مانند یک انسان مجسم گردید و با نام پسر یگانه پدر (پسر خدا) بر همگان آشکار گردید.

پسر خدا، فقط عنوان خداوند عیسی مسیح بوده است. او خدای پسر نیست بلکه او تجسم انسانی خود خدا است. پولس رسول در خصوص خداوند عیسی مسیح می‌فرماید: «^{۱۵} و او صورت خدای نادیده است، نخست‌زاده تمامی آفریدگان.^{۱۶} زیرا که در او همه چیز

آفریده شد، آن چه در آسمان و آن چه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوآت؛ همه به وسیله او و برای او آفریده شد» (کولسیان ۱ : ۱۵ - ۱۶). پولس نیز خصوصیت خدا گونه را برای خداوند عیسی مسیح قائل بود و صراحتاً اعلام داشته که همه چیز در آسمان و زمین به وسیله او و برای او آفریده شده است.

هرگز هیچ کس در دنیا نیامده که مدعی خدایی باشد و بتواند کارهای عجیب و عظیم خدا را تکرار کند. لذا اگر حسب این همه شهادت خداوند عیسی مسیح همان الوهیم (خدا) مجسم شده باشد باید در میان کارهای او رگه‌هایی از قدرت آفرینندگی خدا را ببینیم! لذا این مهم را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

برای نمونه، به آیات ۲۰ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۵ باب ۱ پیدایش توجه کنید تا ببینید طریق خلقت خدا به چه سان بود: «و خدا گفت: آبها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند.^{۲۱} پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را، که آبها از آنها موافق اجناس آنها پر شد و همه پرندگان بالدار را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکو است. ...^{۲۴} و خدا گفت: زمین، جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها. و چنین شد.^{۲۵} پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آنها بساخت و بهایم را به اجناس آنها و همه حشرات زمین را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکو است.»

با دقت در آیات بالا، چنین حاصل می‌شود که خدا در ابتدا از هر ذی حیاتی تنها یک نمونه ساخت، این نمونه یا به اصطلاح عامه ماکتِ اولیه بود. خدا برای یک نمونه از هر ذی حیاتی مستقیم دست به کار شد، ماهیهای دریا از جنس کف دریا و پرندگان آسمان و حیوانات روی زمین، از جنس خاک زمین؛ تنها یک نمونه با داستان خدا ساخته شد، این خلقت بود. پس از آن خدا فقط فرمان داد: «که آبها از آنها موافق اجناس آنها پر شد،» و «زمین، جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد،» یعنی دریا و زمین، این جا هیچ خبری از تولید مثل نیست! نگفته حیوانات موافق جنس خود از خود! بلکه به روشنی اشاره دارد،

آوردگاه اولیّه تمام موجودات یعنی دریا و زمین، هر موجودی را موافق، یعنی عین آن چه خدا از پیش ساخته را از دریا و زمین بیرون آورد.

حال به کتاب خروج، بابهای ۸ و ۱۰ نگاه کنید. که یهوه چگونه وزغها و پشه‌ها و مگسها و ملخها را به زمین مصر فرستاد. انبوه آن جانوران از تولید مثل به وجود نیامدند، حتی از اقصای زمین فراخوان نشدند، بلکه به فرمان خدا در لحظه از دریا و غبار و خاک زمین سر برآوردند. این طریقی بود که در ابتدا نیز خدا تمام حیوانات را موافق اجناس آنان کثرت داد. این کار تنها در قدرت خدای واحد حقیقی است. غیر از او هیچ کس دیگری توانایی چنین کاری را چه در آسمان و چه در زمین ندارد.

حال به انجیل لوقا باب ۵ نگاه کنید: «^۱ و هنگامی که گروهی بر وی ازدحام می‌نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود.^۲ و دو زورق را در کنار دریاچه ایستاده دید که صیّادان از آنها بیرون آمده، دامهای خود را شستشو می‌نمودند.^۳ پس به یکی از آن دو زورق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور ببرد. پس در زورق نشسته، مردم را تعلیم می‌داد.^۴ و چون از سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت: به میانه دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار بیاورید.^۵ شمعون در جواب وی گفت: ای استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتیم، لیکن به حکم تو دام را خواهیم انداخت.^۶ و چون چنین کردند، مقداری کثیر از ماهی صید کردند، چنان که نزدیک بود دام ایشان گسسته شود.^۷ و به رفقای خود که در زورق دیگر بودند اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند. پس آمده هر دو زورق را پر کردند به قسمی که نزدیک بود غرق شوند.^۸ شمعون پطرس چون این را بدید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت: ای خداوند از من دور شو زیرا مردی گناهکارم» (لوقا ۵: ۱ - ۸).

خداوند عیسی مسیح چه کرد؟ دقیقاً کاری که یهوه در مصر کرد؛ دقیقاً کاری که الوهیم در ابتدای خلقت برای گسترش مخلوقات کرد؛ او گفت و شد؛ خداوند داشت خودش را برای خاصانش آشکار می‌کرد؛ او برای شناساندن خودش یک نشانه بزرگ داد؛ عملی که

تنها در قدرت خدا است. پطرس وقتی این صحنه را دید، دانست چه کسی پیش او است، از این روی، طبق طبع قوم که هرگاه یهوه به آنان آشکار می‌شد از بابت گناهکاری خود، می‌ترسیدند که مبدا خداوند آنان را هلاک کند، او نیز گفت: «ای خداوند از من دور شو زیرا مردی گناهکارم.»

حال دوباره برگردید به پیدایش باب ۱. این جا یک شباهت دیگر نیز وجود دارد: «^{۲۲}و خدا آنها را برکت داده، گفت: بارور و کثیر شوید و آبهای دریا را پر سازید و پرندگان در زمین کثیر بشوند.» بله! برکت دادن خدا! خدا این برکت را به گیاه‌ها و نباتات نیز داد، به آدم نیز داد؛ حسب برکت خدا بود که فوراً تمام موجودات شروع به تکثیر شدن کردند. این تنها خدا است که با برکت دادن، هر چیزی را تکثیر می‌کند. با برکت دادن خوراک، توسط یک ایماندار پر از روح، هرگز آن خوراک تکثیر نمی‌شود بلکه شکمهای خورنده آن خوراک سیر می‌شود. هرگز کسی نتوانسته با برکت دادن خوراکی، آن را تکثیر کند. اما برکت دادن خدا باعث تکثیر و ازدیاد می‌شود.

به اول پادشاهان نگاه کنید که چگونه یهوه به خوراک یک پیر زن و پسرش در بیابان زمانی که ایلیا با آنان بود برکت می‌دهد: «^۸و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ^۹برخاسته، به صرّقه که نزد صیدون است برو و در آن جا ساکن بشو. اینک به بیوه زنی در آن جا امر فرموده‌ام که تو را بپرورد. ^{۱۰}پس برخاسته، به صرّقه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید، اینک بیوه زنی در آن جا هیزم بر می‌چید؛ پس او را صدا زده، گفت: تمنا این که جرعهای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم. ^{۱۱}و چون به جهت آوردن آن می‌رفت، وی را صدا زده، گفت: لقمه‌ای نان برای من در دست خود بیاور. ^{۱۲}او گفت: به حیات یهوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم بلکه فقط یک مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه، و اینک دو چوبی بر می‌چینم تا رفته، آن را برای خود و پسرم بپزم که بخوریم و بمیریم. ^{۱۳}ایلیا وی را گفت: مترس، برو و به طوری که گفתי بکن. لیکن اول گردهای کوچک از آن برای من بپز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسرت بپز. ^{۱۴}زیرا

که یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید که تا روزی که خداوند باران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد و کوزه روغن کم نخواهد گردید.^{۱۵} پس رفته، موافق کلام ایلیا عمل نمود. و زن و او و خاندان زن، روزهای بسیار خوردند،^{۱۶} و تاپوی آرد تمام نشد و کوزه روغن کم نگردید، موافق کلام خداوند که به واسطه ایلیا گفته بود» (اول پادشاهان ۱۷ : ۸ - ۱۶). این یهوه بود که تاپوی آرد و کوزه روغن را برکت داد و تا سه سال و نیم از آن چیزی کم نشد و پیوسته پر بود. این تنها در قدرت خدا است.

حال به انجیل متی باب ۱۴ نگاه کنید: «^{۱۴}پس عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان رحم فرمود و بیماران ایشان را شفا داد.^{۱۵} و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: این موضع ویرانه است و وقت الآن گذشته. پس این گروه را مرخص فرما تا به دهات رفته به جهت خود غذا بخورند.^{۱۶} عیسی ایشان را گفت: احتیاج به رفتن ندارند، شما ایشان را غذا دهید.^{۱۷} بدو گفتند: در این جا جز پنج نان و دو ماهی نداریم!^{۱۸} گفت: آنها را این جا به نزد من بیاورید!^{۱۹} و بدان جماعت فرمود تا بر سبزه نشستند و پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره کرده، به شاگردان سپرد و شاگردان بدان جماعت.^{۲۰} و همه خورده، سیر شدند و از پاره‌های باقی مانده دوازده سبد پر کرده، برداشتند.^{۲۱} و خورندگان سوای زنان و اطفال قریب به پنج هزار مرد بودند» (متی ۱۴ : ۱۴ - ۲۱). خداوند عیسی مسیح، دقیقاً همان کاری را کرد که یهوه الوهیم در حین آفرینش می‌کرد؛ او داشت خودش را آشکار می‌کرد، او این کار را دو بار انجام داد. این کار تنها در قدرت خدای قادر مطلق است.

«^{۱۸}عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابدالآباد همان است» (عبرانیان ۱۳ : ۸). عیسی مسیح در گذشته (دیروز) که بود؟ او در زمان جاری شدن این آیه (امروز) که بود، و اکنون برای زمان ما و الی‌الآخر (تا ابدالآباد) کیست؟ دیروز او از ابتدای خلقت جهان هستی شروع می‌شود، او همان یهوه الوهیم در عهد عتیق بود. و در زمانی که بر روی زمین به شکل انسانی ظاهر شد همان خدای مجسم شده است که با نام خداوند

عیسی مسیح معروف گردید. و تا ابدالآباد به هر طریق و شکلی که خدا ظاهر یا حس گردد، همان عیسی است. و کسی غیر از او نمی‌تواند باشد. او در ذات و وجودیت خود هرگز تغییر نمی‌پذیرد هر چند به اشکال متفاوتی ظاهر شود؛ خصوصیات او تغییرناپذیر است؛ اراده او تغییرناپذیر است؛ طرق او عوض نمی‌شود؛ او همان است که در ابتدا بود و تا به انتها همان است.

حسب اعتقاد تثلیثیون اگر او "خدای پسر" است! یعنی خدایی به غیر از "خدای پدر و خدای روح القدس!" پس اگر تمام این کارها را خدای پدر و خدای پسر انجام داده‌اند، نمی‌تواند خدای روح القدس مانند آنها عمل نکرده باشد! حتماً خدای روح القدس نیز باید مثل آنها همان کارها را کرده باشد! حال یک پرسش، کجای کتاب مقدس مکتوب است که روح القدس نیز این کارها را کرده است؟ هیچ کجا چنین چیزی نمی‌یابید! زیرا با سه شخص مواجه نیستیم بلکه فقط یک شخص است که در وجوهات متفاوت آشکار می‌شود. خداوند عیسی مسیح نمی‌تواند کسی غیر از خدای مجسم شده و در امروز، همان روح القدس باشد. او تنها نماد انسانی از حضور خدا بود.

هستم (خواهم بود):

شاید برجسته‌ترین جایی که خدا خود را با عنوان "هستم" (به عبری: אֲנִי) معرفی کرده در کتاب خروج باب ۳ می‌باشد: «^{۱۳}موسی به خدا گفت: اینک چون من نزد بنی‌اسرائیل برسم و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است و از من بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟^{۱۴} خدا به موسی گفت: هستم آن که هستم. و گفت: به بنی‌اسرائیل چنین بگو: اَیُّ (هستم) مرا نزد شما فرستاد» (خروج ۳ : ۱۳ - ۱۴). اما واقعیت این است که تا آن وقت هرگاه خدا خود را بر کسی آشکار می

کرد و می‌خواست خود را معرفی کند این واژه "هستم (احی)" را نیز در هنگام معرفی خود ذکر می‌کرد.

گفته بودیم، هر چند "هستم" در ترجمه‌های کتاب مقدس، در نگاه اول به بودن در زمان حال برداشت می‌شود، اما با توجه به مفهوم آیات قبل و بعد و خصوصیت مفهومی این واژه (احی)، در واقع منظور به آینده‌ای است که خواهد آمد. شاید بهتر بود ترجمه می‌شد "خواهم بود".

در کتاب اشعیا نیز یهوه، چندین بار در معرفی خود از واژه "هستم (خواهم بود)" استفاده کرده: «^{۱۰} یهوه می‌گوید که، شما و بنده من که او را برگزیده‌ام شهود من می‌باشید. تا دانسته به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد.^{۱۱} من، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست» (اشعیا ۴۳ : ۱۰ - ۱۱). گویی این واژه از ابتدا نکته خاص کلام خدا بوده تا یک اطمینان خاطر به قوم اسرائیل ببخشد که در حمایت خدا خواهند بود.

شنیدن کلمه هستم، همیشه یک اطمینان خاطر و جسارت و شهادت بسیار بالایی به مخاطب خود می‌دهد، مبنی بر پشتیبانی شدن از یک قدرت بسیار بزرگ‌تر و برتر نسبت به هر کس و هر چیز دیگری. خداوند عیسی مسیح نیز همین نکته کلام را داشت و بارها از این واژه در معرفی و اعلام وجودیت خود استفاده می‌کرد.

به یوحنا باب ۸ نگاه کنید: «^{۱۳} ایشان را گفت: شما از پایین می‌باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.^{۱۴} از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد.^{۱۵} بدو گفتند: تو کیستی؟ عیسی بدیشان گفت: همانم که از اول نیز به شما گفتم.^{۱۶} من چیزهای بسیار دارم که درباره شما بگویم و حکم کنم؛ لیکن آن که مرا فرستاد حق است و من آن چه از او شنیده‌ام، به جهان می‌گویم.^{۱۷} ایشان نفهمیدند که بدیشان درباره پدر

سخن می‌گوید.^{۲۸} عیسی بدیشان گفت: وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم بلکه به آن چه پدرم مرا تعلیم داد، تکلم می‌کنم» (یوحنا ۸ : ۲۳ - ۲۸).

چه قدر محکم و قاطع خداوند عیسی مسیح به آسمانی بودن خودش اشاره کرد، کسی که او را باور نکنند در گناهان خود خواهد مرد! هستم او در این جا نیز به آینده اشاره دارد چون هنوز فدیة پرداخت نشده بود، هنوز او مصلوب نگردیده بود؛ وقتی کشته گردد و از مرگ قیام نماید، این هستم (خواهیم بود) دیگر زمان آینده نخواهد بود.

از او پرسیدند کیستی؟ و او گفت: «... همانم که از اوّل به شما گفتم ...» اوه! او از کدام اوّل صحبت می‌کند؟ از چه زمانی؟ چه کسی؟ اوّلین بار به طور روشن، خدا (الوهیم) بود که به موسی خود را چنین معرفی کرد؛ و بعدها با نام یهوه باز خود را چنین معرفی می‌کرد؛ و اکنون این خداوند عیسی مسیح است که چنین خود را معرفی می‌کند. او همان یهوه الوهیم است که در شمایل انسانی سخن می‌گفت.

چه کلامی از این واضح‌تر که گفت: «^{۳۰}من و پدر یک هستیم» (یوحنا ۱۰ : ۳۰). "یک"، واحد، عدد اوّل، مفرد، آغاز اعداد و تمام محاسبات، خدای واحد حقیقی.

نجات دهنده:

عبارتِ نجات دهنده، صفتی است که هر کس در گذر عمر خود زیاد می‌شنود. این عبارت همیشه به کسانی اطلاق می‌شود که به نوعی مانع از هلاکت یا آسیب دیدن دیگری می‌گردند. هر چند در کتب مقدّس با نجات دهندگان بسیاری آشنا می‌شویم اما یک نجات دهنده محور اصلی تمام کتب است. رد پای این منجی از ابتدا تا به انقضای عالم کاملاً برجسته است. اساساً دلیل نگارش تمام کتب مقدّس، همین نجات دهنده است تا در

نهایت هر فردی در شعاع عمل این منجی قرار گیرد، زیرا حیات ابدی برای هر انسانی، فقط در ارتباط با عمل این منجی تحقق دارد. لذا از پیش آمدن او پیوسته توسط کتب مقدس وعده و بشارت داده می‌شد.

داوود در سروده خود هنگام آوردن تابوت عهد به اورشلیم چنین گفته: «ای تمامی زمین یهوه را بسرایید. نجات او را روز به روز بشارت دهید...»^{۲۵} و بگویید ای خدای نجات ما، ما را نجات بده. و ما را جمع کرده، از میان امتها رهایی بخش. تا نام قدوس تو را حمد گوئیم و در تسبیح تو فخر نماییم» (اول تواریخ ۱۶ : ۲۳ و ۳۵).

یهوه بارها اعلام نموده بود: «^{۱۱}من، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست» (اشعیا ۴۳ : ۱۱)؛ همه قوم نیز می‌دانستند، حسب نبوتهای صحف انبیا، ناجی بشر هیچ کس غیر از یهوه نیست.

اشعیا نبی علاوه بر این که اعتراف نمود یهوه تنها ناجی می‌باشد، حتی آشکار می‌دارد که این نجات برای تمام امتها است: «^{۱۵}ای خدای اسرائیل و نجات دهنده یقیناً خدایی هستی که خود را پنهان می‌کنی.^{۱۶} جمیع ایشان خجل و رسوا خواهند شد و آنانی که بتها می‌سازند با هم به رسوایی خواهند رفت.^{۱۷} اما اسرائیل به نجات جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابدالآباد خجل و رسوا نخواهند گردید.^{۱۸} زیرا یهوه آفریننده آسمان که خدا است که زمین را سرشت و ساخت و آن را استوار نمود و آن را عبث نیافرید بلکه به جهت سکونت مصور نمود چنین می‌گوید: من یهوه هستم و دیگری نیست.^{۱۹} در خفا و در جایی از زمین تاریک تکلم ننمودم. و به ذریه یعقوب نگفتم که مرا عبث بطلبید. من یهوه به عدالت سخن می‌گویم و چیزهای راست را اعلان می‌نمایم.^{۲۰} ای رها شدگان از امتها جمع شده، بیایید و با هم نزدیک شوید. آنانی که چوب بتهای خود را بر می‌دارند و نزد خدایی که نتواند رهانید دعا می‌نمایند معرفت ندارند.^{۲۱} پس اعلان نموده، ایشان را نزدیک آورید تا با یک دیگر مشورت نمایند. کیست که این را از ایام قدیم اعلان نموده و از زمان

سلف اخبار کرده است؟ آیا نه من که یهوه هستم و غیر از من خدایی دیگر نیست؟ خدای عادل و نجات دهنده و سوای من نیست» (اشعیا ۴۵ : ۱۵ - ۲۱).

تمام کتب به این شهادت می‌دهند که تنها نجات دهنده یهوه الوهیم می‌باشد و چون کتب چنین شهادت می‌دهد پس محال ممکن است که این تغییر کند. کلام خدا قابل تغییر نیست. این کلام منعقد شده خدا و اراده قاطع او بود که از سالهای بسیار دورتر وعده و مژده آن داده شده بود. هیچ شک و هیچ تفسیری در این خصوص قابل پذیرش نیست. حال به عهد جدید بنگرید.

وقتی یوسف نامزد مریم از ازدواج با او منصرف شده بود، فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شد و او را از این کار منع کرد و به او اعلام نمود که این کودک همان منجی قوم می‌باشد: «اما چون او در این چیزها تفکر می‌کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: ای یوسف پسر داوود، از گرفتن زن خویش مریم مترس زیرا که آن چه در وی قرار گرفته است از روح القدس است.^{۲۱} و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید» (متی ۱ : ۲۰ - ۲۱).

در روز تولد خداوند عیسی مسیح باز فرشته خداوند ظاهر شد، اما این بار بر شبانان گله، نه در خواب بلکه در بیداری و به آنان مژده تولد نجات دهنده را داد، که قوم در انتظار آمدن او بودند: «و در آن نواحی، شبانان در صحرا به سر می‌بردند و در شب پاسبانی گله‌های خویش می‌کردند.^۹ ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و به غایت ترسان گشتند.^{۱۰} فرشته ایشان را گفت: مترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود.^{۱۱} که امروز برای شما در شهر داوود، نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد» (لوقا ۲ : ۸ - ۱۱).

ذریت از پیش تعیین شده خدا، فطرتاً وقتی در ارتباط با خداوند عیسی مسیح قرار می‌گرفتند به وجود حقیقی او شهادت می‌دادند، همان گونه که امروزه نیز این ذریت

برگزیده در قبال شناخت الوهیت خداوند عیسی مسیح به انحراف نخواهند رفت. حتی سامریان وقتی او را دیدند اعتراف نمودند که در حقیقت او مسیح و نجات دهنده عالم است: «^{۳۹} پس در آن شهر بسیاری از سامریان به واسطه سخن آن زن که شهادت داد که هر آن چه کرده بودم به من باز گفت بدو ایمان آوردند.^{۴۰} و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آن جا بماند.^{۴۱} و بسیاری دیگر به واسطه کلام او ایمان آوردند.^{۴۲} و به زن گفتند که بعد از این به واسطه سخن تو ایمان نمی آوریم زیرا خود شنیده و دانسته ایم که او در حقیقت مسیح و نجات دهنده عالم است» (یوحنا ۴ : ۳۹ - ۴۲).

پطرس رسول، وقتی که در حضور حنای رئیس کهنه و جمعی از بزرگان قبیله او ایستاده بود، در حالی که از روح القدس پر شده بود، کلام روح القدس از زبانش جاری شد: «^{۱۲} و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال رسولان ۴ : ۱۲). او قویاً به قوت روح القدس، نویسنده حقیقی تمام کتب مقدس اعلام نمود که خداوند عیسی مسیح تنها نجات دهنده عالم است.

پولس رسول هم اشاره می کند که هر فرد در انتهای شنیدن مژده خوش انجیل، لازم است تا به زبان خود، به خداوند عیسی مسیح اعتراف کند تا نجات یابد: «زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت» (رومیان ۱۰ : ۹).

سرتاسر کتاب مقدس فقط یک نفر را به عنوان نجات دهنده عالم معرفی می کند، عهد عتیق او را با نام یهوه معرفی نمود؛ و در ادامه، هم زمان با شروع عهد جدید این خداوند عیسی مسیح بود که این وظیفه از پیش اعلام شده را به انجام رسانید و اثبات نمود که عیسی عهد جدید همان یهوه عهد عتیق است.

پادشاه:

برجسته‌ترین شاخصه پادشاهی، حاکم و ملک بودن آن است. یک پادشاه صاحب حکم و مالک هر آن چه در حیطه قدرت او است، می‌باشد. اساساً زمانی عنوان و جایگاه پادشاهی نمود می‌کند که بتوان قوم و منطقه‌ای را برای آن متصور شد. آدم، پادشاه زمین بود، این را خدا به او عطا کرده بود، اما زمانی که گناه ورزید این عنوان و قدرت حکم فرمایی در زمین از او گرفته شد و به نزد خدا بازگشت. زمانی که خدا قوم اسرائیل را از بندگی مصر رها کرد و از مسیر بیابان آنان را به سمت سرزمین وعده‌ای که از پیش به آنان مرده‌اش را داده بود برد، شرایط لازم برای اعلام پادشاهی برای قوم مهیا شد، لذا خدا فرمان بر ساخت قدس‌الاقداس و تخت رحمت و ... داد، تا به این نشانیها پادشاهی او بر قوم آشکار گردد.

اما قوم او در مقطعی نسبت به پادشاهی خدا گردنکشی کردند، و از سموئیل نبی خواستند تا برای آنان نیز مانند سایر اقوام پادشاهی انسانی نصب نماید. این عمل آنان خدا را پسند نیامد لذا آنان را از حیطه پادشاهی خود خارج نمود: «و خداوند به سموئیل گفت: آواز قوم را در هر چه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی ننمایم» (اول سموئیل ۸ : ۷). شاید بعضی بر این باورند که پادشاهی اسرائیل از خدا گرفته شد! اما واقعیت این است که نه! بلکه آنان از پادشاهی خدا خارج شدند و به شباهت امتهای دیگر در آمدند.

پس از آن خدا بارها اعلام نمود که او پادشاه اسرائیل است: «^{۱۵}من خداوند قدّوس شما هستم. آفریننده اسرائیل و پادشاه شما» (اشعیا ۴۳ : ۱۵). اما پادشاهی او تنها منحصر به قوم اسرائیل نبود زمانی که پادشاهی زمین از آدم گرفته شد، به نزد خدا بازگشت، لذا مزمورسا (بنی‌قورح) با توجه به این مهم چنین سرایید: «^۷زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است. به خردمندی تسبیح بخوانید» (مزامیر ۴۷ : ۷). و شنوندگان را در این خصوص به خردمندی دعوت نموده.

اما یکی از شگفت انگیزترین نبوت‌های کتب مقدس در کتاب زکریا ذکر شده. این آیه بسیار تکان دهنده است. وقتی کتب را می‌خوانید، در سرتاسر حرکت خدا با قوم، خدا (یهوه) پادشاه بوده، ولی در کتاب زکریا که حدوداً ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌زیسته و جزو آخرین انبیای عهد عتیق بوده به پادشاهی یهوه در تمامی زمین اشاره دارد که در پیش است و باید زمانش برسد! «و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد» (زکریا ۱۴ : ۹). در آن زمان فقط این یهوه است که خواهد بود و حتی به نام او اشاره می‌کند که واحد خواهد بود! یعنی چه؟ یعنی این که دیگر نه نام "ال" خواهد بود، نه نام "الوهیم"، نه نام "یهوه"، و نه نام‌های مشتق از "ال و یهوه"؛ فقط یک نام پس از آن خواهد بود. یهوه الوهیم فقط با یک نام آشکار خواهد شد. چه وقت؟ آیا در زمان نزول این آیه؟ نه! بلکه در آینده "خواهد بود - هستم"؛ در آینده.

حال وقتی زمانش رسید، خدا و کتب مقدس چگونه به او شهادت می‌دهند؟ چگونه پادشاهی یهوه آشکار می‌شود؟ آن نام واحدی که یهوه با آن آشکار می‌گردد چیست؟ اولین شهادت را سه دانشمند ایرانی دادند زمانی که ستاره تولد او را در آسمان دیدند: «و چون عیسی در ایام هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: کجا است آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم» (متی ۲ : ۱ - ۲)؟ مجوسیان به دو نکته بسیار مهم در خصوص این کودک تازه تولد یافته اشاره می‌کنند: ۱- پادشاه یهود. ۲- خدا بودن او (چون گفتند برای پرستش او آمده‌اند). آنان موحد بودند و می‌دانستند که تنها خدا سزاوار پرستش است.

خداوند عیسی مسیح هرگز پادشاهی خود را انکار نکرد بلکه می‌گفت زمان او هنوز نرسیده، او به شاگردانش در خصوص زمان پادشاهی‌اش خبر داده بود: «اما چون پسر

انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست» (متی ۲۵ : ۳۱).

جلال خداوند عیسی مسیح آن چنان آشکار بود که ابنای ملکوتِ او بی‌اراده به شکوه شاهانه او اعتراف می‌کردند؛ مانند زمانی که سوار بر کرّه الاغ وارد اورشلیم شد و جمعیتی عظیم هلهله‌کنان به استقبال او شتافتند: «^{۳۸} و می‌گفتند: مبارک باد آن پادشاهی که می‌آید به نام خداوند؛ سلامتی در آسمان و جلال در اعلیٰ علّیین باد» (لوقا ۱۹ : ۳۸).

حتّی در زمان جلال یافتن او نیز، دشمنانش نتوانستند منکر پادشاهی او باشند و به نوعی به این مهم اعتراف داشتند، لذا در تقصیر نامه بالای صلیب او این را اعتراف نمودند: «^{۳۹} پس پیلاتس از او پرسیده، گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ او در جواب وی گفت: تو می‌گویی. ...^{۳۷} و می‌گفتند: اگر تو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده.^{۳۸} و بر سر او تقصیر نامه‌ای نوشتند به خط یونانی و رومی و عبرانی که این است پادشاه یهود» (لوقا ۲۳ : ۳ و ۳۷ - ۳۸).

خداوند عیسی مسیح همان پادشاه قوم یهود و پادشاه بر تمامی زمین بوده و هست و خواهد بود که در کتب با عنوانی چند از او یاد شده است. هرگز کتب از دو پادشاه نام نبرده بلکه یک پادشاه، همان یهوه الوهیم مجسم شده.

شبان:

شبان در لغت به معنی چوپان، راعی، رمه‌بان و گلّه‌بان است؛ امّا در فرهنگ کتاب مقدسی مفهوم فراتری دارد. قوم اسرائیل در صحف انبیا گاهاً با عنوان گوسفندان معرفی شده‌اند و حتّی در عهد جدید نیز مسیحیان کلیسای خداوند عیسی مسیح به لحاظ طبع آرامشان به گوسفندان تشبیه شده‌اند. حسب خصوصیت ذاتی این حیوان است که به نمادی

از فروتنی و آرامی و بی‌آزاری تبدیل شده، طبع این حیوان حتی تا پای مرگ تغییر نمی‌کند و همیشه همین است؛ همان گونه که کلام خدا، به خود خداوند عیسی مسیح نیز بره خدا می‌گفت چون به غایت مطیع و فروتن و بی‌آزار بود. و شبان در فرهنگ کتاب مقدسی به معنی رهبر و هدایت کننده و در وقت لزوم محافظ و تیماردار چنین گله‌ای است، گله خدا. شبان کلیسا، شخصی است که فقط از جانب خداوند بر کلیسایش گماشته می‌شود و یک شبان حتماً می‌بایست مسح خداوند (یک اتفاق ماوراءالطبیعه) را داشته باشد. در خصوص مسح خداوند در جلد سوم کتاب به طور مفصل صحبت خواهد شد.

در عهد عتیق می‌بینیم این یهوه بود که قوم را هدایت و رهبری می‌کرد و به پیش می‌برد. به قوم نگاه کنید، زمانی که از دریای سرخ عبور کرد، خداوند روزها در ستون ابر و شبها در ستون آتش قوم را هدایت و رهبری می‌کرد و به پیش می‌برد و به آنان خوراک و ... می‌رساند.

اشعیای نبی در خصوص عمل شبانی یهوه شهادت می‌دهد که: «اینک خداوند یهوه با قوت می‌آید و بازوی وی برایش حکمرانی می‌نماید. اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او می‌آید.^{۱۰} او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود بره‌ها را جمع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت و شیر دهندگان را به ملایمت رهبری خواهد کرد» (اشعیا ۴۰: ۱۰ - ۱۱).

یکی از ویژگیهای خاص خداوند حس شبانی او است، و همیشه خواستار یک ارتباط مستقیم و نزدیک با محبوبانش بوده و به خاطر اهمیتی که به این ارتباط می‌دهد، نسبت به سلامتی آنان همیشه خود را در جایگاه شبانی قرار داده و هرگز از گله خود غافل نشده و آنها را رها نکرده است.

در کتاب حزقیال یهوه علاوه بر اعلام وجودیت خود به عنوان شبان، شاخصه‌های یک شبان نیکو را نیز بیان می‌دارد: «^{۱۵}خداوند یهوه می‌گوید که من گوسفندان خود را

خواهم چرانید و من ایشان را خواهم خوابانید.^{۱۶} گم شدگان را خواهم طلبید و رانده شدگان را باز خواهم آورد و شکسته‌ها را شکسته بندی نموده، بیماران را قوت خواهم داد. لیکن فریبهان و زورآوران را هلاک ساخته، بر ایشان به انصاف رعایت خواهم نمود.^{۱۷} و اما به شما ای گوسفندان من، خداوند یهوه چنین می‌فرماید: هان من در میان گوسفند و گوسفند و در میان قوچها و بزهای نر داوری خواهم نمود.^{۱۸} آیا برای شما کم بود که مرتع نیکو را چرانیدید، بلکه بقیه مرتع خود را نیز به پایهای خویش پایمال ساختید؟ و آب زلال را نوشیدید بلکه باقی مانده را به پایهای خویش گل آلود ساختید؟^{۱۹} و گوسفندان من آن چه را که از پای شما پایمال شده است، می‌چرند و آن چه را که به پای شما گل آلود گشته است، می‌نوشند.^{۲۰} بنابراین خداوند یهوه به ایشان چنین می‌گوید: هان من خودم در میان گوسفندان فریبه و گوسفندان لاغر داوری خواهم نمود.^{۲۱} چون که شما به پهلوی و کتف خود تنه می‌زنید و همه ضعیفان را به شاخهای خود می‌زنید، حتی این که ایشان را بیرون پراکنده ساخته‌اید،^{۲۲} پس من گله خود را نجات خواهم داد که دیگر به تاراج برده نشوند و در میان گوسفند و گوسفند داوری خواهم نمود.

^{۲۳} و یک شبان بر ایشان خواهم گماشت که ایشان را بچرانند یعنی بنده خود داوود را که ایشان را رعایت بنماید و او شبان ایشان خواهد بود.^{۲۴} و من یهوه خدای ایشان خواهم بود و بنده من داوود در میان ایشان رئیس خواهد بود. من که یهوه هستم گفته‌ام.^{۲۵} و عهد سلامتی را با ایشان خواهم بست. و حیوانات موذی را از زمین نابود خواهم ساخت و ایشان در بیابان به امنیت ساکن شده، در جنگلها خواهند خوابید.^{۲۶} و ایشان را و اطراف کوه خود را برکت خواهم ساخت. و باران را در موسمش خواهم بارانید و بارشهای برکت خواهد بود.^{۲۷} و درختان صحرا میوه خود را خواهند آورد و زمین حاصل خویش را خواهد داد. و ایشان در زمین خود به امنیت ساکن خواهند شد. و حینی که چوبهای یوغ ایشان را شکسته و ایشان را از دست آنانی که ایشان را مملوک خود ساخته بودند رها نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.^{۲۸} و دیگر در میان امتهای به تاراج نخواهد رفت و حیوانات صحرا ایشان را نخواهند خورد بلکه به امنیت، بدون ترساننده‌ای ساکن خواهند

شد.^{۲۹} و برای ایشان درختستان ناموری برپا خواهم داشت. و دیگر از قحط در زمین تلف نخواهند شد. و بار دیگر متحمل سرزنش امّتها نخواهند گردید.^{۳۰} و خداوند یهوه می‌گوید: خاندان اسرائیل خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان با ایشان هستم و ایشان قوم من می‌باشند.^{۳۱} و خداوند یهوه می‌گوید: شما ای گلّه من و ای گوسفندان مرتع من، انسان هستید و من خدای شما می‌باشم» (حزقیال ۳۴ : ۱۵ - ۳۱).

یک شبان نیکو، شبانی است که گلّه او با بودنش محتاج به هیچ چیز نباشند، آن گونه که داوود می‌گوید: «[مزمور داوود] خداوند شبان من است محتاج به هیچ چیز نخواهم بود» (مزامیر ۲۳ : ۱).

حال وقتی به خداوند عیسی مسیح نگاه می‌کنیم او نه تنها تمام غمهای ما را برداشته بلکه مانند یک شبان نیکو تمام نیازهای ما را اجابت نموده و از گلّه خود در برابر فوج نیروهای تاریکی محافظت می‌کند، به طوری که نیاز به هیچ چیزی نداریم. او شبان نیکوی قوم و کلیسا بوده و هست. او خود را یک شبان نیکو معرفی می‌کند چنان که یهوه در خصوص خودش نیز از پیش گفته بود.

«من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد.^{۱۲} اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی‌باشند، چون ببیند که گرگ می‌آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می‌کند و گرگ گوسفندان را می‌گیرد و پراکنده می‌سازد. ^{۱۳}مزدور می‌گریزد چون که مزدور است و به فکر گوسفندان نیست. ^{۱۴}من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می‌شناسم و خاصان من مرا می‌شناسند، ^{۱۵}چنان که پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم. ^{۱۶}و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گلّه و یک شبان خواهند شد. ^{۱۷}و از این سبب پدر مرا دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را باز گیرم. ^{۱۸}کسی آن را از من نمی‌گیرد بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافته‌ام.

^{۱۹} باز به سبب این کلام در میان یهودیان اختلاف افتاد. ^{۲۰} بسیاری از ایشان گفتند که دیو دارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می‌دهید؟ ^{۲۱} دیگران گفتند که این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می‌تواند چشم کوران را باز کند؟ ^{۲۲} پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود. ^{۲۳} و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان می‌خرامید. ^{۲۴} پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: تا کی ما را متردد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو. ^{۲۵} عیسی بدیشان جواب داد: من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی که به اسم پدر خود به جا می‌آورم، آنها برای من شهادت می‌دهد. ^{۲۶} لیکن شما ایمان نمی‌آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنان که به شما گفتم. ^{۲۷} گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند. ^{۲۸} و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت» (یوحنا ۱۰ : ۱۱ - ۲۸).

در کتب مقدس چه به زبان یهوه و چه از زبان خداوند عیسی مسیح، او یک شبان نیکو است؛ اگر دقت کنید در هر دو عهد این شبان بسیار خاص و متمایز با سایر شبانان است؛ او علاوه بر این که شبانی نیکو است، مالک گوسفندان و ناظر و داور بر شبانان دیگری است که خود آنان را به کار گماشته است. ادبیات و احساس و اختیار خداوند در هر دو عهد، یکی است. خداوند عیسی مسیح عهد جدید دقیقاً همان یهوه در عهد عتیق است.

کلمه:

خدا جهان را به قوّت کلامش ساخت، او کلمه حیات است، در هر کلمه‌ای که از دهان او خارج گردد حیات جاری است. اولین چیزی که از خدا آشکار شد کلمه حیات بخش او بود که صوت گردید و همان شد پایه بنیاد جهان هستی: «به کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نفخه دهان او» (مزامیر ۳۳ : ۶).

اما آن چه خدا در خصوص کلامش در کتاب اشعیا گفته، بس جالب و قابل تعمق است! «^{۱۱}همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. نزد من بی ثمر نخواهد برگشت بلکه آن چه را که خواستم به جا خواهد آورد و برای آن چه آن را فرستادم کامران خواهد گردید» (اشعیا ۵۵ : ۱۱). او در این آیه چنان از کلامش سخن می گوید که فقط می توان چنین برداشت نمود که، کلام او مانند یک انسان به زمین خواهد آمد و اراده خدا را به جا خواهد آورد و با ثمرات بسیار به نزد او بازگشت خواهد کرد.

یوحنا ی رسول در همین راستا به شکلی دیگر و بسیار آشکارتر این را باز می کند: «^۱در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.^۲ همان در ابتدا نزد خدا بود.^۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت ...^۴ و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر» (یوحنا ۱ : ۱ - ۳ و ۱۴).

بله، یوحنا شهادت می دهد آن کلمه خدا، خود خدا بود که جسم انسانی بر خود گرفت و به صورت پسر یگانه خدا به زمین آمد، یهوه عهد عتیق با هیئتی انسانی و با نام عیسی به زمین آمد؛ و در طول مدتی که بر زمین بود از خود کاری نکرد و تنها اراده پدر آسمانی را به انجام رساند و با دیدن ثمره مشقت جان خویش کامروا شد و همان گونه که از پیش گفته شده بود به آسمان بازگشت. شخص همان است اما در نقشهای گوناگون ظاهر شده؛ خدا همان است اما به گونه های مختلفی مکشوف می گردد.

صخره:

در عهد عتیق با واژه صخره در چندین جا مواجه می شویم که خداوند یهوه را با عنوان صخره معرفی می کند: «^۱و گفت: خداوند صخره من و قلعه من و رهاننده من است. ...^۲ زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست صخره غیر از خدای ما؟ ...^۳ خداوند زنده است

و صخره من متبارک و خدای صخره نجات من متعال باد» (دوم سموئیل ۲۲ : ۲ و ۳۲ و ۴۷).

صخره همیشه نماد محکمی و استواری است، صخره جای محکمی برای ایستادن است، صخره مکان امنی برای ساختن بنا است، صخره لغزش نمی خورد، صخره در برابر فشارهای سهمگین آنها محکم می ماند. داوود نیز خداوند را به صخره نجات خود تشبیه می کند: «^۲خداوند صخره من است و ملجا و نجات دهنده من. خدایم صخره من است که در او پناه می برم. سپر من و شاخ نجاتم و قلعه بلند من» (مزامیر ۱۸ : ۲).

اما در کتاب مقدس صخره علاوه بر این ویژگیها یک معنی خاص کتاب مقدسی دیگر نیز دارد. صخره کتاب مقدس می تواند از درون خود آب بیرون آورد و بسیاری را بنوشاند. در بیابان صخره ای از عقب قوم اسرائیل حرکت می کرد که هرگاه موسی به آن می زد از میان این صخره آب بیرون می آمد و قوم از آن می نوشیدند تا هلاک نشوند. این صخره نماد خداوند بود و آن آب نماد روح القدس؛ امروزه هر که به خداوند عیسی مسیح برخورد، او به آن شخص آب زنده (روح القدس) خواهد داد.

پولس رسول در نامه خود به قرنتیان این صخره متحرک در بیابان را معرفی می کند: «^۴و همه همان شرب روحانی را نوشیدند، زیرا که می آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می آمد و آن صخره مسیح بود» (اول قرنتیان ۱۰ : ۴).

خود خداوند عیسی مسیح در جواب به آن زن سامری که از او درخواست آب کرده بود گفت: «^{۱۰}عیسی در جواب او گفت: اگر بخشش خدا را می دانستی و کیست که به تو می گوید آب به من بده، هر آینه تو از او خواهش می کردی و به تو آب زنده عطا می کرد» (یوحنا ۴ : ۱۰). همان گونه که خداوند یهوه در بیابان به قوم اسرائیل آب می نوشانید تا زنده بماند، امروز نیز به کلیسای تشنه که در مسیر صخره پیش می روند آب حیات (روح القدس) می نوشاند.

صخره همان خداوند است، خداوند هرگز دو یا چند تا نمی‌شود، هرگز از ابتدای عالم تا کنون و در میان قوم خدا دو یا چند خداوند نمی‌یابید، چند خدایی یک شرک مهلك است. یهوه و عیسی، فقط یک صخره است، «کیست صخره غیر از خدای ما؟»

خم شدن زانوها:

سوگند خدا گسستنی نیست. وقتی سوگندی بخورد آن را به هر قیمتی ادا خواهد نمود. هرگز نشده که حتی یکی از سوگندهای خدا شکسته گردد. او یک بار به ذات خود سوگند بزرگی خورد مبنی بر این که هر زانویی در نزد او خم خواهد شد. این نشان از عجز و ناتوانی صاحب آن زانو دارد. هر مدعی قدرتی در مقابل خدا زانوانش بی‌قوت و خم می‌گردد این سوگند به هیچ وجه برگشتنی نیست زیرا خدا آن را با کلامش مهر نموده است: «^{۲۳} به ذات خود قسم خوردم و این کلام به عدالت از دهانم صادر گشته بر نخواهد گشت که هر زانو پیش من خم خواهد شد و هر زبان به من قسم خواهد خورد» (اشعیا ۴۵ : ۲۳).

پولس رسول در نامه به فیلیپیان اعلام نمود که هر زانویی چه در آسمان و چه در زمین در نزد خداوند عیسی مسیح خم خواهد شد: «^{۱۰} تا به نام عیسی هر زانویی از آن چه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود» (فیلیپیان ۲ : ۱۰). نه این که پولس یک پیشگویی نموده باشد بلکه او واقعیت امر را گفته، زیرا در نام خداوند عیسی مسیح هر عملی شدنی، و زانوی تمام فرشتگان و ابلیس و شریران در آسمان خم شده و ناتوان‌اند، و در روز پادشاهی او در زمین زانوی تمام ساکنان زمین نیز خم خواهد شد، همین طور تمام مردگان در نزد او زانو خواهند زد.

وقتی خدا چنین قسم خورده که هر زانویی در نزد او خم خواهد شد، پس این اتفاق برای هیچ کس دیگری نمی‌تواند بیفتد، مگر آن که آن، خود یهوه الوهیم باشد. باز

نتیجه حاصل می‌شود که خداوند عیسی مسیح نمی‌تواند کس دیگری باشد و باز تمام زانوها در نزد او خم گردند. او بدون شک خود خدا است که در جسم انسانی آشکار شده بود.

نام عجیب:

در کتاب داوران باب ۱۳ با پدر و مادر شمشون آشنا می‌شویم، مادر شمشون زنی نازاد بود. روزی فرشته خداوند بر زن ظاهر می‌شود و به او مژده تولد پسری را می‌دهد که برای خدا نذیره خواهد بود. آن زن شرح ماجرای ملاقات خود با فرشته خداوند را با شوهرش در میان می‌گذارد و مانوح (شوهرش) در نزد خدا دعا می‌کند تا دوباره فرشته خداوند بر ایشان ظاهر گردد. روزی دیگر در صحرا دوباره فرشته خداوند بر زن ظاهر می‌گردد و زن فوراً شوهرش را خبر می‌کند و به نزد فرشته خداوند حاضر می‌شوند. پس از مدتی سخن گفتن زمانی که فرشته خداوند قصد رفتن داشت، مانوح از او در خصوص اسمش سؤال می‌کند: «^{۱۸}فرشته خداوند وی را گفت: چرا درباره اسم من سؤال می‌کنی؟ چون که آن عجیب است» (داوران ۱۳ : ۱۸).

اسم عجیب! فرشته خداوند در خصوص اسمش فقط اشاره می‌کند که اسمش عجیب است. می‌دانید که فرشته خداوند یعنی خود خدا در هیئت فرشتگان آسمان. اما فرشته نیست بلکه خدا است. مانوح پس از رفتن فرشته خداوند این را فهمید: «^{۱۹}پس مانوح گوساله و هدیه آردی را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذرانید و فرشته کاری عجیب کرد و مانوح و زنش می‌دیدند.^{۲۰} زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می‌رفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند.^{۲۱} و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد. پس مانوح دانست

که فرشته خداوند بود.^{۲۲} و مانوح به زنش گفت: البته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم» (داوران ۱۳ : ۱۹ - ۲۲).

این شخص، فرشته خداوند، همان یهوه الوهیم بود. اما چرا به عجیب بودن نامش اشاره کرد؟ چه منظوری از این داشت؟ در نبوت اشعیای نبی وقتی مژده تولد منجی داده شد، نام او هم در آن جا عجیب اعلام می شود! «زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد» (اشعیا ۹ : ۶). نه تنها نامش عجیب است بلکه اعلام می دارد که این کودک یک انسان معمولی نیست بلکه همان خدای قدیر و پدر سرمدی است.

مانوح و زنش، خداوند را می بینند که می گوید نامش عجیب است؛ اشعیا هم خبر از تولد پسری می دهد که در اصل همان خدای قدیر و پدر سرمدی است و برای جلب توجه بیشتر خوانندگان نبوت می گوید نام او عجیب است. حال می دانیم این پسر، خداوند عیسی مسیح است، پس مانوح و زنش با خداوند عیسی مسیح ملاقات داشتند، همان فرشته خداوند، همان خداوند خدا.

کلیسا می داند که منظور این آیه خداوند عیسی مسیح است. کاملاً واضح و آشکار گفته شده او خدای قدیر و پدر سرمدی است، او خدای پسر یا شخص دیگری نیست، همان گونه که در عهد عتیق نامش عجیب بود، امروز نیز نامش عجیب است. یکی از دلایل عجیب بودن نامش، به خاطر حیات و نجاتی است که تنها در این نام می باشد: «^{۱۲} و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال رسولان ۴ : ۱۲).

از دیگر ویژگیهایی که این نام را عجیب می کند قدرتی است که در به زبان آوردن این نام خارج می گردد آن گونه که خود خداوند عیسی مسیح در خصوص قدرت نامش به

ایمانداران آگاهی می‌دهد: «^{۱۷} و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند.^{۱۸} و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند، ضرری بدیشان نرساند و هرگاه دستها بر مریضان گذارند، شفا خواهند یافت» (مرقس ۱۶ : ۱۷ - ۱۸).

در خصوص عجیب بودن نام او مطالب بسیاری می‌توان گفت، نام او در بخشهای قبل گفته شد. اما در این مجال به همین مقدار اشاره شد تا شخص حکیم ایمان آورد که خداوند عیسی مسیح همان یهوه الوهیم است که در هیئت انسانی مجسم و آشکار شد.

اول و آخر:

یکی دیگر از عناوینی که خداوند یهوه خود را با آن معرفی نموده، اول و آخر است: «خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صوأت که ولی ایشان است چنین می‌گوید: من اول هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست» (اشعیا ۴۴ : ۶).

این اول و آخر مفهومی بسیار وسیع دارد، این ادعایی نیست که کسی بتواند داشته باشد؛ چه در آسمان و چه در زمین هرگز کسی مدعی این نشد؛ تنها در عهد عتیق بود که چند بار یهوه به این خصوصیت خود اشاره کرده: «^{۱۲} ای یعقوب و ای دعوت شده من اسرائیل بشنو! من او هستم! من اول هستم و آخر هستم» (اشعیا ۴۸ : ۱۲).

این جمله دیگر از هیچ کسی در آسمان و زمین خارج نشد مگر از زبان خداوند عیسی مسیح: «^۸ من هستم الف و یاء، اول و آخر، می‌گویند آن خداوند خدا، که هست و بود و می‌آید، قادر علی‌الاطلاق» (مکاشفه ۱ : ۸).

در مکاشفه وقتی یوحنا رسول با جلال پر شکوه خداوند عیسی مسیح، با آن ابهت آسمانی و خدایی او مواجه می‌شود از ترس مانند مرده به خاک می‌افتد و اگر خداوند

بر او دست نمی گذاشت قلب او طاقّت نمی آورد: «^{۱۷} و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم. و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: ترسان مباش؛ من هستم اوّل و آخر و زنده» (مکاشفه ۱ : ۱۷).

در خصوص "اوّل و آخر" هنوز مسائلی هست که باید مطرح و به آن پرداخته شود. این مهم را برای بخشهای بعد می گذاریم و به طور مفصّل به آن خواهیم پرداخت. یقیناً در کتاب مقدّس، نکات دیگری هست که به ما اثبات می کند یهوه در عهد عتیق همان خداوند عیسی مسیح در عهد جدید است که آشکار شد. امّا در این بخش تنها به نکات کاملاً روشن و برجسته در این خصوص پرداخته شد. جالب است بدانید که هرگز هیچ کسی با یهوه الوهیم به مقایسه گذاشته نشده، زیرا هرگز کسی یافت نشد تا به اندازه او باشد و بتواند جلوه گری کند به جز خداوند عیسی مسیح. از آن جایی که یهوه الوهیم واحد است و غیر از او دیگری نیست، لذا اگر کسی در آسمان و زمین هم سنگ او دیده شود، یقیناً خود او است.

شهادت خداوند عیسی مسیح در خصوص خودش:

برای تحقیق و گردآوری کلام گفته شده خداوند عیسی مسیح، در خصوص ذات الوهی اش، می‌بایست به چهار انجیل و کتاب مکاشفه رجوع شود. تنها در این پنج کتاب است که خداوند با نام عیسی مسیح صحبت نموده و در خصوص خود شهادت داده است که این شهادت‌ها جای هیچ شک و شبهه‌ای را باقی نمی‌گذارد.

در ادامه به بیان تنها مواردی خواهیم پرداخت که خود خداوند به آشکارا و بدون هیچ ابهامی در خصوص خودش شهادت داده است. هر چند، موارد بسیار بیشتری از آن چه ذکر می‌گردد وجود دارد اما به خاطر جلوگیری از ازدیاد حجم کتاب و ایجاد خستگی در خوانندگان عزیز، مانند بخشهای گذشته به اختصار عمل کرده خواهد شد. و به همین مقدار بسنده می‌شود.

من از این جهان نیستم:

«^{۲۳}ایشان را گفت: شما از پایین می‌باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.^{۲۴} از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گناهان خود خواهید مرد» (یوحنا ۸ : ۲۳ - ۲۴).

اوه! چه قدر تصوّر این جمله بزرگ است! آیا تا کنون به این جمله خداوند عیسی مسیح دقت کرده‌اید که چه می‌گوید؟ شاید آن چه در نظر اوّل از این جمله در ذهن بسیاری حاصل شود، این است که من از آسمان آمده‌ام و از زمین نیستم. با این که این حرف درست است اما مفهوم آن، این نیست! بلکه کمی فراتر از این می‌باشد.

حال این کلام خداوند را با دقت بیشتری مورد بررسی قرار می‌دهیم. «شما از پایین می‌باشید اما من از بالا» این جمله که از پایین و بالا حکایت دارد، دقیقاً به زمین و آسمان اشاره می‌کند. وقتی می‌گوید شما از پایین هستید، منظور این است که شما زمینی و انسان خاکی هستید. و وقتی می‌گوید، اما من از بالا، به آسمان اشاره دارد، ملکوت آسمانی او که از آن جا آمد.

اما دقت کنید، وقتی در ادامه می‌گوید: «شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.» موضوع اشاره کلاً به سمت دیگری است. اگر در این جا باز منظور به زمین و آسمان می‌بود که این یک جمله اضافه و تکراری می‌شد، چون قبلاً به این اشاره کرده بود، و دیگر لزومی نداشت مجدداً به این اشاره کند! ولی با دقت در جمله معلوم می‌شود که منظور به هیچ وجه زمین و آسمان نیست.

«شما از این جهان هستید» بله! خدا تنها یک جهان آفرید. کتاب مقدس می‌گوید تنها یک جهان. آسمانها و زمین (که خود زمین هم در اصل جزوی از آسمانها است) کلاً در همین یک جهان قرار دارند، که به جهان هستی معروف است. خدا که در ازل تنها بود و وقتی خواست خود را آشکار کند در ابتدا جهان هستی (آسمانها و زمین کنونی) را آفرید. چیزی به نام جهانهای دیگر وجود ندارد؛ جهانهای موازی صحت ندارد؛ این زائیده ذهن خیال‌پرداز بشر است؛ کتاب مقدس چنین چیزی را تأیید نمی‌کند. هر آن چه در آسمانها و زمین است، مربوط به این جهان هستی است. همه جنود آسمان و زمین، چه در عالم جسم و چه در عالم روح همه از این جهان می‌باشند.

تمامی بشر مخلوق همین جهان هستند که روزی پدید آمدند و روزی دیگر ناپدید خواهند شد؛ ابدی نیستند. اما خداوند گفت: «لیکن من از این جهان نیستم.» هیچ جهان دیگری غیر از این جهان وجود ندارد، این تنها جهان فانی است و غیر از این، فقط جهان ابدی است؛ خدا در کل کتب مقدس شهادت می‌دهد که تنها او ابدی است، آن چه ابدی است نه ابتدایی دارد و نه انتهایی و هرگز زوال نمی‌یابد. اما در ادبیات ما بشر، به این جهان

ابدی تا پیش از شکل گیری جهان هستی "ازل" گفته می شود و پس از زوال کامل جهان هستی به آن "ابدیت" گفته می شود.

در ازل وقتی خدا اراده به خلق جهان هستی نمود، یگانه و با او هیچ کس دیگری نبود؛ او خدای واحد حقیقی است؛ خداوند عیسی مسیح هم در خصوص جایگاه خود اشاره می کند که از آن جا آمده لذا نمی تواند او هیچ کس دیگری غیر از یهوه الوهیم بوده باشد. او هر چند در لغافه، اما بسیار واضح به ذات الوهی خود اشاره کرد.

این بسیار عجیب و شگفت انگیز و فراتر از درک بشر است اما انصاف باید داد، کدام کار خدا تا کنون عجیب و شگفت انگیز و فراتر از درک بشر نبوده؟!

من در هستم:

«من در هستم! هر که از من داخل گردد، نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد» (یوحنا ۱۰ : ۹).

این آیه چون به گوسفندان اشاره دارد، در نظر بسیاری چنین برداشت شده که این تمثیلی است از این که ایمانداران مانند گوسفندان هستند و مسیح شبان گوسفندان؛ اما این تعلیم اشتباه است. اولاً: اگر با این دیدگاه که گوسفندان نماد مسیحیان است، همان گونه که همیشه به این تمثیل نگاه شده، پس مسیح نیز حتماً می بایست در این جا، شبان معرفی می شد، اما او خود را "در" آغل گوسفندان خوانده. دوماً: در این آیه محور "شبان و گوسفندان" نیست بلکه به طور واضح محور "آغل و گوسفندان" است، و در این ارتباط مسیح نقش "در" آغل را دارد. سوماً: در آیات اوّل این باب، کاملاً مشخص است که در این جا مسیح خود را در نقش دربان (در) آغل گوسفندان معرفی می کند، تا راه را برای شبانان باز کند که داخل گردند: «آمین آمین به شما می گویم هر که از در به آغل گوسفند داخل

نشود بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است.^۲ و اما آن که از در داخل شود، شبان گوسفندان است.^۳ دربان به جهت او می‌گشاید و گوسفندان آواز او را می‌شنوند و گوسفندان خود را نام به نام می‌خواند و ایشان را بیرون می‌برد» (یوحنا ۱۰ : ۱ - ۳).

لذا تنها چنین می‌توان نتیجه گرفت که منظور "گوسفندان و شبان" نیست بلکه از چیز دیگری حکایت می‌کند، از "ارتباط گوسفندان و شبانان با درِ آغل گوسفندان" که در این جا مسیح آن "در" است. گوسفندان در این آیات نماد همان مسیحیان هستند؛ و شبانان، خادمین برگزیده خداوند برای خدمتِ کار گلهٔ ملوکانهٔ او، و خود خداوند عیسی مسیح آن درِ حایل بین آغل گوسفندان و محیط بیرون است که بر عبور و مرور آن نظارت و اختیار دارد. این در یعنی چه؟

یادتان هست مسیح گفته بود: «^{۲۰}... روباهان را سوراخها و مرغان هوا را آشیانه‌ها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست» (متی ۸ : ۲۰)؛ چرا برای او جای سر نهادن نبود؟ چون او نه در داخل آغل گوسفندان بود و نه در بیرون، بلکه او "درِ آغل گوسفندان است، همان درِ حایل، و آن قدر همان جا باز می‌ماند تا آخرین گوسفندان آغل او داخل گردند؛ هرگاه آخرین داخل شود این در بسته خواهد شد و آنگاه مسیح هم در داخل به همراه گوسفندان خود خواهد بود.

باز به یاد بیاورید! مسیح گفته بود که او تنها برای گوسفندان گم شدهٔ اسرائیل آمده. او به سایر گوسفندان در گلهٔ دیگر کاری ندارد. او فقط برای گوسفندان آمده و هیچ کاری به سایر نمادها (حیوانات دیگر مانند سگان و پرندگان و ماهیها و ...) ندارد: «^{۲۴}او در جواب گفت: فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندان گم شدهٔ خاندان اسرائیل» (متی ۱۵ : ۲۴)؛ از آن جا که در این مثال، تنها اشاره به گوسفندان اسرائیل (مقاوم خدا - آنان که با ابلیس و گلهٔ او و دنیا مقاومت می‌کنند) دارد، لذا در خصوص جایگاه نیز می‌بایست به آغل اشاره می‌شد.

این جا دو مکان داریم: اوّل، داخل آغل که متعلّق به حیطة امن گله است و تنها گوسفندان خداوند اجازه ورود به آن را دارند. و دوّم، خارج از آغل گوسفندان که همه موجودات مشترکاً در آن حضور دارند. خارج آغل گوسفندان، همین دنیایی است که ابنای ملکوت و ابنای دنیا در آن زندگی می کنند؛ و در این فضا است که مسیح به عنوان یک شبان و شبانان مسح شده او وظیفه محافظت از گله را دارند زیرا پر است از حیوانات درنده دیگر؛ تا سایر درندگان در دنیا به مانند گرگها، به گله نزنند. اما داخل آغل گوسفندان فضایی دیگر است. آن جا فقط گوسفندان گله خداوند و شبانان می توانند به آن داخل شوند چون مسیح به عنوان "در" آن مکان ایستاده و گوسفندان خود را می شناسد و اجازه نمی دهد تا هیچ موجود دیگری به آن داخل شود.

متوجه می شوید؟ این ملکوت خداوند است و مسیح تنها "در" و راه ورود به آن است. هر که بخواهد به ملکوت خدا داخل شود باید از مسیح عبور کند؛ پیش از او هر که آمد و خود را "در" ورود به ملکوت خدا خوانده دروغگو و دزد بوده زیرا آنها "در" ملکوت خدا نبودند، بلکه دری به سوی آتش ابدی جهنّم بودند.

آیا می دانید این "در" کی باز شد؟ اوّل باید یادآور شوم که هر "در" دو سوی دارد، به سمت داخل و به سمت بیرون. داخل، ملکوت خدا است و بیرون، دنیا. کلام خدا می گوید: «^۱در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید» (پیدایش ۱ : ۱)؛ وقتی خدا اقدام به خلقت جهان هستی نمود، "در" ملکوت خود (ابدیت) را گشود و در بیرون آن، جهان هستی را با تمام موجوداتش پدید آورد، که چون ابدی نیست، فانی خواهد شد.

در ابتدا این خدا بود که جهان را به نفخه دهانش پدید آورد. آن کلمه ای که در ابتدا از خدا خارج شد، دروازه ورود تمام فکرهای خدا (از هر آن چه که می خواست بیافریند) به جهان هستی بود. یوحنا می گوید که آن کلمه، خود خدا بود، زیرا تنها وجود زنده خدا بود و هیچ چیز و هیچ کس دیگری وجود نداشت: «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید.»

همان در حایل بین ابدیت و جهان هستی (کلمه خدا) است، که خدا از آن مجرا همه چیز را آفرید.

حال خداوند عیسی مسیح اشاره می‌کند: «من در هستم! هر که از من داخل گردد، نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد» (یوحنا ۱۰ : ۹)؛ دقت کنید! می‌گوید هر که از این در (او) داخل گردد نجات خواهد یافت؛ هر کس از این در تنها یک بار بیرون می‌رود و یک بار داخل می‌شود، تا علوفه (خوراک - حیات) را یابد. اول به بیرون شدن اشاره دارد و سپس به داخل شدن؛ یعنی چه؟

ابدیت آن جایی که خدا تنها بود، ملکوت او است، این داخلِ حریم او است که در آن خوراک یافت می‌شود و حیات جاری است. خارج از آن یعنی جهان هستی حریم بیرونی است که در آن قحطی و مرگ جاری است. هر شخصی یک بار برای اولین بار از فکرهای خدا خارج می‌شود و در جهان هستی شکل می‌گیرد. و یک بار هم فرصت دارد تا دوباره داخل گردد تا حیات را بیابد: «بیرون و درون خرامد و علوفه یابد.»

پولس رسول می‌گوید: «مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح.^۴ چنان که ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت، مقدس و بی‌عیب باشیم.^۵ که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم به وساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود» (افسسیان ۱ : ۳ - ۵).

پیش از بنیاد عالم! همه برگزیدگان در پیش از خلقت جهان هستی از میان آنانی که برای هلاکت بودند، کنار گذاشته شده بودند؛ همه در فکرهای خدا بودند که می‌بایست از افکار او خارج می‌شدند و در جهان هستی نقش می‌گرفتند؛ و در انتها نیز باید دوباره داخل شده و با خدا یک گردند، و هر که از "در" داخل نگردد، بیرون افکنده شده جایی که فشار دندان و هلاکت خواهد بود.

خداوند عیسی مسیح دارد به نقشِ اوّل و آخرش در ارتباط با ابدیت و جهان هستی اشاره می‌کند، به واسطهٔ بودنش بین جهان هستی و ابدیت. او در این آیه به خدمت شبانی خود اشاره ندارد، بلکه از آیهٔ ۱۱ به بعد به شبانی خود اشاره می‌کند. او در این جا به ذات الوهی خود اشاره می‌کند.

من راه و راستی و حیات هستم:

«عیسی بدو گفت: من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نزد پدر جز به وسیلهٔ من نمی‌آید» (یوحنا ۱۴ : ۶).

من "راه و راستی و حیات" هستم. سه هست! او سه هستم است؛ او به سه نقش اشاره دارد که متصل به پدر آسمانی است؛ هر کسی برای بازگشت و رسیدن به خدا باید این سه را با خود و در خود داشته باشد؛ مسیح تمام این سه هست.

راه:

راه، مسیری است بین مبدأ و مقصد. جاده‌ای است بین دو مکان که هر شخصی می‌تواند در آن مکانها آرامی گیرد، اما در مسیر راه بین مبدأ و مقصد، نه این که آرامی نیست بلکه همیشه سختی و مشقت و خطر در کمین است. حسب آموزه‌های کتاب مقدس، تمامی انسانها دارای یک مبدأ (ازل، "پیش از بنیاد عالم": در فکر و ارادهٔ خدا) و یک مقصد (ابد، "پس از نابودی عالم": حیات ابدی) هستند. البته این دو، دو عالم متفاوت نیستند، بلکه هر دو یک عالم‌اند که به آن ابدیت گفته می‌شود که در آن فقط حیات جریان دارد و فناپذیر است. جهان هستی، مقطعی است در ابدیت که به نفخهٔ دهان خدا برای

منظوری خاص، برای زمانی خاص پدیدار شد و از بین خواهد رفت و در بنیادش فناپذیری بوده! به پیش از خلقت جهان، ازل و به پس از نابودی‌اش، ابد گفته می‌شود.

بین ازل و ابد (مبدأ و مقصد)، مسیر و راهی است به نام دنیا (جهان هستی) و هر که در این مسیر و راه از رنجها و مشقّتها و تمام خطرات آن عبور کند به مقصد (نزد خدا خواهد رسید) آن گونه که خنوخ نیز در دنیا سیصد و شصت و پنج سال با خدا راه رفت و به مقصد رسید: «^{۲۴} و خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد، زیرا خدا او را برگرفت» (پیدایش ۵ : ۲۴). خنوخ تنها به خاطر راه رفتن با خدا به آسمان بالا برده شد، این راه رفتن با خدا به معنی زندگی نمودن با هدایت مستقیم و آشکار خدا است، دقیقاً مانند امروز که هر فرد مسیحی باید با ارتباطی مستقیم با روح‌القدس (روح خدا) با هدایتهای او در هر امری عمل کند. اما خنوخ کجا با خدا راه رفت؟ قطعاً در زمین، کلام این گونه می‌گوید.

خدا "راه" است؛ هرگز اشتباه نکنید! منظور راه زمین به آسمان نیست! نخیر! این مسیر و راه زمین است. به آسمان رفتن آن گونه که کلام می‌گوید به یک طرفه‌العینی است: «^{۵۱} همانا به شما سری می‌گویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه متبدّل خواهیم شد.^{۵۲} در لحظه‌ای، در طرفه‌العینی، به مجرد نواختن صور اخیر، زیرا کرنا صدا خواهد داد و مردگان، بی‌فساد خواهند برخاست و ما متبدّل خواهیم شد» (اول قرن‌تیاں ۱۵ : ۵۱ - ۵۲). در همین مسیر کوتاه تا آسمان خداوند با ما نیست بلکه قرار است ما او را در آسمان ملاقات کنیم: «^{۱۶} زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست.^{۱۷} آنگاه ما که زنده و باقی باشیم با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با خداوند خواهیم بود» (اول تسالونیکیان ۴ : ۱۶ - ۱۷). بنابراین منظور خداوند از راه به سمت آسمان نیست چون در این مسیر کوتاه خداوند عیسی مسیح با ما نیست.

او در دنیا، مسیر بین ازل و ابد، در تمام پیچ و خم و خطرات راه، در تمام سختی و مشقتهای راه، پیوسته با ما است. او در عهد عتیق یهوه بود که با برگزیدگان همراه بود، در سالهای تجسم بشری خود، خداوند عیسی مسیح بود که با برگزیدگان بود و پس از آن تا انقضای عالم به صورت روح القدس با برگزیدگان همراه هست: «^{۲۰}... و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم. آمین» (متی ۲۸ : ۲۰). این یار و همراه، خداوند عیسی مسیح است: «^۸عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابدالآباد همان است» (عبرانیان ۱۳ : ۸).

او می گوید من راه هستم، هیچ کس از این راه (دنیا) نمی تواند به سلامت عبور کند و به خدا برسد مگر آن که مانند خنوخ که با خدا راه می رفت، او نیز آن گونه راه رود. او تنها راهی است که شخص را به خدا می رساند.

راستی:

راستی در کتاب مقدس به معنی کلام خدا است، آن گونه که خداوند عیسی مسیح در دعای خود می گوید: «^{۱۷}ایشان را به راستی خود تقدیس نما؛ کلام تو راستی است» (یوحنا ۱۷ : ۱۷). تمام جهان به کلام خدا پدید آمد: «^{۱۸}به کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نفخه دهان او» (مزامیر ۳۳ : ۶).

کلام خدا پیوسته در مسیر راه (دنیا) بشر با او همراه بود. خدا اولین بار یک کلام به آدم سپرد و او نتوانست آن را حفظ کند: «^{۱۹}و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت بخور،^{۱۷} اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد» (پیدایش ۲ : ۱۶ - ۱۷). حفظ نکردن کلام خدا مرگ به همراه دارد و شخص را به خدا نمی رساند، آدم نیز با کنار زدن کلام خدا مرگ را برای خود و تمام نسلش تسهیل و سریع گردانید!

بعدها خدا، کلام خود را در قالب شریعت به قوم اسرائیل داد و به آنان توصیه اکید نمود که آن را حفظ کنند تا زنده بمانند تا وارد وعده‌های خداوند شوند: «پس الآن ای اسرائیل، فرایض و احکامی را که من به شما تعلیم می‌دهم تا آنها را به جا آورید بشنوید، تا زنده بمانید و داخل شده، زمینی را که یهوه، خدای پدران شما به شما می‌دهد به تصرف آورید. ^۲بر کلامی که من به شما امر می‌فرمایم چیزی می‌فزایید و چیزی از آن کم ننمایید تا اوامر یهوه خدای خود را که به شما امر می‌فرمایم، نگاه دارید» (تثنیه ۴ : ۱ - ۲). حفظ کلام خدا شرط زنده ماندن و داخل شدن در آرامی خدا بود؛ اما اکثراً نتوانستند آن را حفظ کنند.

پس از آن عهد، خداوند عهدی جدید با قوم خود نهاد و از پیش اعلام نمود که این بار کلام عهد خود را در دل‌های آنان خواهد نهاد تا آن را در اندرون خود حفظ نمایند: «^{۳۳}اما خداوند می‌گوید: این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود» (ارمیا ۳۱ : ۳۳).

کلام خدا برای بشر مانند نان حیات است که او را به زیستن ابدی در حضور خدا می‌کشد: «^۳و او تو را ذلیل و گرسنه ساخت و من را به تو خوراند که نه تو آن را می‌دانستی و نه پدرانت می‌دانستند، تا تو را بیاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست می‌کند بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خداوند صادر شود، انسان زنده می‌شود» (تثنیه ۸ : ۳). خداوند عیسی مسیح در این رابطه می‌فرماید: «^{۴۹}پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند. ^{۵۰}این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد. ^{۵۱}من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می‌کنم جسم من است که آن را به جهت حیات جهان می‌بخشم» (یوحنا ۶ : ۴۹ - ۵۱). همه چیز به کلام خدا وجودیت یافت و به کلام او باقی و استوار می‌ماند.

عیسی مسیح، نان حیات، همان کلام راستی خدا است که از آسمان نازل شده، او کلام زنده خدا است چنان که یوحنا می گوید: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور انسان بود. ...^{۱۴} و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر» (یوحنا ۱ : ۱ - ۱۴).

راستی، کلام خدا است؛ راستی خود خدا است؛ خداوند عیسی مسیح همان کلام (راستی) مجسم شده خدا است، تا به هر که او را بپذیرد حیات جاودان دهد: «آمین آمین به شما می گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است» (یوحنا ۵ : ۲۴).

حیات:

دنیا با تمام آن چه در آن است فانی می باشد. جهان به نفخه ای پدید آمد، و از آن سبب که روزی پدید آمد و در ازل جاویدان نبوده، در روزی دیگر نابود خواهد شد. آن چه در خود حیات ندارد، فانی است و نابود خواهد شد. مضاف بر آن کلام خدا می فرماید: «بنابر این لعنت، جهان را فانی کرده است و ساکنانش سزا یافته اند. لهذا ساکنان زمین سوخته شده اند و مردمان بسیار کم باقی مانده اند» (اشعیا ۲۴ : ۶).

اما آن که در خود حیات دارد می تواند حیات ببخشد. در ازل تنها خدا بود؛ و خدا جسم پوشید و به شباهت پسر انسان بر زمین آمد، و چون به شباهت انسان یافت شد به آن هیکل نیز این را عطا فرمود تا در خود حیات و تمام پری الوهیت و قدرت سرمدی را نیز داشته باشد: «زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد» (یوحنا ۵ : ۲۶).

خداوند عیسی مسیح در خصوص اختیار خود می‌فرماید: «آن که به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آن که به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند» (یوحنا ۳ : ۳۶)؛ لذا او خود حیات است.

حال خداوند عیسی مسیح هم راه است و هم راستی و هم حیات. هر که او را در خود داشته باشد، در مسیر دنیا از تمام خطرات در امان است و سختیها و مشقتها برای او هموار خواهد بود، چنین شخصی که مسیح را در خودش داشته باشد تمام کلام خدا را در خود دارد و آن کلام برای او چون خوراکی که بدن را تقویت می‌کند و زنده نگاه می‌دارد، به او حیات جاویدان خواهد داد و حیات و زندگی خداوند تا ابد در او جاری خواهد بود.

این تنها از توان خدای ابدی و بدون طول عمر ساخته است، و خداوند عیسی مسیح با این آیه به جایگاه الوهیتی خود اشاره دارد.

من نور عالم هستم:

«^{۱۲}پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: من نورِ عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد» (یوحنا ۸ : ۱۲).

نور عالم چیست؟ و شاید بهتر است پرسیده شود نور عالم چیست؟ پولس رسول به وقت سفارش خود به تیموتاؤس، در خصوص آن ساکن در نور به او آگاهی می‌دهد: «^{۱۳}تو را وصیت می‌کنم، به حضور آن خدایی که همه را زندگی می‌بخشد و مسیح عیسی که در پیش پنطیوس پیلطس اعتراف نیکو نمود،^{۱۴} که تو وصیت را بی‌داغ و ملامت حفظ کن تا به ظهور خداوند ما عیسی مسیح.^{۱۵} که آن را، آن متبارک و قادر وحید و ملک‌الملوک و رب‌الارباب در زمانِ معین به ظهور خواهد آورد.^{۱۶} که تنها لایموت و ساکن در نوری است

که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی تواند دید. او را تا ابدالآباد اکرام و قدرت باد. آمین» (اول تیموتاؤس ۶ : ۱۳ - ۱۶).

خدا از زمانی که نور را پدید آورد آن را پسندید و در نور ساکن شد. یعقوب به خدا، عنوان پدر نورها را می دهد: «^{۱۷}هر بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل از بالا است، و نازل می شود از پدر نورها، که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست» (یعقوب ۱ : ۱۷)؛ پولس رسول نیز به کلیسا سفارش می کند تا پیوسته خدا را برای آن که ما را شایسته گردانید تا میراث داران این نور حقیقی باشیم شکرگزاری کنیم: «^{۱۲}و پدر را شکر گزاری که ما را لایق بهره میراث مقدّسان در نور گردانیده است» (کولسیان ۱ : ۱۲).

حال خداوند عیسی مسیح نیز می گوید من همان نور عالم هستم. بله، اشعیای نبی این را از خیلی پیش تر اعلام کرده و شهادت داده بود: «^۲قومی که در تاریکی سالک می بودند، نور عظیمی خواهند دید و بر ساکنان زمین سایه موت، نور ساطع خواهد شد. ... زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد» (اشعیای ۹ : ۲ - ۶). می دانید که در آیه ۶ مستقیم به تولّد خداوند عیسی مسیح اشاره می شود، که همان خدای قدیر و پدر سرمدی است که چون نوری بر قومی که در زیر سایه موت قرار دارند خواهد تابید.

زمانی که این نور عظیم بر قومی که در تاریکی بودند تابید و این نبوت محقق شد، از آن هنگام بود که خداوند عیسی مسیح شروع نمود به موعظه در خصوص ملکوت آسمان: «^{۱۲}و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد^{۱۳} و ناصره را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کناره دریا در حدود زبولون و نفتالیم ساکن شد.^{۱۴} تا تمام گردد آن چه به زبان اشعیای نبی گفته شده بود^{۱۵} که، زمین زبولون و زمین نفتالیم، راه دریا آن طرف اُردُن، جلیل امّتها؛^{۱۶} قومی که در ظلمت ساکن بودند، نوری عظیم دیدند

و بر نشینندگان دیار موت و سایه آن نوری تابید.^{۱۷} از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت: توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (متی ۴ : ۱۲ - ۱۷).

اما این که او نور عالم است تنها در تمثیلهای و استعارات نیست، بلکه خداوند عیسی مسیح پس از قیام، دوباره در نور ساکن شد و ما این را در ملاقات او با پولس رسول در راه دمشق می بینیم. نه تنها لوقا به این اعتراف نموده بلکه خود پولس نیز به این واقعه شهادت می دهد: «و در اثنای راه چون نزدیک به دمشق رسیدم، قریب به ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گرد من درخشید.^{۱۸} پس بر زمین افتاده، هاتفی را شنیدم که به من می گوید: ای شاؤل، ای شاؤل، چرا بر من جفا می کنی؟^{۱۹} من جواب دادم، خداوندا تو کیستی؟ او مرا گفت: من آن عیسی ناصری هستم که تو بر وی جفا می کنی.^{۲۰} و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت، نشنیدند» (اعمال رسولان ۲۲ : ۶ - ۹).

منظور از نور عالم بودن خداوند عیسی مسیح نه تنها نوری است بصری که با چشمان می توان دید، بلکه آن نور حقیقی و جاویدان که هر انسانی را منور می سازد و حیات می بخشد: «در او حیات بود و حیات نور انسان بود.^{۲۱} و نور در تاریکی می درخشد و تاریکی آن را درنیافت» (یوحنا ۱ : ۴ - ۵).

من قیامت و حیات هستم:

«عیسی بدو گفت: من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد.^{۲۲} و هر که زنده بود و به من ایمان آورد تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می کنی» (یوحنا ۱۱ : ۲۵ - ۲۶)؟

قیامت از کلمه قیام گرفته شده است. قیام در لغت به معنی: برخاستن، بلند شدن، ایستادن، خیزش است. و معانی دیگر مانند: اغتشاش، انقلاب، شورش، نهضت، جنبش، حرکت، رستاخیز، نیز از آن حاصل می‌گردد.

خداوند می‌گوید: «من قیامت و حیات هستم.» او حیات را در ادامه کلمه قیامت آورد و در ادامه به زنده شدن مردگان و نامیرایی اشاره دارد. لذا منظور او از قیامت، رستاخیز از مردگان با انقلابی بر ضد صاحب قدرت مرگ، شیطان است که موجب بنیان‌گذاری جنبشی عظیم برای اخذ حیات جاویدان شد. مسیح می‌بایست در ابتدا می‌مرد و سپس قیام می‌نمود؛ او فقط با قیامش می‌توانست برای همیشه بر مرگ ظفر یابد و چون این محقق شد دیگر برای همیشه حیات او بود که می‌توانست بر همه کس و همه چیز، حتی به مرگ جاری شود.

او از قیامتِ داوری نمی‌گوید چون در قیامت داوری یک سوی آن مرگ و هلاکت است، بلکه از قیامت و حیات سخن می‌گوید که به واسطه او، سر مار قدیمی یعنی شیطان که صاحب قدرت موت بود کوبیده شد و در یک انقلاب بزرگ مردگان از سیطره آن آزاد شدند. از این رو برای تفهیم موضوع ادامه می‌دهد که: «... هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد. و هر که زنده بُود و به من ایمان آورد تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی؟»

حیات تنها در آن که ابدی است جریان دارد و در ابدیت تنها خدا بود. فقط در خدا حیات جریان دارد و او است که مرگ در او راه ندارد و می‌تواند آن حیاتی که در او است را به هر که بخواهد عطا کند. خداوند عیسی مسیح با مرگ و قیام خود از مردگان اثبات نمود که در او حیات وجود دارد و او همان ازل و ابدی است و بر مرگ ظفر یافته و می‌تواند به هر که بخواهد این را نیز عطا کند. او مستقیماً به ذات الوهی خودش اشاره دارد.

من و پدر یک هستیم:

«^{۳۰}من و پدر یک هستیم» (یوحنا ۱۰ : ۳۰).

این دقیق ترین، محکم ترین و روشن ترین جمله ای است که می گوید او (پسر) و خدا (پدر)، دو شخص نیستند. من و پدر! خوب دقت کنید! او به دو شخص اشاره نمی کند بلکه به دو صفت و عنوان اشاره دارد: من، در نقش پسر خدا، و پدر، به عنوان بنیان گذار جهان هستی، در جمله دو صفت و جایگاه مورد اشاره است نه دو شخص منفک از هم.

روزی یکی از شاگردان خداوند عیسی مسیح به نام فیلیپس از او درخواست می کند که پدر را به آنان نشان دهد که این برای ایمان آنها کفایت می کند. وقتی مسیح با چنین جمله ای مواجه می شود با تعجب به فیلیپس می گوید: «^۷اگر مرا می شناختید، پدر مرا نیز می شناختید و بعد از این او را می شناسید و او را دیده اید.^۸ فیلیپس به وی گفت: ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.^۹ عیسی بدو گفت: ای فیلیپس در این مدت با شما بوده ام، آیا مرا نشناخته ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می گویی پدر را به ما نشان ده» (یوحنا ۱۴ : ۷ - ۹)؟

منظور فیلیپس پدر آسمانی بود، او از خداوند معجزه و نشانی از پدر نخواست، چون تا آن زمان معجزات بسیاری از خداوند دیده بودند، بلکه صراحتاً درخواست دیدن پدر را با چشم سر داشت. جوابی که مسیح به او داد نیز در معرفی و آشکار سازی پدر بود و دست به انجام معجزه ای نزد و حتی سعی نکرد حسب کلام، پدر را به آنان معرفی کند بلکه به روشنی گفت: «ای فیلیپس در این مدت با شما بوده ام، آیا مرا نشناخته ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می گویی پدر را به ما نشان ده؟»

خدا با آنان در زمین بود اما او را نشناخته بودند. قومش نیز او را هرگز نشناخت. یوحنا به این شهادت می دهد: «^{۱۰}او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت.^{۱۱} به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند» (یوحنا ۱ : ۱۰ -

۱۱). دنیا فقط اهل خودش را می‌شناسد زیرا فراتر از آن را هرگز ندیده. مسیح از دنیا نبود، او از بالا آمده بود پس دنیا نمی‌توانست او را بشناسد. قوم او نیز با آن که آن همه آیات و معجزات از او دیدند و کلام خدا را داشتند، اما نتوانستند او را بشناسند، زیرا در قوانین فرقه‌ای خود محصور شده بودند؛ مدتها بود که قوم به فرقه‌های مختلفی تبدیل ماهیت داده بودند به همین خاطر هم، چشم آنان برای دیدن حقیقت کور شده بود.

دقیقاً مانند کلیسای لائودکیه که دچار یک کوری و به شباهت فرقه‌ها در آمده و در راه روی مسیح بسته‌اند لذا او پیوسته در کلیسا را می‌گوید تا شاید به رویش باز کنند: «^{۲۰}اینک بر در ایستاده می‌گویم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهیم آمد و با وی شام خواهیم خورد و او نیز با من» (مکاشفه ۳ : ۲۰)؛ اما این کلیسا نمی‌تواند مانند فرقه‌ها او را پشت در ببیند. آنان به نور تولید شده خود در داخل خانه خوش‌اند. آنان می‌ترسند تا به بیرون از چهار دیواری خانه خود بنگرند. از روشنایی روز می‌ترسند. نمی‌خواهند هر آن چه در خانه برای خود انداخته‌اند را از دست بدهند.

دیوارهای خانه آنان، چشمانشان را برای دیدن آن نور حقیقی که بیرون در ایستاده کور کرده. آنان حاضر نیستند حتی لحظه‌ای به بیرون نگاه کنند. هر صدایی که از بیرون، آنان را خطاب می‌کند، از ترس این که مبدا نور حق بر آنان بتابد آن صدا را، صدای شیطان خطاب می‌کنند، دقیقاً مانند قوم که مسیح را نیز بعزبول (شیطان) خطاب می‌کردند. بله آنان نیز مانند فرقه‌ها و عقاید امتهای دیگر در چهار دیواری اعتقادات خود کور شده‌اند.

لذا خداوند در خطاب به آنان می‌گوید: «^{۱۷}زیرا می‌گویی دولت‌مند هستم و دولت اندوخته‌ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی‌دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان.^{۱۸} تو را نصیحت می‌کنم که زر مصفا‌ی به آتش را از من بخری تا دولت‌مند شوی و رخت سفید را تا پوشانیده شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود و سرمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی.^{۱۹} هر که را من دوست می‌دارم، توبیخ و تأذیب می‌نمایم. پس غیور شو و توبه نما.^{۲۰} اینک بر در ایستاده می‌گویم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را

باز کند، به نزد او در خواهیم آمد و با وی شام خواهیم خورد و او نیز با من» (مکاشفه ۳ : ۱۷ - ۲۰).

وقتی خداوند اعلام نمود که «من و پدر یک هستیم.» تمام یهودیان و فرقه‌های تشکیل شده در یهود خواستند تا او را سنگسار کنند: «آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند.^{۳۲} عیسی بدیشان جواب داد: از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدام یک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟^{۳۳} یهودیان در جواب گفتند: به سبب عمل نیک تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی» (یوحنا ۱۰ : ۳۱ - ۳۳).

یهودیان آن زمان، خوب فهمیده بودند که او خود را با خدا یکی ساخته و ادعای خدایی می‌کند. در نزد یهودیان همیشه خدا واحد بوده و هست، لذا وقتی این را از او شنیدند فکر خدای دیگری به سرشان نیامد، آنان تنها نسبت به یهوه خدای خود غیرت داشتند و حال شاهد آن بودند که او خود را همان پدر سرمدی، یهوه الوهیم معرفی می‌کند، لذا خواستند او را سنگسار کنند.

اما متأسفانه وضعیّت برخی از کلیساهای امروز بسیار بدتر و هولناک‌تر از آنان است! آنان چنان کور شده‌اند که حتی خدا را دیگر نمی‌شناسند. اگر قوم در آن زمان خداوند را نشناختند، اما در کلام خدا و تعالیم کتب مقدّس دست نبردند و نسبت به آن مقید و متعصّب بودند، اما فرقه‌های امروز، کلام خدا را بی‌حرمت ساختند و کلیساهای را از نمادها و رسوم امّت‌ها و تعالیم ضد کتاب مقدّسی پر نمودند!

امروز اگر می‌توانستند از چهار دیواری خود بیرون بیایند و سرمه به چشمان خود کشیده تا بینایی بیابند، به وضوح می‌دیدند که خداوند عیسی مسیح و پدر، تنها یک شخص است.

من هستم:

«^{۵۶}پدر شما ابراهیم شادی کرد بر این که روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.^{۵۷} یهودیان بدو گفتند: هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟^{۵۸} عیسی بدیشان گفت: آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آن که ابراهیم پیدا شود من هستم» (یوحنا ۸ : ۵۶ - ۵۸).

ابراهیم ۲۰۰۸ سال از زمان آدم و ۲ سال پس از وفات نوح به دنیا آمد، و از زمان ابراهیم تا خداوند عیسی مسیح، حدود ۲۰۰۰ سال سپری شده بود. بلندترین طول عمر یک انسان متعلق به متوشالاح، هشتمین نسل از آدم بود که ۹۶۹ سال عمر نمود.

حال خداوند عیسی مسیح که یک جوان سی و اندی ساله بود به قوم می‌گوید که جدِ شما ابراهیم (نزدیک به ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌زیسته) او را ملاقات کرده. اما ادعای خداوند عیسی مسیح، بسیار بزرگ‌تر از ادعای طول عمر او بوده است. او از عبارتِ "هستم" بسیار در سخنانش استفاده می‌نمود، او در آن جا، خطاب به فریسیان چهار بار از واژهٔ هستم استفاده نمود:

۱. «^{۱۲}پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: من نورِ عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد» (یوحنا ۸ : ۱۲).

۲. «^{۲۴}از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد» (یوحنا ۸ : ۲۴).

۳. «^{۲۸}عیسی بدیشان گفت: وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم بلکه به آن چه پدرم مرا تعلیم داد، تکلم می‌کنم» (یوحنا ۸ : ۲۸).

۴. «^{۵۸}عیسی بدیشان گفت: آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آن که ابراهیم پیدا شود من هستم» (یوحنا ۸ : ۵۸).

قوم می‌دانستند که ابراهیم در آن زمان با خود خدا که از آسمان نزول کرده ملاقات داشته، و اکنون از یک جوانی که سالهای عمر او به ۵۰ سال هم نمی‌رسد ادعایی را می‌شنوند که باورش برای آنان غیر ممکن می‌بود. و نیز این را هم می‌دانستند که هستم نکته کلام یهوه است همان گونه که در بوتۀ آتش با موسی صحبت می‌کرد. پس هیچ فکری جز این که او خود را با خدا برابر ساخته در ذهن آنان نیامد، از این روی این سخن خداوند را به منزله کفر دانسته، چون که خود را با خدا یکی ساخته بود، لذا سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند: «^{۵۹}آنگاه سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین برفت» (یوحنا ۸ : ۵۹).

در این آیات نیز خداوند عیسی مسیح به ذات الوهی خودش اشاره دارد.

من الف و یاء و ابتدا و انتها و اوّل و آخر هستم:

«^{۱۳}من الف و یاء و ابتدا و انتها و اوّل و آخر هستم» (مکاشفه ۲۲ : ۱۳).

وه! چه باشکوه و نوید بخش برای برگزیدگان و چه هولناک برای هالکان! خداوند عیسی مسیح این جمله را چند بار در جلال آسمانی خود گفته است. او "الف و یاء"؛ "ابتدا و انتها" و "اوّل و آخر" است. اشتباه نکنید! هر سه یک هستم نیست هر سه یک معنی را نمی‌دهد، بلکه هر کدام به نکته خاصی اشاره دارد.

قبل از بررسی این سه هستم لازم است تا دو نکته مهم را به یاد بسپارید:

۱- "الف و یاء" و "ابتدا و انتها" در عهد عتیق و در هیچ کتب مقدّس دیگری نیامده و فقط با این عبارات در کتاب مکاشفه مواجه هستیم. امّا عبارت اوّل و آخر در صحف انبیا نیز دیده می‌شود مثلاً: «خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صوّات که ولی ایشان است چنین می‌گوید: من اوّل هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست» (اشعیا ۴۴: ۶)

۲- حرف ربط "و" در بین هر واژه (الف و یاء؛ ابتدا و انتها؛ اوّل و آخر)، هر چند دو کلمه را به هم مربوط می‌کند، امّا به معنی پیوستگی و گویای یک خط سیر ممتد نیست، بلکه "و" در عین پیوند کردن دو کلمه، نشان از مستقل بودن آنها نیز هست. اگر منظور به یک پیوستگی و خط سیر ممتد بود، می‌بایست به جای "و" از کلمات "تا" یا "الی" استفاده می‌شد. مثل: الف تا یاء؛ ابتدا تا انتها، اوّل الی آخر.

خداوند عیسی مسیح در این سه هستم، همۀ عظمت و گستردگی ذات الوهی خود را بیان داشته. کل در کل، همۀ وجودیت و همۀ زمان.

الف و یاء:

از صدۀ نهم پیش از میلاد مسیح نگارش به زبان یونانی رایج شد. این زبان دارای ۲۴ حروف الفبا می‌باشد که یکی از کهن‌ترین و کامل‌ترین سامانه‌های الفبایی است که هنوز نیز کاربرد بسیار دارد. بسیاری از نوشته‌های عهد جدید به این زبان است؛ و یوحنا، کتاب مکاشفه را نیز به زبان یونانی نوشته است. لذا او این آیه را در زبان یونانی چنین نگاشته:

«من الف و یاء و ابتدا و انتها و اوّل و آخر هستم.»

I εγω am ειμι Alpha α and και Omega ω, the beginning αρχη and και the end τελος, the first πρωτος and και the last εσχατως.

الف و یاء که حرف اول و آخر الفبای زبان پارسی است در کتاب مقدسهای پارسی نوشته شده، اما این برگردان شده از زبان یونانی کتاب مقدس می باشد که بیشتر نوشته های عهد جدید به این زبان نوشته شده است.

در الفبای زبان یونانی حرف اول آن آلفا (Αλφα) است که صدای (A,α) می دهد، و حرف آخر آن اومگا (Ωμέγα) می باشد که صدای او (Ω,ω) می دهد. در برگردان به هر زبان دیگری، حرف و صدایی مربوط به آن زبان را دارد. لذا به هیچ وجه نمی توان از الف و یاء برداشتی که دال بر مخفف واژه ای باشد را نمود. زیرا در اصل زبان یونانی نیز حرف آخر آن که اومگا می باشد، به هیچ واژه مهم کتاب مقدس دلالت ندارد. لذا منظور از مخفف بودن منتفی است.

دیگر این که، با توجه به نوع ادبیات به کار رفته در کتاب مکاشفه، چون شبیه به صحف انبیا و کتب عهد عتیق است و شباهتی به انجیل یوحنا و سایر نوشته های او ندارد، و از آن جایی که خداوند عیسی مسیح و یوحنا هر دو یهودی بودند و زبان مادری آنان عبری بوده، باور این که خداوند رؤیا را به زبان یونانی داده باشد بسیار سخت است. این دقیقاً مثل آن است که بگوئید وقتی دو نفر انگلیسی زبان به هم می رسند و می خواهند مسائل بسیار مهمی را به هم بگویند به زبان پارسی با هم صحبت کنند! اما حقیقت این است، با وجودی که یوحنا یک شخص یهودی و عبری زبان بود اما این کتاب به زبان یونانی نوشته شده است، نه این که به یونانی ترجمه کرده باشد! چون هیچ نسخه قدیمی تر عبری از آن موجود نمی باشد. چرا این گونه شد؟ می توان نظراتی قوی و قابل قبول برای آن آورد، اما صحت و سقم آن باز در پرده ابهام خواهد ماند، لذا به این موضوع نمی پردازیم.

در هر حال در کتاب مقدس یونانی نیز نوشته شده «ΕΓΩ ΕΙΜΙ Α ΚΑΙ Ω» (من الف و یاء هستم) «الف و یاء حرف اوّل و آخر الفبای پارسی است. در میان این دو حرف، کلمه "تا" و "یا" الی "نیامده" (ابتدا تا انتها) تا چنین برداشت شود او به کل حروف الفبا از الف تا یاء اشاره دارد، یا به عبارتی به "کلام" بودن خود اشاره می کند، بلکه بین آنها حرف "و" آمده (ابتدا و انتها) او فقط به حرف اوّل و حرف آخر الفبای زبان اشاره دارد؛ او فقط حرف اوّل و آخر را زده؛ با حرفهای میانی کاری ندارد. لذا منظور از این که او کلام خدا است نیز منتفی می گردد چون کلام همه حروف زبان را در بر می گیرد.

او حرف اوّل و حرف آخر است؛ او الف و یاء است؛ او آلفا و اومگا است. حرفهای دیگر هیچ مهم نیست، او از الف "تا" یاء نیست، او الف "و" یاء است. فقط حرف اوّل و آخر که او است مهم می باشد! حرفهای بسیاری زده می شود! اما او است که حرف اوّل و آخر را می زند. حرف اوّل آغاز کننده است و حرف آخر به تمام گنشها پایان می دهد؛ لذا همیشه فقط آن که حرف اوّل و آخر را می زند مهم است. حرف فقط حرف او است!

آیا متوجه شدید؟ خداوند می گوید من حرف اوّل و آخر هستم؛ من حرف اوّل و آخر را می زنم؛ در ابتدا فقط او بود که حرف اوّل را زد، و جهان پدید آمد، و در انتها نیز فقط او است که حرف آخر را می زند و همه چیز تمام می شود. در دنیا بسیاری آمدند و در این میان خیلی حرفها و مذهبها و آیینها و اعتقادات و ... را شکل دادند و حرفهای بسیاری زدند؛ اینها حرفهای میانی است اما او است که حرف اوّل و آخر است. همه چیز در او بسته شده است.

یقیناً زیاد شنیدید که می گویند شما هر چه می خواهید بگویند ولی در نهایت فلانی حرف اوّل و آخر را خواهد زد. و همان خواهد شد که او می گوید، این نشان از اقتدار مطلق و بلامنازع آن شخص است. خداوند عیسی مسیح می گوید: «من الف و یاء هستم.» این نشان اقتدار او است، این اقتدار کی به او داده شد؟ زمانی که او کشته شد و از قبر قیام نمود: «^{۱۸}پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: تمامی قدرت در آسمان و بر

زمین به من داده شده است» (متی ۲۸ : ۱۸). حال می‌فهمید چرا در عهد عتیق یهوه نگفته بود من الف و یاء هستم؟

او در ابتدا همه چیز را آغاز کرده بود اما تمام نکرده بود زیرا هنوز کلید عالم اموات در دستان شیطان بود و او بر مردگان سیطره داشت؛ هنوز او صاحب قدرت موت بود: «^{۱۴}پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا به وساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد» (عبرانیان ۲ : ۱۴). هنوز شیطان بر زمین اقتدار داشت و خود را مالک زمین می‌دانست؛ یادتان هست زمین را به مسیح نشان داد و در قبال پرستش شدن حاضر بود همه چیز را به او بدهد؟ «^۸پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داده،^۹ به وی گفت: اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم» (متی ۴ : ۸ - ۹).

هنوز شیطان حرفی برای زدن داشت. هنوز سرِ آن مار قدیمی کوبیده نشده بود. اما وقتی خداوند مصلوب شد و قیام نمود او تمام اقتدار شیطان را از او گرفت و حتی کلید عالم اموات را از دستانش درآورد و حرف آخر را زد: «^{۱۸}و مرده شدم؛ و اینک تا ابدالآباد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است» (مکاشفه ۱ : ۱۸). آمین.

ابتدا و انتها:

«من ... ابتدا و انتها ... هستم.» باز تنها اشاره به ابتدا و انتها دارد و به میانه کاری ندارد. این هر چه باشد معلوم است دارای آغاز و پایانی است و همیشگی نیست، لذا هیچ ربطی به ازل و ابد نمی‌تواند داشته باشد. حتی منظورش کلام خدا نیز نمی‌تواند باشد، زیرا کلام خدا جاویدان است و کل کلام خدا نیز دارای اهمیت و کل در کل کلام، خود خدا است. این ابتدا و انتها حتی به قوم اسرائیل هم مربوط نمی‌شود، زیرا این قوم دوازده سبط داشت و خدا با تمام آن دوازده سبط بوده است.

تنها ابتدا و انتهای که می ماند، دنیا (جهان هستی) است؛ که روزی پدید آمد و روزی دیگر، نیست خواهد شد. کلام خدا می گوید: «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید» (پیدایش ۱ : ۱). در ابتدا فقط خدا بود و با او هیچ کس دیگری نبود. خود خدا بود که همه چیز را آغاز نمود. او پدر و پایه گذار جهان هستی است. پس چون در ابتدا فقط او بود، او ابتدا است بر هر چه وجود دارد. و نیز او انتها و پایان دهنده است؛ او روزی دنیا را مانند طوماری به هم خواهد پیچید: «و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چون که آسمان اوّل و زمین اوّل درگذشت و دریا دیگر نمی باشد» (مکاشفه ۲۱ : ۱). منظور از آسمان و زمین اوّل و دریا، جهان هستی است که روزی نابود خواهد شد و پس از آن خدا آسمان و زمینی جدید خواهد ساخت. در انتها نیز این خدا خواهد بود. او انتهای جهان هستی است.

دنیا در ابتدا مقدّس بود، پیش از این که گناه به آن داخل گردد؛ شیطان و فرشتگان تحت فرمان او در آسمان گناه ورزیدند و در زمین نیز در ابتدای خلقت بشر، آدم نیز گناه نمود و زمین را از حضور خدا دور نمود. در انتها نیز با داوری خدا است که دوباره جهان پاک و مقدّس خواهد شد. خدا با گناه میانه ای ندارد از این روی است که می گوید من ابتدا و انتها هستم، چون در میانه گناه است. او آغاز کننده جهان و پایان دهنده آن می باشد. او در ابتدای جهان فانی و در انتهای آن می باشد. و خداوند عیسی مسیح می گوید من همان خدا هستم.

حال می دانید چرا در کتب عهد عتیق، یهوه از عبارت ابتدا و انتها استفاده نکرده؟ زیرا هنوز انتهای کار نرسیده بود و کلام خدا در خصوص آن نگفته بود که چگونه خواهد بود. او وقتی رؤیای مکاشفه را به یوحنا داد که قرار بود تا به انتها آشکار شود، و همه بدانند که خداوند عیسی مسیح با همین نام است که در انتها همه چیز را به انجام می رساند: «او که بر این امور شاهد است، می گوید: بلی، به زودی می آیم! آمین. بیا، ای خداوند عیسی» (مکاشفه ۲۲ : ۲۰).

«باز مرا گفت: تمام شد! من الف و یاء و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد از چشمه آب حیات مفت خواهم داد» (مکاشفه ۲۱ : ۶).

اول و آخر:

اول و آخر در معنی با ابتدا و انتها فرق دارد. ابتدا و انتها حکایت از آغاز و پایان یک چیز دارد، یعنی چیزی هست که دارای ابتدا و دنباله و ادامه‌ای است که به انتها می‌رسد. اما وقتی گفته می‌شود اول (یا همان نخست) می‌تواند هیچ ادامه‌ای نداشته باشد و همان نخست تنها باشد، مانند کسی که تنها دارای یک فرزند نخست‌زاده ذکور باشد و آن فرزند، تنها اولاد او باشد. اول (نخست) یعنی عدد یک و لزومی ندارد دو یا چند در ادامه‌اش بیاید و باشد. و وقتی که گفته می‌شود آخر، این آخر می‌تواند بدون شروع و پیشوند و سیر تکاملی باشد، مانند شخصی که تنها یک فرزند آورده و می‌گوید این فرزند من دیگر آخری است و هیچ لزومی ندارد که قبل او فرزندان دیگری بوده باشند.

حال خداوند عیسی مسیح می‌گوید: «من ... اول و آخر هستم.» حرف ربط "و" در وسطش آمد، یعنی یک اولی هست و یک آخری، پس این دو یکی نیستند. از سویی دیگر این اول و آخر باید به وسعت عظمت خداوند نیز باشد، لذا فقط یک اول و آخر است که چنین عظمتی را دارد.

در حیات، تنها سه بُعد و حقیقت وجود دارد:

۱. ازل: بدون آغاز، فناپذیر، حیات جاویدان، که در آن تنها خدا بود.
۲. جهان هستی: دارای ابتدا و انتها، فانی، دارای زندگی و مرگ (به نفخه‌ای پدید آمد و محو خواهد شد.)

۳. ابد: بدون پایان، فناپذیر، حیات جاویدان، که تنها خدا و یافتگان روح خدا در یگانگی با او هستند.

خداوند عیسی مسیح دارد اشاره می‌کند که او همان خدای قدیر، پدر سرمدی (ازلی) است، آن گونه که اشعیای نبی نیز شهادت داده؛ او اوّل است. و نیز او همان خدای ابدی است که بسیاری را از چشمه آب حیات خواهد نوشاند و در ابد خدای ایشان و در میان ایشان خواهد بود، او آخر است. او به طور واضح به ذات الوهی خودش اشاره می‌کند.

خداوند عیسی مسیح کل در کل همه چیز است. او حق است. او حرف اوّل و آخر، الف و یاء است. او ابتدای جهان هستی، پدید آورنده و در انتها دآوری کننده نهایی آن است، او ابتدا و انتها است. متوجه‌اید؟! در حال بزرگ‌تر شدن است! او در ازل تنها بود و در ابد بسیاری را از جهان هستی برخواهد گرفت و با خود خواهد برد، او اوّل و آخر است. او خداوند خدای قادر مطلق است.

کتب مقدّس به روشنی او را به ما معرفی می‌کند. نفهمیدن این بسیار دشوارتر است از فهمیدنش! جای بسی شگفتی و تعجب دارد که چگونه برخی از نهادهای کلیسایی او را نمی‌شناسند و او را به سه خدا تقسیم نمودند.

در اناجیل و کتاب مکاشفه از گفتارهای خداوند عیسی، جملات بسیار زیادی می‌توان دید که او به نوعی خودش را در جایگاه الوهی‌اش معرفی می‌کند. بررسی یکایک آنها، خود کتابی است مفصل، اما در این مجال به اندازه‌ای ذکر شد تا خواننده هوشیار گردد و ایمان او در حقیقت وجودی او استوار گردد. آمین.

شهادت نویسندگان کتب مقدس در خصوص خداوند عیسی مسیح:

در کتاب مقدس علاوه بر شهادت خود خداوند عیسی مسیح، شاگردان و نویسندگان کتب عهد جدید نیز در خصوص ذات الوهی او مطالب بسیاری گفتند. در ادامه تعدادی از این شهادت را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

کلمهٔ حیات جسم گردید:

یوحنا، چون بیش از سایر شاگردان به خداوند عیسی مسیح نزدیک بود و پیوسته، حتی تا پای صلیب همراه او بود، شاهد وقایع زیادی بوده، و چون در اواخر عمر خود هم، خداوند را در جلال عظیم آسمانی‌اش دید، شایسته‌ترین شخص برای توصیف ذات الوهی خداوند عیسی مسیح بود. لذا در انجیل خود، توجه بسیار خاصی به ذات الوهی او داشت و شخصیت او را از منظری آسمانی بیان داشته. از این روی شهادت او بسیار حائز اهمیت است.

یوحنا در ابتدای انجیل خود خداوند عیسی مسیح را این گونه معرفی می‌کند: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. ...^{۱۴} و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر» (یوحنا ۱ : ۱ - ۱۴).

او آغاز انجیل خود را با تعریفی زیبا از خدا، در ابتدای خلقت جهان هستی شروع می‌کند. او بیان می‌دارد که در ابتدای خلقت تنها کلمه بود، منظور او از کلمه، همان صوت و صدای مهیب خدا بود که به وسیلهٔ آن جهان مانند توده‌ای بخار پدیدار شد و آهسته آهسته شکل گرفت.

او گواهی می‌دهد که آن کلمه از خدا خارج شد، بلکه آن کلمه خود خدا بوده. یوحنا خدا را کلمهٔ حیات معرفی می‌کند زیرا در ابتدا خدا خود را این گونه نشان داد و شناسانید. در ادامه، در آیهٔ چهارده، بی‌پرده اعلام می‌کند که خدا که کلمهٔ حیات بوده جسم گردید، یعنی انسان شد و در کالبدی انسانی خود را مکشوف ساخت که با نام پسر یگانه پدر معروف گردید. پسر یگانه پدر، همان پسر خدا، خداوند عیسی مسیح است.

او کاملاً واضح اعلام می‌کند که خداوند عیسی مسیح، همان الوهیم (خدا) است که همهٔ هستی را آفرید و به شباهتی انسانی و مانند یک پسر وارد دنیا شد. این شهادت بسیار روشن و واضح است و به یک بودن پدر و پسر اعتراف دارد.

یوحنا بعدها، باز بر این شهادت خود تأکید نموده و برای آن که خطایی پیش نیاید و جای شبهه‌ای نماند اعلام می‌کند که خود او این کلمهٔ حیات را با چشمان خود دیده و با دستانش او را لمس نموده: «آن چه از ابتدا بود و آن چه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آن چه بر آن نگرستیم و دستهای ما لمس کرد، دربارهٔ کلمه حیات. او حیات ظاهر شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد» (اول یوحنا ۱ : ۱ - ۲).

خدای حق و حیات جاودانی:

«اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم، و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. او است خدای حق و حیات جاودانی» (اول یوحنا ۵ : ۲۰).

یوحنا خدا را حق معرفی می‌کند. و می‌گوید پسر خدا (خدای مجسم شده) آمده است تا حق یعنی خدا را به ما شناساند. خود خداوند عیسی مسیح نیز در این خصوص

می‌گوید: «^{۳۱} پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند، گفت: اگر شما در کلام من بمانید، فی‌الحقیقه شاگرد من خواهید شد،^{۳۲} و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد» (یوحنا ۸ : ۳۱ - ۳۲).

او آشکار کننده نام پدر است و خدا خود را در او به جهان شناسانید. خداوند در این خصوص می‌گوید: «اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم...» (یوحنا ۱۷ : ۶). او چگونه نام پدر را به جهان آشکار کرد؟ او نام پدر، محبت پدر و قدرت او را در خود داشت و وقتی با این نام در میان مردم جهان نمایان شد در واقع اسم خدا را ظاهر ساخت.

از این روی یوحنا در ادامه می‌گوید که خداوند عیسی مسیح همان «خدای حق و حیات جاودانی» است. او خدای دیگری نیست! او یک خداوند مانند خدایان کاذب دیگر نیز نیست! بلکه او خود خدای قادر مطلق، پدر سرمدی است چنان که اشعیا نیز در خصوص او این گونه نبوت نموده بود.

خداوند و خدا:

«^{۲۶} و بعد از هشت روز باز شاگردان با توما در خانه‌ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: سلام بر شما باد!^{۲۷} پس به توما گفت: انگشت خود را به این جا بیاور و دستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان دار.^{۲۸} توما در جواب وی گفت: ای خداوند من و ای خدای من» (یوحنا ۲۰ : ۲۶ - ۲۸).

یوحنا از واقعه‌ای اخبار می‌کند که در آن خداوند عیسی مسیح، پس از قیام و آشکار شدن به بسیاری از شاگردانش، در آخر از همه خود را بر توما ظاهر می‌سازد.

می‌خواهم کمی این جا درنگ کنید! بسیار شنیدم که می‌گویند توما ی شگاک! اوه! این اهانت به رسول خداوند است. شک از شیطان است و حال آن که توما از ابتدا بذر و برگزیده خاص خداوند بود. به او نسبتِ شیطانی دادن اهانت است.

بسیار شنیده شده برخی چنین تعلیم می‌دهند که معنی اسم توما یعنی شگاک! این از بی‌سوادی بیش از حد این معلّمین است. توما یک اسم مذکر و از ریشه یونانی می‌باشد به معنی: توأم، پیوسته، همراه، دو چیز با هم و همراه، دوقلو است. چنان که سایر شاگردان او را توأم صدا می‌زدند: «^{۲۴}اما توما که یکی از آن دوازده بود و او را توأم می‌گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود» (یوحنا ۲۰ : ۲۴).

توما شگاک نبود بلکه شخصی واقع‌بین بود. او حسب حرف دیگران چیزی را نمی‌پذیرفت بلکه می‌بایست آن چیز اول به او اثبات می‌شد. مردی عاقل بود اما ایمان او همیشه بر اساس مشهودات بود نه منقولات؛ او می‌بایست می‌دید تا ایمان بیاورد و تا چیزی را نمی‌دید نمی‌پذیرفت.

خداوند بهترین کس را در بین شاگردان خود، به عنوان آخرین نفری که او را می‌بیند، انتخاب کرد. زیرا توما در آن لحظه به چیزی شهادت داد که تا آن وقت هیچ کس نگفته بود! توما بعد از دیدن خداوند سریعاً چیزی نگفت بلکه ابتدا انگشتان خود را بر دستان سوراخ شده و پهلوی نیزه خورده خداوند گذاشت (به قول یوحنا «آن چه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد»)، آنگاه بزرگ‌ترین جمله‌ای را که می‌شد گفت را بر زبان آورد.

توما در آن لحظه یک مکاشفه بزرگ دریافت کرد! او در آن لحظه نه تنها خداوند عیسی مسیح، بلکه خدای قادر مطلق را پیش روی خود می‌دید از این روی دهان خود را گشود و به این اعتراف نمود: «ای خداوند من و ای خدای من» این جمله پدر و پسر را در یک شخص و یک هیكل بشری معرفی می‌کند.

صورت خدای نادیده:

پولس ظرف برگزیده خداوند عیسی مسیح بود؛ این عبارت را خداوند در رؤیایی به حنّانیا که یکی از شاگردانش بوده و در دمشق زندگی می‌کرده، اعلام نموده بود: «^{۱۵} خداوند وی را گفت: برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امّتها و سلاطین و بنی‌اسرائیل ببرد» (اعمال رسولان ۹ : ۱۵). خداوند، پولس را از قبل برگزیده بود تا به عنوان رسول، واعظ و معلّم، جنبش بزرگی در انتشار مژده خوش انجیل در سراسر دنیا ایجاد کند.

پولس، سابقاً یک فریسی بسیار متعصّب و مقید به شریعت خدا بود، تا جایی که از اعمال هیچ آزار و اذیتی به مسیحیان دریغ نداشت. او برای اولین بار در میانه راه دمشق با نوری آسمانی با خداوند مواجه و توبیخ می‌شود و از آن پس مسیر زندگی او تغییر کرده و یکی از خادمین امین و سخت‌کوش خداوند می‌گردد. پس از آن پولس تمام تعلیم را بدون واسطه انسانی، به خاطر مسیحی (معلّم) که بر او بود از خداوند دریافت می‌کند؛ لذا شهادت او که حسب دریافت و تجربه آسمانی است نیز بسیار حائز اهمیت می‌باشد.

پولس در پاسخ به ایمانداران شهر کولسی (واقع در ترکیه)، در نامه‌ای به آنان شخصیت حقیقی خداوند عیسی مسیح را تشریح می‌کند: «^{۱۵} او صورت خدای نادیده است، نخست‌زاده تمامی آفریدگان،^{۱۶} زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آن چه در آسمان و آن چه بر زمین است، از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوآت؛ همه به وسیله او و برای او آفریده شد.^{۱۷} و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد» (کولسیان ۱ : ۱۵ - ۱۷).

وقتی خدا می‌خواست آدم را خلق کند فرمود: «^{۲۶}... آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم...» (پیدایش ۱ : ۲۶). آدم تنها به صورت خدا خلق شد، او صورت خدا نبود، فقط یک کپی از صورت خدا بود؛ امّا پولس در حق خداوند عیسی مسیح می‌گوید

که: «او صورت خدای نادیده است...» او کپی نیست، بلکه همان صورتی است که آدم از روی آن کپی شده بود. خدا روی نادیدنی خود را در خداوند عیسی مسیح نمایان کرد.

پولس ادامه می‌دهد که او نخست‌زادهٔ تمامی آفریدگان است. یعنی خدا وقتی خواست جهان هستی را خلق کند اوّل از همه جسمی برای خود گرفت. این جا منظور از نخست‌زاده به قیام او اشاره ندارد! حتّی به تمام نسل بشر هم اشاره ندارد! چرا؟ چون به وضوح می‌گوید: «نخست‌زادهٔ تمامی آفریدگان» یعنی از هر آن چه در آسمانها و زمین است، پس این نخست‌زاده به همه چیز اشاره دارد، حتّی قبل از خروج نفخهٔ دهان خدا که توده‌های بخار از آن شکل گرفت و...! اوه بله! او به ازل اشاره می‌کند، مرز بین ازل و جهان هستی، دری که به سمت جهان گشوده شد، همان دری که خداوند نیز گفته بود: «من در هستم.»

جهان هستی مانند حبابی است که پدید آمد و محو خواهد شد، در کجا؟ در ابدیت (ازل و ابد)، جاودانگی، جایی که فقط خود خدا بود، پولس می‌گوید: در او، در جهان هستی، همه چیز آفریده، همه چیز ادامه می‌دهد: «و او قبل از همه است.» قبل از همه یعنی ازل. «و در وی همه چیز قیام دارد.» این یعنی ابد.

او خدای واحد حقیقی، الوهیم است؛ که به صورت پسر و با نام عیسی آشکار گردید.

تمام پُری الوهیت:

اما پولس به ایمانداران در کولسی به این بسنده نمی‌کند و از شخصیت حقیقی خداوند یک معرفی بسیار برجسته و آشکار در نامهٔ خود ارائه می‌کند: «در وی از جهت جسم، تمامی پُری الوهیت ساکن است» (کولسیان ۲ : ۹).

"در وی" اشاره به کالبد جسمانی مسیح دارد، یعنی اشاره او به شخصی است که به صورت یک انسان قابل دیدن و لمس کردن است، اما ادامه می‌دهد که در وجود او تمام پری الوهیت، تمام الوهیم، تمام خدا ساکن بود، اتفاقی که در طول تاریخ بشری هرگز در هیچ کس دیده نشده است.

وقتی صحبت از تمام پری الوهیت می‌شود، یعنی در نظر گرفتن خدا با تمام شاخصه‌ها و وجوهای و قوت‌هایش، هر آن چه در خصوص خدا می‌توان گفت و تصور کرد است. و یا به ساده‌ترین جمله‌ای که می‌توان گفت: خود خدای مجسم شده.

خدا به صورت غلام:

پولس رسول در نامه دیگری به ایمانداران شهر فیلیپی شرحی واضح‌تر از صورت خدا می‌دهد. (شهر فیلیپی در شمال یونان واقع است و پولس اولین کلیسای در اروپا را در این شهر بنیاد نهاده بود.) پولس در این شرح خود، به نوعی مانند یوحنا رسول به خداوند عیسی مسیح نگریسته و او را معرفی کرده است.

«که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد،^۷ لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد» (فیلیپیان ۲: ۶ - ۷).

پولس در ابتدا می‌گوید او: «در صورت خدا بود.» نه این که به شباهت صورت خدا، بلکه او خود صورت خدا بود. و بعد ادامه می‌دهد: «با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد.» از ظاهر این جمله در نگاه ساده و گذرا، شاید چنین برداشت شود که این شخصی که با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرده، کس دیگری است! اما این نگاه اشتباه است. پولس که ظرف برگزیده خداوند بود نمی‌توانست در یک جمله کوتاه او را خدا بخواند و سریعاً او را همان جا نقض کند! بلکه این جمله، در ادامه جمله قبلی آمده، که در این صورت چنین

معنی می‌دهد که خود خدا جایگاه خدایی خود را غنیمت نشمرده است. پولس به خدا از زاویه نامحدود بودنش نگریسته، به این وجه که او می‌تواند به هر شکلی درآید و در آن واحد در همه جا باشد.

تمام انسانها و تمام فرشتگان و جنود آسمانی محدود به مکان هستند. تمام مخلوقات محدود به مکان هستند. مثلاً وقتی شیطان در نزد کسی باشد، او در آن لحظه فقط همان جا است و به هیچ وجه امکان ندارد بتواند هم زمان در جایی دیگر باشد. بسیاری به اشتباه وقتی در وسوسه و شرارتهای شریر گیر می‌کنند، در یک جمله ساده می‌گویند شیطان مرا فریب داد. اما در واقع این اشتباه است. شیطان نمی‌تواند در یک لحظه بیش از یک نفر را فریب دهد.

وقتی شیطان از آسمان سقوط کرد و به زمین افتاد، با او یک سوّم فرشتگان آسمان نیز سقوط کردند و فرو افتادند. کتاب مقدّس به آنان روحهای شریر یا شیاطین می‌گوید. با در نظر گرفتن این که تعداد این روحهایی که از آسمان لایتنهای فرو افتادند، قطعاً بسیار بیشتر از جمعیت زمین است، همانها هستند که تمام شرارتهای زمین را رقم می‌زنند. در بیابانی که خداوند عیسی مسیح برای تجربه شدن رفت به وضوح می‌بینیم که تا مدت چهل روز این روحهای شریر بودند که او را آزمودند و چون همه شکست خوردند در انتهای کار و در روز چهلم بود که تازه شیطان آمد، چون همه سربازان و سردارانش شکست خورده بودند.

اما خدا مخلوق نیست. او نامحدود و لایتنهای است. او می‌تواند در یک لحظه در همه جا باشد. ایمانداران تثلیثی هنوز این را نتوانستند درک کنند، زیرا هنوز در شناخت الوهیت خدا کاملاً بی‌فهم ماندند. آنان الوهیتشان را از خدایان یونان باستان گرفتند نه از کتاب مقدّس مسیحیان، برای همین هنوز در اشتباه محض، حرف از "آموزه الوهیت" می‌زنند نه از "شناخت الوهیت". چرا؟ چون الوهیت را نشناختند، بلکه به آنان تعلیم داده شد! آن چه شناختنی هست، هرگز نمی‌تواند تعلیم دادنی باشد. خدا را تنها

می‌توان شناخت. یک شخص را فقط می‌توان به دیگران معرفی کرد و شناساند، نه این که او را به کسی تعلیم داد.

عنوان خدا بسیار فراتر از محدوده زمین است. خدا خالق همه جهان هستی است، لذا وقتی از عنوان خدا صحبت می‌شود باید کل هستی در نظر گرفته شود. ولی وقتی خود را در قالبی محدود می‌کند، دیگر به او خدا نمی‌توان گفت، این عنوان را باید پاس و حرمت داشت، لذا به او خداوند می‌گویند. خدا با "وند" نسبتی.

پولس از همین منظر است که چنین می‌گوید: «که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد.» پولس از یک تغییر صحبت می‌کند. از یک حیطة به محدوده دیگر وارد شدن.

برای تفهیم بیشتر، یک مثالی می‌آورم: شما در کارخانه‌ای بزرگ، مدیر عامل و مالک آن کارخانه هستید. تنها شما حق امضا و تعیین تکلیف دارید. حال شما علاوه بر این سمت، چون یک فرد متخصص و فنی هستید، تمایل دارید تا واحد تأسیسات کارخانه را نیز زیر نظر خود داشته باشید و با حفظ سمت، مدیر تأسیسات نیز می‌باشید. حال شما یک شخص هستید با یک مشخصات و خصوصیات و همه وجودیت خود، اما در کارخانه دو عنوان دارید. وقتی به عنوان مدیر تأسیسات به لوازم و تجهیزاتی نیاز دارید، نمی‌توانید مستقیم دستور خرید بدهید، چون اجازه خرید را مدیر عامل باید صادر کند. لذا بر طبق تشریفات اداری، برای مدیر عامل (که در اصل خودتان هستید) نامه می‌نویسید و از او درخواست خرید می‌کنید. این دقیقاً ما را به یاد دعا‌های خداوند عیسی مسیح به نزد پدر می‌اندازد، که او به جایگاه آسمانی خدا (که باز خود او است) خطاب می‌کند (که باز تثلیثیها از درک این نیز عاجز ماندند.) حال، وقتی شما نامه درخواست را نوشتید این نامه باید با امضا و مهر مدیر عامل تأیید شود تا اجرایی گردد، لذا به دفتر مدیریت می‌روید و آن را مهر و امضا می‌کنید و آنگاه اجرایی می‌شود.

حال پولس ادامه می‌دهد: «لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد.» این جا ما شاهد یک جا به جایی هستیم؛ خدا، خداوند (غلام) می‌شود. همه با واژه غلام تا حد اندکی آشنا هستند. غلام به معنی: بنده، برده، خادم، خدمتکار، سرسپرده و ... است. بله، اما این معنی در مسیحیت، بسیار کم کاربرد است. غلام معنی دیگری دارد که بسیار وسیع‌تر و پرکاربردتر می‌باشد. در اکثر مواقع، معنی دیگر آن مد نظر است. غلام به معنی: فرزند، پسر، طفل و جوان، است. آیا می‌دانستید در اکثر مواقع وقتی رسولان خود را غلامان عیسی مسیح خطاب می‌کردند، منظورشان فرزند خواندگی بوده، نه نوکری و ...؟

حتماً بسیاری از شما، این جمله را در هنگام مراسم خواستگاری کردن از دختری شنیدید، که والدین پسر به والدین دختر خطاب می‌کنند که پسر ما را به "غلامی" بپذیرید. این غلامی به هیچ وجه به معنی نوکری نیست، بلکه دقیقاً منظور، پسر خواندگی است، زیرا والدین پسر به والدین دختر درخواست می‌دهند و موضوع اصلی فی مابین، داماد است. این یک تغییر است، از خانواده‌ای به خانواده دیگر. هر چند در کمال تعجب امروزه برخی از خانواده‌ها، وقتی کسی به آنان می‌گوید که پسر ما را به غلامی بپذیرید، فکر می‌کنند که پسرشان را برای نوکری به آنان تعارف کرده‌اند!

لذا وقتی پولس می‌گوید: «صورت غلام را پذیرفت.» به یک جا به جایی اشاره دارد، به یک تغییر حیطة و عنوان اشاره می‌کند. یعنی خدا (پدر) به صورت غلام (پسر) شد. دقیقاً یوحنا نیز چنین گفت که، کلمه (خدا - پدر) جسم (پسر) شد، پسر یگانه پدر. همه این عناوین مال یک شخص است. پدر (خدا) پسر (خداوند عیسی مسیح) یکی است، فقط به خاطر حیطة حضور، جایگاه و عنوان تغییر کرده است.

«که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد،^۷ لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد» (فیلیپیان ۲: ۶ - ۷). در این جا بسیار دقت کنید! این بسیار مهم است! نمی‌گوید: "خالی شد" که اگر این گونه بود،

یعنی خدا از قدرتهای خود تهی و بی فایده شده است! نه! بلکه می گوید: «خود را خالی کرد.» یعنی از جایگاه خدایی خود بیرون آمد. خدا خالی نشد، بلکه فقط جایگاه خدایی را برای خود شایسته نشمرد و به صورت غلام (پسر خدا)، تغییر موضع داد و به شباهت انسانها آشکار شد. این یک خدای هم ذات دیگر نیست! این خود خدا است که در نقش پسر، ظاهر شد.

یک چیز هولناک را بسیار از نهادهای کلیسایی و متأسفانه حتی از کلیساهای پیغامی شنیده‌ام که در خصوص خداوند عیسی مسیح می‌گویند: "او هم ذات با خدا است" وای! این یک اشتباه وحشتناک است! این حرف پایه یک شرک است. او هم ذات با خدا نیست، بلکه او در ذات، خدا است. این دو جمله با هم خیلی فرق دارد. وقتی گفته شود هم ذات با خدا، یعنی یک خدای دیگر به غیر از خدای واحد حقیقی که این یک جمله مشرکانه است. ولی چنان چه گفته شود در ذات خدا است، یعنی این همان خدای واحد حقیقی است که در جسم انسانی ظاهر شده و این جمله نشان از یگانگی خدا دارد.

نبوت اشعیا در خصوص خداوند عیسی مسیح می‌گوید: «زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد» (اشعیا ۹ : ۶). کاملاً مشخص است که در کتاب اشعیا او همان خدای قادر مطلق و پدر سرمدی معرفی می‌شود.

باز در عهد جدید نیز پولس رسول به روشنی و شفافیت تمام ذات الوهی خداوند عیسی مسیح را به ما معرفی می‌کند: «^{۱۶} و بالا جماع سر دینداری عظیم است، که خدا در جسم ظاهر شد ...» (اول تیموتاؤس ۳ : ۱۶). او به آشکار می‌گوید که این خود خدا است که در جسم ظاهر شد؛ همان گونه که در باب ۱ انجیل یوحنا، او نیز به وضوح چنین شهادت می‌دهد «^{۱۴} و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر» (یوحنا ۱ : ۱۴). پطرس و سایر نویسندگان عهد جدید نیز در آثار خود چنین شهادت داده‌اند.

سر دینداری:

پولس در نامهٔ اوّل خود به تیموتاؤس که او را مانند پسرش دوست می‌داشت و امور کلیسای افسس را به او سپرده بود، نکات مهمی را یادآوری و سفارش نمود. او در واسط نامهٔ خود به یک راز مهم در خصوص الوهیت خداوند عیسی مسیح اشاره می‌نماید و آن را سر بزرگ دینداری اعلام می‌کند.

«^{۱۶} و بالا جماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید و به امتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد» (اوّل تیموتاؤس ۳ : ۱۶).

وقتی واژهٔ سر به کار برده می‌شود، یعنی موضوعی که از لحاظ ردهٔ امنیتی، دو طبقه بالاتر از محرمانه است. در ابتدا او برای دینداری از منظر صحیح و پسندیدهٔ خدا، سری قائل است: «و بالا جماع سر دینداری عظیم است.» تا کسی این سر بر او مکشوف نگردد، نمی‌تواند یک دیندار حقیقی باشد. خوب دقت کنید، سر، مکشوف شدنی است، تعلیم دادنی نیست. آنانی که در جایگاه معلّم می‌ایستند و داد از "آموزهٔ الوهیت" و یا تثلیث می‌زنند، هنوز این سر بر آنان مکشوف نشده.

این سر چیست؟ ساده، روشن، آشکار، واضح، بی‌پرده، بدون پیچ و تاب، بدون فلسفه‌چینی، «خدا در جسم ظاهر شد»، کتاب مقدّس به چه زبانی ساده‌تر و واضح‌تر از این می‌تواند بگوید؟ «خدا در جسم ظاهر شد»، تمام. فقط همین است. خدا، الوهیم، یهوه الوهیم، در جسم ظاهر شد، در جسمی که نام او خداوند عیسی مسیح است.

می‌دانید چرا فرقه‌های تثلیثی این را نفهمیدند؟ چون این یک سر است. این دارای طبقه بندی بسیار بالا است. این راز فقط برای فرزندان خدا آشکار خواهد شد. غیر از فرزندان کسی نمی‌تواند آن را درک کند. این برای بذر است، برای ابنای ملکوت است، برای گوسفندان گم شدهٔ خداوند است. همهٔ مدّعیان مسیحیت این را دیدند و خواندند، امّا فقط

فرزندان خدا و ابنای ملکوت آن را فهمیدند. امروز برای هر کسی که این سر بزرگ را می‌شنود فرصت است تا برگزیدگی خود را اثبات نماید. از میان فرقه‌ها خارج شوید. از میان شرک بیرون بیایید. فرقی نمی‌کند یک عضو کلیسای باشید یا خادم آن جا، فوراً از آموزه‌های ابلیس بیرون بیایید.

«خدا در جسم ظاهر شد و در روح تصدیق کرده شد.» زمانی که تعمید گرفت و از آب بیرون آمد روح‌القدس مانند کبوتری بر او قرار گرفت و از آسمان ندا آمد و بر همه حاضرین تصدیق شد. از یحیی تعمید دهنده پرسیدند چگونه او را شناختی؟ گفت: «^{۳۳} و من او را نشناختم، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت بر هر کس بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح‌القدس تعمید می‌دهد.^{۳۴} و من دیده شهادت می‌دهم که این است پسر خدا» (یوحنا ۱ : ۳۳ - ۳۴).

«و به فرشتگان مشهود گردید.» تمام فرشتگان سقوط کرده (روحهای شریر) او را دیدند و به او خداوند گفتند و از او اطاعت کردند. «^{۳۳} و در کنیسه مردی بود که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادکنان می‌گفت: «آه ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده‌ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدّوس خدا» (لوقا ۴ : ۳۳ - ۳۴). فرشتگان آسمان نیز برای رسیدگی به او به زمین آمدند: «^{۱۱} در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک، فرشتگان آمده، او را پرستاری می‌نمودند» (متی ۴ : ۱۱).

«و به امّت‌ها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده» شاگردانش نام او را پایه تمام موعظاتشان قرار دادند و تا به امروز خادمان او نام او را در سرتاسر دنیا اعلام می‌دارند و بسیاری به او ایمان می‌آورند. «و به جلال بالا برده شد.» و در برابر چشمان شاگردانش در حالی که آنان را برکت می‌داد در میان ابرها به آسمان صعود نمود و بالا برده شد: «^۹ و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگریستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود.^{۱۰} و چون به سوی آسمان چشم دوخته می‌بودند، هنگامی که او می‌رفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده،^{۱۱} گفتند: ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به

سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید» (اعمال رسولان ۱ : ۹ - ۱۱).

واسطه خلقت:

پولس در نامه خود به افسسیان باز به این سرِ عظیم اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که این راز از ابتدای بنای عالم بر همگان مخفی مانده: «^۱یعنی به من که کمتر از کمترین همه مقدّسینم، این فیض عطا شد که در میان امتّها به دولت بی‌قیاس مسیح بشارت دهم،^۲ و همه را روشن سازم که چیست انتظام آن سری که از بنای عالمها مستور بود، در خدایی که همه چیز را به وسیله عیسی مسیح آفرید» (افسسیان ۳ : ۸ - ۹).

این راز نمی‌بایست تا آمدن خداوند عیسی مسیح و فدیة شدن جان او به عوض گناهان بشر، آشکار می‌شد. چرا؟ زیرا اگر به واقع آشکار می‌شد که او خود خدا است که در جسم انسانی آشکار شده و برای چه کاری آمده، محال بود تا شیطان در صدد وسوسه کردن قوم، برای کشته شدن او برآید. شیطان در این خصوص اشتباه کرد و نفهمید که او خود خدا است. او به خاطر حکمت فاسد شده خود، خداوند را شناخت. در بیابان سعی کرد او را بشناسد، اما نفهمید. دقیقاً شاگردانش امروز نیز در کلیساهای تثلیثی، سعی می‌کنند خداوند را به گونه‌ای غیر از آن چه هست معرفی کنند، طبقه و حیطه آنان در همین حد است؛ از نخوت حکمت فاسد شده خود نمی‌توانند بفهمند خداوند عیسی مسیح کیست. این گونه تفکر را از معلّم و استاد خود آموخته‌اند.

آنان نمی‌توانند این را درک کنند. این کلام در عین سادگی تمام، اما یک راز در طبقه بندی سری است، این راز محرمانه و یا خیلی محرمانه که بسیاری به آن دسترسی داشته باشند، نیست. نخیر! بلکه سری است. درکش فقط برای فرزندان آسان و ساده است؛ فهمش فقط به آنان عطا شده. این راز برای برگزیدگان و ابنای ملکوت است. دیگران این

را نخواهند فهمید، مهم نیست یهودی باشند یا ایماندار به مسیح یا از امتهای دیگر، اگر در طبقه و حیطة خدا قرار نداشته باشند، این سرِ برایشان آشکار نخواهد شد. برای قرار گرفتن در طبقه بالای خداوندی تنها می‌بایست از حکمت آسمانی به واسطه روح القدس پر بود.

«در خدایی که همه چیز را به وسیله عیسی مسیح آفرید.» خدا همه چیز را به وسیله عیسی مسیح آفرید. عیسی در حین خلقت، دستان خدا بود، نفخه دهان خدا بود، کلمه خدا بود، و این همه خود خدا بود. همه در همه و در کل، یکی است. خداوند عیسی مسیح.

شهادت نویسنده عبرانیان:

نویسنده نامه عبرانیان که به طور واضح مشخص نیست که چه کسی می‌باشد و در خصوص نویسنده او نظرات متفاوتی است (اما آشکار است که این نامه به قوت و حکمت روح خدا نوشته شده) در خطاب به ایمانداران یهودی تبار عبرانیان، با استناد به عهد عتیق و از زبان خداوند در حق خداوند عیسی مسیح است که او را با واژه خدا (که خاص الوهیم است) خطاب می‌کند.

«اما در حق پسر می‌گوید: ای خدا، تخت تو تا ابدالآباد است و عصای ملکوت تو عصای راستی است» (عبرانیان ۱ : ۸).

این نامه دارای مفاهیم بسیار غنی و ارزشمندی است که در جایگاه خاص خود، حتماً لازم و شایسته بررسی و تفکر در آن می‌باشد. ولی در این مجال، نویسنده عبرانیان در باب آخر با جمله‌ای بسیار پر مفهوم، خداوند عیسی مسیح را در هر سه جایگاه او در

ازل، در جهان هستی، و در ابدیت یکی معرفی می‌کند و مورد تکریم قرار می‌دهد: «^۸عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابدالآباد همان است» (عبرانیان ۱۳ : ۸).

علاوه بر نبوت‌های عهد عتیق، سرتاسر عهد جدید پر است از شهاداتی که به ذات الهی خداوند عیسی مسیح اشاره دارد. هدف، بیان و توضیح تمام آنها نیست، بلکه فقط به اندازه‌ای گفته شد، تا هر فرد ایماندار مسیحی یقین حاصل کند که او خداوند خدا می‌باشد. آمین.

نام پر جلال:

علاوه بر ذات الوهی خداوند عیسی مسیح، نام او (عیسی) نیز بسیار عجیب و پر جلال است. نام عیسی تنها نامی است در تمام عالم هستی که وقتی صوت گردد، به همان قدر که حضور دارد، پر از قدرت و اعتبار است. عجایب و شکوه این نام بسیار است که در این مجال قصد داریم به این مهم بپردازیم.

اشعیای نبی از خیلی پیش تر اعلام داشته بود که نام او عجیب است! «زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد» (اشعیای ۹: ۶).

نامهای بسیاری در دنیا وجود دارد اما در هیچ یک از آنها حتی ذره‌ای چنین شکوه و قدرتی وجود ندارد، تنها یک اسم هستند برای شناختن. حتی صفات بسیاری در دنیا وجود دارد، اما حتی در بیان آن صفات نیز هیچ شکوه و قدرتی وجود ندارد و فقط برای شناختن است؛ مثلاً اگر دقت کنید، صفت "خدا" که بزرگ‌ترین صفات در دنیا است را بسیاری بر اجسام و اشخاص و ... نهاده‌اند، و بسیاری از مردم سراسر دنیا به دلایل مختلف، عنوان خدا را صدا می‌زنند ولی هرگز از این صفت "خدا" هیچ شکوه و قدرتی خارج نمی‌گردد و صرفاً برای شناختن است؛ اما وقتی تنها نام خاص او را در هر زمان و شرایطی صدا بزنید، جلال و قدرت او آشکار می‌گردد.

در ادامه به بعضی از قوتها و شکوه نام پر جلال خداوند عیسی مسیح (یعنی نام عیسی) می‌پردازیم.

نجات در نام خداوند عیسی مسیح:

پطرس رسول به هنگام محاکمه در برابر رئیس کهنه و رؤسا و مشایخ قوم، از روح القدس پر شده و با قوتی که روح القدس به او داده بود، اعلام نمود: «^{۱۲} و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال رسولان ۴ : ۱۲).

خداوند عیسی مسیح، برّۀ قربانی از سوی خدا که برای گناهان تمام بشر کشته شد، به واسطۀ مرگ و قیام خود از مردگان، همه دنیا را از اسارت شیطان و عاقبت مرگ رهایی و نجات داد. او تنها نجات دهنده عالم است چنان که از پیش نیز تمام کتب به این اخبار نموده و شهادت داده‌اند.

شرط دریافت این نجات عظیم و عجیب چیست؟ آیا در اعمال انسان گونه؟ آیا در مهربانی و نیکویی؟ و یا در داشتن یک زندگی در آرامش؟

خیر! پولس رسول شرط پذیرفته شدن ایمان واقعی و دریافت نجات را بر روی دو اصل اولیّه اعلام می‌دارد: «^۹ زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت.^{۱۰} چون که به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان اعتراف می‌شود به جهت نجات.^{۱۱} و کتاب می‌گوید هر که به او ایمان آورد خجل نخواهد شد.^{۱۲} زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست که همان خداوند، خداوند همه است و دولت‌مند است برای همه که نام او را می‌خوانند.^{۱۳} زیرا هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت» (رومیان ۱۰ : ۹ - ۱۳).

شرط نجات: اول، به زبان اعتراف کردن به نام عیسی مسیح. و دوم، ایمان آوردن حقیقی در دل به او که مرد و زنده شد. و در پایان صریح می‌گوید: «زیرا هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت.» و تنها در ایمان و پذیرفتن عیسی مسیح به عنوان منجی است که هر شخص نجات می‌یابد و بس.

آمزش گناهان در نام خداوند عیسی مسیح:

پطرس در روز پنطیکاست، پس از تعمید و پر شدن از روح القدس، به قوت روح، دهان خود را گشود و به تمام مردم یهود دیندار حاضر از طوایف مختلف، که موعظه او را در خصوص خداوند عیسی مسیح شنیده و نادم و دلریش شده بودند و جویای راهی برای توبه و آمزش گناهانشان بودند، ندا در داد و گفت که می‌بایست در نام عیسی مسیح به جهت آمزش گناهان تعمید گیرند.

«^{۳۸} پطرس بدیشان گفت: توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت» (اعمال رسولان ۲: ۳۸).

شفا در نام خداوند عیسی مسیح:

یکی از عطایای خاص و عجیب خداوند "شفاها" است. در ایمان مسیحی، خداوند طبیب اعظمی است که تمام دردها و بیماریها را با قوت آسمانی خود شفا می‌دهد. برای دریافت هر شفایی، فقط مانند عمل نجات دو چیز لازم است: اول، به زبان درخواست شفا نمودن به نام قدوس عیسی مسیح. و دوم، ایمان آوردن حقیقی در دل به این که خداوند عیسی مسیح او را شفا خواهد داد.

پطرس در مواجهه با یک مرد لنگ مادرزاد که هر روزه در ورودی هیکل می‌نشست و گدایی می‌کرد، دست او را گرفت و در نام خداوند عیسی مسیح به جهت شفای او ندا داد: «آنگاه پطرس گفت: مرا طلا و نقره نیست، اما آن چه دارم به تو می‌دهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!^۷ و دست راستش را گرفته، او را برخیزانید که در ساعت پایها

و ساقهای او قوّت گرفت^۸ و برجسته، بایستاد و خرامید و با ایشان خرامان و جَست و خیزکنان و خدا را حمد گویان داخل هیكل شد.»

«و جمیع قوم او را خرامان و خدا را تسبیح خوانان دیدند.^{۱۰} و چون او را شناختند که همان است که به در جمیل هیكل به جهت صدقه می نشست، به سبب این امر که بر او واقع شد، متعجب و متحیر گردیدند.^{۱۱} و چون آن لنگِ شفا یافته به پطرس و یوحنا متمسک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مسمی است، حیرت زده به شتاب گرد ایشان جمع شدند.»

سپس پطرس خطاب به قوم ادامه داد: «^{۱۲}آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان جماعت خطاب کرد که ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجب دارید و چرا بر ما چشم دوخته اید که گویا به قوّت و تقوای خود این شخص را خرامان ساختیم؟^{۱۳} خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بنده خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور پیلاطس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رهانیدنش داد.^{۱۴} اما شما آن قدّوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خونریز به شما بخشیده شود.^{۱۵} و رئیس حیات را کشتید که خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر او هستیم.^{۱۶} و به سبب ایمان به اسم او، اسم او این شخص را که می بینید و می شناسید قوّت بخشیده است. بلی آن ایمانی که به وسیله او است، این کس را پیش روی همه شما این صحت کامل داده است» (رسولان ۳: ۶ - ۱۶).

در فردای آن روز «^{۱۷}بامدادان رؤسا و مشایخ و کاتبان ایشان در اورشلیم فراهم آمدند،^{۱۸} با حنای رئیس کهنه و قیافا و یوحنا و اسکندر و همه کسانی که از قبیلۀ رئیس کهنه بودند.^{۱۹} و ایشان را در میان بداشتند و از ایشان پرسیدند که شما به کدام قوّت و به چه نام این کار را کرده اید؟^{۲۰} آنگاه پطرس از روح القدس پر شده، بدیشان گفت: ای رؤسای قوم و مشایخ اسرائیل،^{۲۱} اگر امروز از ما باز پرس می شود درباره احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحت یافته است،^{۲۲} جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم

باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است» (اعمال رسولان ۴ : ۵ - ۱۰).

اخراج روح در نام خداوند عیسی مسیح:

به علت سلطنت شیطان بر بشر گناهکار، لشکریان او یعنی روحهای شریر پیوسته در صدد آزار و کنترل انسانها هستند. در همین راستا یکی دیگر از عطایای ضروری برای رهایی انسان از این همه فشار و شرارتهای متعاقب آن، اخراج و بیرون افکندن روحهای شریری است.

این روحهای پر از شرارت، به هیچ وجه افراد گرفتار در دستان خود را رها نمی‌کنند، به هیچ طریقی نمی‌توان آنان را بیرون انداخت و یا به اطاعت کشاند. مگر فقط به نام قدّوس خداوند عیسی مسیح و از زبانی مسح شده برای این منظور بشنوند.

پولس رسول نیز در مواجهه با دختری که روح فالگیری داشت، به نام عیسی مسیح به آن روح فرمان داد و آن روح از دختر خارج شد: «^{۱۶} و واقع شد که چون ما به محل نماز می‌رفتیم، کنیزی که روح تَفَال داشت و از غیبگویی منافع بسیار برای آقایان خود پیدا می‌نمود، به ما برخورد.^{۱۷} و از عقب پولس و ما آمده، ندا کرده، می‌گفت که این مردمان خدّام خدای تعالی می‌باشند که شما را از طریق نجات اعلام می‌نمایند.^{۱۸} و چون این کار را روزهای بسیار می‌کرد، پولس دلتنگ شده، برگشت و به روح گفت: تو را می‌فرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا. که در ساعت از او بیرون شد» (اعمال رسولان ۱۶ : ۱۶ - ۱۸).

حضور خداوند در جایی که نام او برده شود:

بسیاری در دنیا خدا خدا می‌کنند و او را با نامهای زیبا و صفات بزرگ و پر معنی، و حتی در کمال احترام می‌خوانند، اما هرگز حضور خداوند را احساس نمی‌کنند! خداوند عیسی مسیح برای افرادی که خواستار حضور او در میان خود هستند، یک راهکار بسیار ساده و عجیب و زیبا گذاشته و چنین تعلیم می‌دهد: «^{۲۰} زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آن جا در میان ایشان حاضرم» (متی ۱۸ : ۲۰).

متأسفانه زیاد شنیدم که از این آیه یک برداشت کاملاً غلط کردند و برای آن تفسیر و فلسفه‌ای زمینی ساختند! در اکثر کلیساها با استناد به این آیه چنین تعلیم می‌دهند "که هر کجا دو یا چند ایماندار باشد، آن جا کلیسا است! چون خداوند حضور دارد." به حسب چنین تعلیمی هرگاه دو سه نفر در خانه‌ای جمع می‌شوند، چنین می‌پندارند که تبدیل به یک کلیسا شده‌اند!

اوه! کی خداوند چنین گفت؟ این یک انحراف است. او فقط گفت: در میان ایشان حاضرم. مگر هر کجا خداوند باشد آن جا کلیسا است؟ خداوند در نزد اقوام و اشخاص دیگر نیز حاضر می‌شود، آیا آنان نیز کلیسا هستند؟ این یک تعلیم غلط است.

کلیسا باید دارای شرایط خاصی باشد؛ ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین شرایط کلیسا، حضور یک شبان مسح شده در رهبری کلیسا است؛ و نیز کلیسا باید توسط یک رسول مسح شده خدا بنیاد نهاده شده باشد. علاوه بر اینها شرایط بسیار دیگری لازم است، از جمله این که کلیسا باید دارای خادمینی باشد و خادمین آن را خداوند تأیید کند.

دیگر این که حسب آموزه‌های کتاب مقدس، حد نصاب افراد دینداری که لازم است تا کلیسایی تشکیل شود، دوازده تن است. دوازده عدد سنگهای مذبح خداوند است که نماد دوازده سبط قوم اسرائیل و دوازده رسول خداوند عیسی مسیح است؛ تا دوازده سنگ برقرار نمی‌شد آن مذبح، مذبح خداوند نبود، به همین قسم تا دوازده نفر زیر نام

خداوند عیسی مسیح جمع نشوند، آن جمع کلیسای خداوند نخواهد بود، حتی با یک نفر کمتر. همان گونه که یهودا افتاد و لازم بود تا متیاس به جای او بنشیند تا کلیسای اولیه شکل گیرد، امروز نیز صادق است. خارج از این، هر کلیسایی کاذب و دروغین است. علاوه بر اینها شرایط دیگری نیز لازم است، که چون منظور این کتاب پرداختن به کلیسا نیست به آن نمی‌پردازیم.

اجابت دعا در نام خداوند عیسی مسیح:

همیشه در نزد تمام ادیان و آیینها، به نسبت درک آنان از مقوله دعا، در میان آنان دعا به اشکال گوناگون رایج بوده و هست. هر تفکری برای ادعیه‌های خود تفسیر و توضیحی خاص به خود را دارد. ولی آن چه مسلم است همه با دعا نمودن آشنایی دارند.

اما خداوند زنده ما عیسی مسیح برای آن که دعاها به گوشش برسد و مستجاب گردد، راحت‌ترین طریق را پیش روی کلیسا گذاشته تا توجه خدا را به دعا‌های کلیسا جلب کند. اساساً این تنها راه رسیدن دعا به آسمان و دریافت اجابت آسمانی است.

خود خداوند عیسی مسیح به شاگردانش، موهبت نام قدّوسش را داد تا هر چه به نام او بطلبند برآورده گردد: «^{۲۳} و در آن روز چیزی از من سؤال نخواهید کرد. آمین آمین به شما می‌گویم که هر آن چه از پدر به اسم من طلب کنید، به شما عطا خواهد کرد.^{۲۴} تا کنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا بیابید و خوشی شما کامل گردد» (یوحنا ۱۶ : ۲۳ - ۲۴). دعای در ایمان و به نام خداوند عیسی مسیح مستجاب می‌گردد.

خدمت در نام خداوند عیسی مسیح:

با ظهور پسر یگانه خدا، خداوند عیسی مسیح، خدای پدر همه چیز را به پسر یگانه خود سپرد تا پس از او، همه او را به واسطه خداوند عیسی مسیح حرمت و تکریم نمایند: «زیرا که پدر پسر را دوست می‌دارد و هر آن چه خود می‌کند بدو می‌نماید و اعمال بزرگ‌تر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب نمایید.^{۲۱} زیرا همچنان که پدر مردگان را بر می‌خیزاند و زنده می‌کند، همچنین پسر نیز هر که را می‌خواهد زنده می‌کند.^{۲۲} زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.^{۲۳} تا آن که همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است» (یوحنا ۵ : ۲۰ - ۲۳).

لذا پایه و مبنای هر خدمتی در مسیحیت و کلیسا، فقط در نام خداوند عیسی مسیح است. اساس و بنیادی که رسولان خداوند در کلیسا تعیین می‌گردند و به آن شهادت می‌دهند اعتلای نام خداوند عیسی مسیح است، چنان که خود خداوند در خصوص پولس رسول می‌گوید: «^{۱۵} خداوند وی را گفت: برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امتها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد» (اعمال رسولان ۹ : ۱۵).

هر مبشری در کلیسا، پایه بشارت او فقط در نام خداوند عیسی مسیح است: «^{۱۲} لیکن چون به بشارت فیلیپس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح می‌داد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند» (اعمال رسولان ۸ : ۱۲).

علاوه بر رسولان و مبشرین، واعظین نیز قرار دارند، که این سه خدمت به طور کاملاً خاص در خدمتگزاری به خود خداوند عیسی مسیح است که تعیین می‌گردند. این خدمتها در ارتباط و شهادت دادن برای بنیاد، بشارت و یادآوری فیض خداوند در نام

خداوند عیسی مسیح است: «^{۲۸} و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت می کرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه می نمود» (اعمال رسولان ۹ : ۲۸).

حکم در نام خداوند عیسی مسیح:

بالاترین و آخرین مرجع، داوری است. اعتبار یک داوری و حکمش در سایه بالای سر آن است. داوری از آن خداوند است. لذا رسولان خداوند عیسی مسیح نیز هرگاه حکمی صادر می کردند، آن را با نام او مَهر می نمودند، مانند دعاها که در نام خداوند عیسی مسیح مَهر و به آسمان خدا می رسد.

پولس نیز هرگاه حکمی می کرد در نام خداوند عیسی مسیح بود: «وَلِي اِي برادران، شما را به نام خداوند خود عیسی مسیح حکم می کنیم که از هر برادری که بی نظم رفتار می کند و نه بر حسب آن قانونی که از ما یافته اید، اجتناب نمایید» (دوم تسالونیکیان ۳ : ۶).

«زیرا که من هر چند در جسم غایبم، اما در روح حاضرم؛ و الآن چون حاضر، حکم کردم در حق کسی که این را چنین کرده است.^۴ به نام خداوند ما عیسی مسیح، هنگامی که شما با روح من با قوت خداوند ما عیسی مسیح جمع شوید،^۵ که چنین شخص به شیطان سپرده شود به جهت هلاکت جسم تا روح در روز خداوند عیسی نجات یابد» (اول قرنطیان ۵ : ۳ - ۵)

حتی حکم عقد پیوند ازدواج نیز می بایست در نام خداوند عیسی مسیح منعقد گردد تا در حضور خدا پذیرفته شود.

تعمید در نام خداوند عیسی مسیح:

تعمید یکی از رسومهایی است که از زمان قوم اسرائیل و تا به مسیحیت، همیشه حائز اهمیت و مبنای آغاز یک جریان نو بوده است. امروزه بر سر چگونگی تعمید و خصوصاً نامی که در آن باید تعمید گرفت جدالهای بسیاری است. اکنون به همین ذکر بسنده می‌کنیم که از زمان آغاز و تشکیل کلیسا تا بعد از آن تمام شاگردان و رسولان خداوند، همه در نام عیسی مسیح تعمید می‌دادند و هیچ تعمیدی در نام دیگری نبوده.

پطرس در آغاز کلیسا به وضوح و آشکار در لحظه‌ای که از روح‌القدس پر بود گفت: «^{۳۸} پطرس بدیشان گفت: توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح‌القدس را خواهید یافت» (اعمال رسولان ۲ : ۳۸).

انجام هر عملی در نام خداوند عیسی مسیح:

پولس رسول برای نشان دادن عظمت و قوّت نام خداوند عیسی مسیح در یک جمله کامل و جامع سفارش می‌کند که: «^{۱۷} و آن چه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را به وسیله او شکر کنید» (کولسیان ۳ : ۱۷).

پیش از او مرقس نیز در انجیل خود، سخنانی از زبان خداوند عیسی مسیح نوشته که عظمت و شکوه و جلال نام عجیب خداوند را به رخ می‌کشد: «^{۱۵} پس بدیشان گفت: در تمام عالم بروید و جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنید.^{۱۶} هر که ایمان آورده، تعمید یابد، نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد.^{۱۷} و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند^{۱۸} و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند، ضرری بدیشان نرساند و هرگاه دستها بر مریضان گذارند، شفا خواهند یافت» (مرقس ۱۶ : ۱۵ - ۱۸).

در این سخنان ما به طور خاص خدمت واعظ، نجات، تعمیر، اخراج دیوها، سخن به زبانهای بیگانه، معجزات و شفاهای را می بینیم که خداوند خواسته همه در نام او انجام شود. این آن جایی است که خداوند اجازه و دستور داده تا هر عملی صرفاً فقط در نام او (عیسی مسیح) انجام گیرد.

قابل توجه متحرّفين از راستی کلام، که واژه کفر آمیز تثلیث را به مسیحیت داخل نمودند و کلیساهای را از اطاعت راستی کلام خدا منحرف ساختند؛ آنانی که خدایان چندگانه یونان باستان را برداشتند و نام یکی از خدایان آنان را با روح القدس عوض کردند و شرک را به خورد کلیساهای دادند. سرمه بر چشمان خود بکشند و یک بار هم که شده کتاب مقدس را باز کنند تا به نیکویی ببینند که، خود خدای پدر و خداوند عیسی مسیح و شاگردان و رسولانش، که شاهدان زنده زمان بودند، همه هر عملی را در نام خداوند عیسی مسیح انجام می دادند.

قابل توجه گمراهان در میان فرقه‌ها و اعتقادات تثلیثی، اگر به هر چیزی غیر از نام عیسی مسیح ایمان و تمسک داشته باشید، بدانید که از کلیسای خداوند عیسی مسیح خارج هستید و در کلیسای شیطان حضور دارید. هوشیار باشید که در آن کلیساهای نه این که عروس مسیح یافت نمی شود، بلکه حتی یک باکره نادان نیز در آن میان نخواهد بود، زیرا تمام باکره‌ها چه دانا و چه نادان در نام خداوند عیسی مسیح زیست می کنند. این کلام کتاب مقدس است.

برخی خصوصیات خداوند عیسی مسیح:

خداوند عیسی مسیح نیز دارای خصوصیات منحصر به خود است. همان گونه که در جلد اول به خصوصیات خدا پرداختیم، علاوه بر آنها در عهد جدید نیز می بینیم عیسی خداوند نیز از بعضی چیزها ابراز خشنودی می کند و بعضی چیزها را اصلاً نمی پسندد و حتی بسیار قاطع از خود طرد می کند.

در این جا نیز، آن چه خداوند دوست دارد را به عهده حق طلبان و شاگردان کلام خداوند می گذارم، تا در کلام تحقیق و تفحص کنند و دریابند که چیست؛ و از آن چه خداوند نمی پسندد و طرد می کند موارد بسیار مهم و خطرناک را که می تواند شخص را از رسیدن به ملکوت خداوند باز دارد مورد بررسی قرار خواهیم داد.

اما پیش از این لازم است تا مختصری در خصوص محبت و خشم خداوند عیسی مسیح روشن سازی گردد.

محبت و خشم:

همیشه در کلیسا با افرادی مواجه می شوید که خدای در عهد عتیق را با خداوند عیسی مسیح در عهد جدید به مقایسه می گذارند، و خدا را در عهد عتیق بسیار خشن و بی رحم، که هر کسی بر ضد کلام او رفتار می کرد فوراً او را هلاک می کرده، و خداوند عیسی مسیح را فردی بسیار مهربان و دلسوز که همیشه پر از محبت و بخشش است، یاد می کنند.

این توهم تفاوت، معمولاً همیشه برای نوایمانان به وجود می آید؛ لذا قصد آن داریم با نگاهی معکوس به این فرضیه، بطلان این نگرش را اثبات نماییم. چرا که محبت و خشم

خدا همیشه بوده و هست و خواهد بود، و باید دید که هر شخص از کدام زاویه به آن می‌نگرد.

آیا واقعاً خدا در عهد عتیق بسیار خشن و بی‌رحم بود؟ وقتی می‌گوییم خدای عهد عتیق، منظور یهوه الوهیم است؛ این همان خدای پدر است؛ همانی است که خداوند عیسی مسیح در خطاب به جایگاه او، او را پدر می‌خوانده و به شاگردانش تعلیم داده تا در دعا‌های خود او را پدر بخوانند.

خداوند عیسی مسیح در وصف خدا، به بزرگ‌ترین خصوصیت او اشاره داشته و چنین می‌گوید: «^{۱۶} زیرا خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا ۳ : ۱۶). وقتی می‌گویند جهان، یعنی تمام عالم هستی، لذا محبت تمام عالم هستی، بزرگ‌ترین و استثنایی‌ترین محبتی است که می‌توان تصوّرش را کرد. خداوند می‌گوید: «این قدر محبت نمود» این انتها و پایان همه جانبه محبتی است که می‌توان تصوّرش را کرد؛ او پسر یگانه‌اش را؛ وجود مقدّسش را در راه بشری گناهکار داد. آیا محبتی از این بیشتر وجود دارد؟ «^{۱۳} کسی محبت بزرگ‌تر از این ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد» (یوحنا ۱۵ : ۱۳).

یوحنا رسول با ایمان تمام به این شهادت می‌دهد: «^{۱۶} و ما دانسته و باور کرده ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی» (اوّل یوحنا ۴ : ۱۶).

یک مسیحی محال ممکن است که محبت خدا را نفهمیده باشد، زیرا محبت در مسیحیان فقط به واسطه خدا در آنان جریان می‌یابد. اگر کسی محبت در خود نداشته باشد و خدا را در محبت نبیند، یقیناً خدا در او نیست. یوحنا به این نیز شهادت می‌دهد:

«^۸و کسی که محبت نمی‌نماید، خدا را نمی‌شناسد زیرا خدا محبت است» (اول یوحنا ۴ : ۸).

درباره محبت خدا در عهد جدید بسیار صحبت شده. وقتی خود خداوند و رسولان و شاگردانش به ذات و وجود پر از محبت خدا اعتراف دارند، این کدام صدا است که خدا را به بی‌محبتی متهم می‌کند؟! اما چون نوک حمله به خدا در عهد عتیق است، برای تفهیم حقیقت وجودی خدا، نگاهی گذرا به محبت‌های خدا در عهد عتیق خواهیم انداخت.

به راستی چه لزومی داشت که خدا اقدام به خلقت نماید و انسان را به شباهت خود پدید آورد؟ و زمین را با تمام زیبایی و جلالش بیافریند و اقتدار و حکومت آن را به آدم بسپارد؟ آیا این چیزی غیر از محبت عظیم خدا است؟ آدم این محبت را از دست داد، اما چرا؟ آیا خدا از او گرفت یا خود آدم محبت خدا را پس زد و وسوسه و بخشش شیطان را پذیرفت؟ این آدم بود که محبت خدا را خوار شمرد و جهان را زیر لعنت برد، مقصر او بود.

این نسل آدم هرگز قدردان محبت خدا نخواهند بود، زیرا پدر آنها آدم، کلام خدا را بی‌حرمت نمود. آدم وقتی خطایش آشکار شد توبه و ابراز پشیمانی نکرد بلکه گناه خود را به گردن دیگری (حوّا) نهاد. فرزندان او دقیقاً مانند پدر خود سعی می‌کنند گناه را به گردن دیگری بیاورند، همان گونه که آدم نیز وقتی اولین گناه را در عدن کرد، زن را متهم نمود: «^{۱۲}آدم گفت: این زنی که قرین من ساختم، وی از میوه درخت به من داد که خوردم» (پیدایش ۳ : ۱۲).

بشرِ امروزی، فرزندان همین آدم هستند که برای شرارت‌های خود، دیگران را مقصر می‌کنند. لذا خدا از پیش به ابراهیم وعده نسل و ذریتی نو مانند ستارگان آسمان را داده بود، که نه از نسل آدم بلکه از نسل خدا خواهند بود؛ با وجود تمام سرکشیهای نسل آدم تا به امروز، اما همچنان محبت خدا با این نسل است. هنوز با وجود نافرمانیهای بشر، او

آفتاب و باران خود را بر همگان یکسان می‌تاباند. هنوز از طریق زمین و درختان و نباتات به بشر خوراک می‌رساند. هنوز زمین را با تمام نعمات و برکاتش برای بشر مهیا نکرده می‌دارد. هنوز بر همگان فرصت توبه و بازگشت را باز گذاشته. و ... محبت‌های بسیار دیگر. او حتی پسر یگانه خود را برای این منظور دریغ نداشت.

سرتاسر کتاب مقدس آن قدر مطالب ارزشمند برای استناد کردن دارد که واقعاً نمی‌توان همه را در این جا آورد، یا گلچینی از آنها برداشت، لذا فقط به چند موضوع کوچک که برای همگان آشنا و برجسته است اشاره می‌کنم.

آیا تا کنون در بیابان گرم و سوزان بوده‌اید؟ آیا تا کنون آفتابی که می‌تواند پوست سرتان را بسوزاند حس کرده‌اید؟ آیا از شدت سرمای طاقت فرسا به خود لرزیده‌اید؟ سرمایی که خون را در رگهای انسان منجمد می‌کند. خدا، روزها در بیابان برای گرمای سوزان و طاقت فرسا، خودش را چون ستونی از ابر بر بالای سر قوم قرار داد تا سایه‌ای برای آنان و نسیم خنکی برای تحمل و عذاب نکشیدن آنان باشد و در شب نیز مانند ستونی از آتش بر بالای سر آنان قرار گرفت تا هم گرمی بخش آنان در سرمای سوزناک شب باشد و هم مشعل و روشنایی برای دیدگان آنان. این خدای عهد عتیق است.

«^{۲۱} و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر می‌رفت تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنایی بخشد، و روز و شب راه روند.^{۲۲} و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم برداشت» (خروج ۱۳ : ۲۱ - ۲۲).

اشعیای نبی نیز در ستایش خدا می‌گوید: «^۴ چون که برای فقیران قلعه و به جهت مسکینان در حین تنگی ایشان قلعه بودی و ملجا از طوفان و سایه از گرمی، هنگامی که نفخه ستمکاران مثل طوفان بر دیوار می‌بود» (اشعیا ۲۵ : ۴).

مثلی است که می‌گوید "لنگه کفش در بیابان غنیمت است." آن قدر بیابان فقیر و بینوا است که هیچ چیز در آن یافت نمی‌شود، لذا هر چیز ناقص و بی‌ارزشی در آن ارزش

می‌یابد. خصوصاً طعام و خوراک و به ویژه آب. خدا در سرتاسر مدت حضور قوم در بیابان هر روزه از آسمان برای قوم من (خوراک آسمانی) می‌فرستاد: «^{۳۵} و بنی اسرائیل مدت چهل سال من را می‌خوردند تا به زمین آباد رسیدند یعنی تا به سر حد زمین کنعان داخل شدند، خوراک ایشان من بود» (خروج ۱۶ : ۳۵).

و همچنین در زمین از عقب ایشان صخره‌ای را روان گردانید تا از میان آن به قوم آب بنوشاند: «^{۳۶} خداوند به موسی گفت: پیش روی قوم برو، و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار، و عصای خود را که بدان نهر را زدی به دست خود گرفته، برو. همانا من در آن جا پیش روی تو بر آن صخره‌ای که در حوریب است، می‌ایستم، و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید و قوم بنوشند. پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد» (خروج ۱۷ : ۵ - ۶).

خدا حتی پس از سرکشیهای بسیار قوم، این برکات را از آنان نگرفت، و حتی وقتی که قوم نخواستند وارد وعده خدا شوند و ترجیح دادند در بیابان بمانند، خدا در مدت چهل سالی که آنان در بیابان بودند، اجازه نداد حتی لباسهای آنان مندرس و پاره شود: «^{۳۷} در این چهل سال لباس تو در برت مندرس نشد و پای تو آماس نکرد» (تثنیه ۸ : ۴). این خدای عهد عتیق است.

می‌گویند این همه فقط برای قوم او بود، خیر، این طور نیست! او برای امت‌های دیگر نیز دلسوز و مهربان بود. در کتاب یونس محبت و مهربانی خاص خدا برای مردم نینوا کاملاً مشهود است. خدا به خاطر فروتنی پادشاه و مردم نینوا از فرستادن عذاب بر آنان درگذشت. وقتی یونس این را دید شدیداً عصبانی شد: «^{۳۸} و نزد خداوند دعا نموده، گفت: آه ای خداوند، آیا این سخن من نبود، حینی که در ولایت خود بودم. و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم زیرا می‌دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می‌شوی» (یونس ۴ : ۲)؟ نکته جالب این است که

یونس قبل از رساندن پیغام خدا به مردم نینوا می دانست که خدا کثیر احسان و بخشنده است و از غضب خود برخواهد گشت.

اما صحنه زیباتر، برخورد مهربانانه خدا و گفتگوی او با یونس است، تا به او بفهماند که چه قدر به بندگان خود اشتیاق دارد حتی وقتی که در گمراهی هستند: «آ خداوند گفت: آیا صواب است که خشمناک شوی؟^۵ و یونس از شهر بیرون رفته، به طرف شرقی شهر نشست و در آن جا سایبانی برای خود ساخته زیر سایه اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد.^۶ و یهوه خدا کدویی رویناید و آن را بالای یونس نمو داد تا بر سر وی سایه افکنده، او را از حزنش آسایش دهد و یونس از کدو بی نهایت شادمان شد.^۷ اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو را زد و خشک شد.^۸ و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که بی تاب شده، برای خود مسألت نمود که بمیرد و گفت: مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.^۹ خدا به یونس جواب داد: آیا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟ او گفت: صواب است که تا به مرگ غضبناک شوم.^{۱۰} خداوند گفت: دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمو ندادی که در یک شب به وجود آمد و در یک شب ضایع گردید.^{۱۱} و آیا دل من به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می باشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار» (یونس ۴ : ۴ - ۱۱)؟ چه محبت عظیمی!

اگر در عهد عتیق ذره ای از خشم خدا می بینید، هزاران بار بیشتر در خصوص محبت استثنایی او ذکر شده. او اگر بر دشمنانش یک بار غضب نماید، در عوض چه بسیار بر دوستدارانش پیوسته رحمت خواهد کرد. فقط کافی است از زاویه دید دوستدارانش بنگرید تا برایتان آشکار شود. او در خصوص دشمنان و دوستانش می گوید: «... من که یهوه، خدای تو می باشم، خدای غیور هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم

و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می‌گیرم. و تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت می‌کنم» (خروج ۲۰: ۵ - ۶).

معمولاً آنانی که مورد غضب قرار می‌گیرند، همیشه معترض و شاکی هستند. چرا یک فرد نباید جزو دوستداران خدا باشد تا مستوجب رحمت خدا تا هزار پشت برای خود باشد؟ فقط کافی است سمت خود را تغییر دهید تا به جای خدای جبار و سختگیر، خدایی پر از محبت و صمیمی را ببینید.

خدا تغییرناپذیر است. کتاب مقدس می‌گوید: «عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابدالابد همان است» (عبرانیان ۱۳: ۸). حال، در ادامه نظر شما را به عهد جدید در چند صحنه از زندگی خداوند عیسی مسیح جلب می‌کنم که در آن مسیح با چهره‌ای غیور و غضبناک و تند ظاهر شده است.

«^{۱۳} و چون عید فصَحِ یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت،^{۱۴} و در هیکل، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت.^{۱۵} پس تازیانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و گاوان را، و نقود صرافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت،^{۱۶} و به کبوتر فروشان گفت: اینجا را از این جا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید» (یوحنا ۲: ۱۳ - ۱۶). خداوند عیسی را تازیانه به دست تصوّر کنید که در حال زدن است! او را در حال بهم ریختن اسباب دیگران و در حال فریاد زدن تصوّر کنید! این همان خداوند عیسی مسیح پر از محبت است.

بی‌اعتنائی خداوند عیسی مسیح را نسبت به زن کنعانی که در متی باب ۱۵ مکتوب شده است را بخوانید، خصوصاً در آیه ۲۶: «^{۲۶} در جواب گفت که، نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.»

و نیز خشم و تندی زبان خداوند عیسی مسیح در مواجهه با کاتبان و فریسیان را که در متی باب ۲۳ مکتوب است، به یاد بیاورید، خصوصاً در آیه ۳۳: «^{۳۳} ای ماران و

افعی زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟» خداوند عیسی مسیح بارها شاگردان و کاتبان و فریسیان و ... را مورد سرزنش قرار داده که در اناجیل مکتوب شده است.

ذکر این موضوعات فقط به آن جهت بود که وقتی در عهد جدید هزاران محبت و رحمت خداوند را می بینید، بدانید که بعضی از مواقع او نیز بسیار خشمگین می شده، درست مانند خدای عهد عتیق زیرا او همان است و تغییر نمی کند. بدانید اگر در عهد عتیق، خدا بارها گروه و قومی را هلاک کرده، بسیار هولناک تر خداوند عیسی مسیح در انتهای زمان تمام جهان را هلاک خواهد کرد: «^{۱۶} و به کوهها و صخرهها می گویند که بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تخت نشین و از غضب بره^{۱۷}؛ زیرا روز عظیم غضب او رسیده است و کیست که می تواند ایستاد» (مکاشفه ۶ : ۱۶ - ۱۷)؟ همین خداوند عزیز ما عیسی مسیح.

خدا محبت است. از دیروز و امروز و تا ابدالآباد همین گونه است. اما به وقتش بسیار غیور و غضبناک و هولناک خواهد بود. شخص حکیم و عاقل در پشت خدا می ایستد نه در برابر او. حکیم است آن که با خدا دوستی نماید و جاهل است هر که با او حریف گردد. از راستی کلام منحرف نشوید، تمام حقایق در کلام خدا هویدا است. خدا هست آن چه هست، نه آن که بشر بگوید که کیست!

بی حرمت کنندگان پدر:

خداوند عیسی مسیح در تمام طول زندگی خود در زمین کاملاً مطیع اراده پدر بود. او هرگز عملی خارج از اراده پدر آسمانی را به انجام نرساند. زندگی او در زمین یک نمونه کامل و بی نظیر از خواسته خدا بود. زندگی او تحقق کلام از پیش گفته شده خدا بود. او انتظار دارد تا همان فکری که در او بود در پیروان و شاگردانش باشد، امروزه هر

ایمانداری باید بکوشد تا زندگی خود را مطابق با زندگی شایسته و پسندیده پدر آسمانی بسازد.

شاید هنوز بعضیها خیال می‌کنند که چون به خداوند عیسی مسیح ایمان آوردند و او را پذیرفتند، نجات را دریافت کردند و اکنون می‌توانند مانند گذشته به همان زندگی خود ادامه دهند! این یک اشتباه محض است. زندگی گذشته متعلق به فرزندان آدم بود که با همه خوبی و بدیهای آن محکوم به فنا است؛ در مسیح هر فردی باید زندگی و تولد تازه‌ای بیابد تا از نسل خدا محسوب شود. دیگر نمی‌توان به گذشته رجوع کرد. رسوم و هر اعتقادی که در گذشته بود، باید از فکر و زندگی یک مسیحی پاک گردد. ذکر تنها نام "خداوند عیسی مسیح" شخص را نجات نمی‌دهد، بلکه می‌بایست زندگی او مطابق با کلام و اراده خدا باشد.

خود خداوند اکیداً در این خصوص هشدار می‌دهد: «^{۲۱} نه هر که مرا، خداوند خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد.^{۲۲} بسا در آن روز مرا خواهند گفت: خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر ساختیم؟^{۲۳} آنگاه به ایشان صریحاً خواهیم گفت که، هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید» (متی ۷: ۲۱ - ۲۳).

بله! حتی انجام معجزات و اخراج دیوها و نبوتها و ... هیچ ملاکی برای زندگی مسیحی و پذیرش در ملکوت نیست؛ اینها عطایای خداوند است، یعنی بخششهای او. او انتظار دارد تا هر ایمانداری زندگی‌اش را بر اساس خواست و اراده پدر آسمانی، آن گونه که کتب مقدس به ما می‌آموزد، شکل دهد.

لذا هوشیار باشید و لغزش نخورید، با جملات و تعالیم به ظاهر زیبا و فریبنده معلمین کاذب اغوا نگردید که "خداوند پر از محبت است و به این چیزها کاری ندارد و

همه را خواهد بخشید و با خود به آسمان خواهد برد. "فریب نخورید، خداوند در عین این که محبت است اما نافرمانی را تحمل نخواهد کرد، اگر تنها در یک کلمه از کلام خدا کسی خطا بورزد، خداوند او را رد خواهد کرد، هر چه قدر هم اگر کارهای بزرگی انجام داده باشد.

انکار کنندگان:

همیشه راحت‌ترین راه برای فرار از گرفتاری و سختی، انکار اصل موضوع می‌باشد. مردم دنیا دوست و منفعت طلب، که شدیداً دل به دنیا بسته‌اند و بیم جانشان را دارند، برای توجیه ضعفها و بی‌ایمانی خود، راهکارهایی مانند: تقیه (دین پوشی) و دروغ مصلحتی را باب ساختند و مجاز می‌دانند.

خداوند ما عیسی مسیح، به چنین اشخاصی صراحتاً هشدار می‌دهد: «پس هر که مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهیم کرد. اما هر که مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهیم نمود» (متی ۱۰: ۳۲ - ۳۳).

او هر کسی را که منکر او گردد، در آسمان انکار خواهد کرد. و هر کسی را که خداوند انکار کند، رنگ ملکوت آسمان را نخواهد دید، بلکه عاقبت او آتش ابدی و نیستی خواهد بود.

تاریخ کلیسا، با افتخار، پر است از شهادتی که به خاطر داشتن شهادت نام خداوند عیسی مسیح، به بدترین دردها و شکنجه‌ها تجربه شدند و جان خود را به خداوند تقدیم نمودند و تا کنون در خداوند خوابیده‌اند.

اگر کسی به مسیح ایمان آورده و هنوز به خانواده خود نگفته! اگر از ابراز مسیحی بودن به دوستان خود شرم و خجالت دارد! اگر می ترسد شهادت ایماندار شدن خود را در محل کار بدهد! اگر از اعتراف به حکومتی که بر ضد مسیحیت است، ترس دارد و انکار می کند! او مسیحی نیست. لایق بودن در کلیسا نیست. مسیح او را رد می کند، لذا کلیسا باید چنین اشخاصی را از جمع مقدّسان بیرون بیاورد.

می گوید "ولی من ایمان دارم" عجب! «^۹ تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می کنی! شیاطین نیز ایمان دارند و می لرزند» (یعقوب ۲ : ۱۹). به این گونه، ایمان تو فقط به اندازه ابلیس خواهد بود. چنین ایمانی محکوم به هلاکت است. ایمان باید به زبان جاری شود تا شخص حیات را دریافت کند: «^۹ زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت.^{۱۰} چون که به دل ایمان آورده می شود برای عدالت و به زبان اعتراف می شود به جهت نجات» (رومیان ۱۰ : ۹ - ۱۰).

کلیسا جای رشد و رسیدن به ایمان نیست. کلیساها بیدار شوند! کلیسا را از رجاسات پر نکنید! هر شخصی باید به یقین و اعتراف برسد تا بتواند وارد کلیسا (بدن خداوند) شود. کلیسا مکان پرستش و عبادت و تعلیم کلام خدا است، نه مکان دریافت ایمان.

برای ایمان آوردن، خداوند خدمت مبشری را تعیین فرمود تا مبشران در بیرون کلیسا، جانها را به ایمان خداوندان عیسی مسیح جذب کنند. وظیفه مبشرین در بیرون از کلیسا است. «^{۱۷} لهذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا» (رومیان ۱۰ : ۱۷). تا ایمان در شنیدن بشارت مژده انجیل شکل گیرد.

کسی که به مسیح اعتراف نمی کند، خداوند نیز او را تحمل نمی کند و رد می نماید. تمام.

دشمنی با اهل دنیا:

پولس رسول بسیار سفارش نموده که: «^{۱۴}زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟^{۱۵} و مسیح را با بلیعال چه مناسبت و مؤمن را با کافر چه نصیب است؟^{۱۶} و هیکل خدا را با بتها چه موافقت؟ زیرا شما هیکل خدای حی می‌باشید، چنان که خدا گفت که، در ایشان ساکن خواهیم بود و در ایشان راه خواهیم رفت و خدای ایشان خواهیم بود، و ایشان قوم من خواهند بود.^{۱۷} پس خداوند می‌گوید: از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید و چیز ناپاک را لمس نکنید تا من شما را مقبول بدارم،^{۱۸} و شما را پدر خواهیم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود؛ خداوند قادر مطلق می‌گوید» (دوم قرن‌تیا ۶ : ۱۴ - ۱۸).

اما متأسفانه، هنوز شاهد هستیم که بسیاری با این که به مسیح ایمان آورده‌اند و به کلیساها راه یافتند، هنوز خانواده آنان با اهمیت‌ترین انتخاب آنان هستند. از سوی خانواده و بستگانشان، به راحتی هر اهانتی را بر ضد خداوند می‌پذیرند. سفره‌های آنان برای خانواده‌های بی‌ایمانشان بسیار وزین و رنگین و برای فرزندان خدا خالی و تهی است. خوشی آنان با بی‌ایمانان فامیل و گرفتاری و توقع آنان برای فرزندان خدا است.

خداوند عیسی مسیح نشان داد که یک فرزند خدا، در ارتباط با بی‌ایمانان، حتی اگر اهل خانه او باشند، چگونه باید باشد: «^{۴۶}او با آن جماعت هنوز سخن می‌گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند.^{۴۷} و شخصی وی را گفت: اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده، می‌خواهند با تو سخن گویند.^{۴۸} در جواب قایل گفت: کیست مادر من و برادرانم کیانند؟^{۴۹} و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده، گفت: اینانند مادر من و برادرانم.^{۵۰} زیرا هر که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد، همان برادر و خواهر و مادر من است» (متی ۱۲ : ۴۶ - ۵۰).

کسی که درک نکرده، کلیسا خانواده حقیقی او است نه بی‌ایمانانی که با آنان نسب خونی دارند، هنوز به مسیح نگرویده! او هنوز در اورکلدانیان است! هنوز در سدوم به سر می‌برد! هنوز در مصر باقی مانده! هنوز بی‌ایمانان را بیشتر دوست دارد و آنان را قوم و خویش خود می‌داند. دشمنان خدا را اهل خانه و محرم، و خوشی خود می‌داند، نه خانواده‌ای را که در مسیح است. او یک نفوذی از دنیا است. او هنوز چیزی از مسیحیت درک نکرده است.

می‌گوید: "خداوند عیسی مسیح می‌فرماید همه را دوست بدارید،" و ده‌ها استناد دیگر می‌آورد و کلام خدا را ابزار خواسته‌های خود می‌سازد. اما او کور و کر و گنگ است که نمی‌تواند کلام خداوند و رسولانش را بفهمد.

خداوند عیسی مسیح با این قبیل افراد اتمام حجت نموده است: «^{۳۴} گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را.^{۳۵} زیرا که آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم.^{۳۶} و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهند بود» (متی ۱۰: ۳۴ - ۳۶).

خداوند این را به چه کسانی گفته؟ آیا به خانواده‌های ایماندار؟! حاشا! او آمده تا بره‌های خود را از گله‌های دیگر جدا کند. او به دنبال گله خودش آمده. او مقدس را از ناپاک جدا می‌کند. او هیچ ترکیب و التقاطی را نمی‌پذیرد. او به دنبال عروس بی‌لک و چروک خود خواهد آمد. یوحنا رسول نسبت به دنیا و اهل دنیا هشدار می‌دهد که: «^{۱۵} دنیا را و آن چه در دنیا است دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست» (اول یوحنا ۲: ۱۵).

و همچنین یعقوب رسول نیز با لحنی شدیدتر بیان می‌دارد که: «^۴ ای زانیات، آیا نمی‌دانید که دوستی دنیا، دشمنی خدا است؟ پس هر که می‌خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد» (یعقوب ۴: ۴).

اساساً کسی که مسیح را شناخته و به راستی به او ایمان آورده و شریک در روح القدس گردیده، محال ممکن است قوم و خویشی غیر از خانواده حقیقی خداوند عیسی مسیح را به رسمیت بشناسد.

اولویت اول:

خداوند عیسی مسیح سرشار از لطف و بخشش و محبت است. او جانش را برای بشر گناهکار داد، تا همگان این فرصت را بیابند که در طریق و مسیر حیات ابدی قرار گیرند. پذیرش او به عنوان منجی و خداوند خدا، تنها ابتدای ورود به شاهراهی است که به سمت حیات ابدی می‌رود. اما در مسیر این شاهراه نمی‌توان به عقب برگشت، یا در هر ایستگاهی توقف نمود و یا به سمت هیچ جاده فرعی‌ای رفت. وقتی وارد این شاهراه شوید فقط باید با سرعت از آن عبور کنید، این یک جاده بدون پیچ و خم و یک طرفه‌ای است که مستقیماً به ملکوت خدا می‌رسد و عنقریب است تا در ملکوت را ببندند، پس هیچ جای درنگ و بازیگوشی نیست!

در این شاهراه حیات تنها ملاک و اولویت، فقط خود خداوند عیسی مسیح است. او هیچ اولویت دیگری را پیش‌تر و یا هم تراز با خود تحمل نمی‌کند. با آن که به پیروانش در خصوص محبت به والدین و فرزندان بسیار سفارش نموده، اما اگر کسی آنان را به خداوند اولویت دهد، از سوی خداوند طرد خواهد شد؛ چنان که خودش صریحاً می‌گوید: «و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد، لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد» (متی ۱۰ : ۳۷). او برای این که همگان فرصت آن را بیابند تا در مسیر حیات قرار گیرند، بزرگ‌ترین ایثار و جان فشانی عالم را کرد. او دنیا را تا بی‌نهایت محبت نمود.

این کلام کاملاً روشن است، نمی‌توانید والدین و فرزندان را بیشتر از خداوند دوست داشته باشید و به ملکوت او داخل شوید. او می‌گوید چنین کسی لایق من نیست. هر چه قدر هم این شخص یک ایماندار خوبی باشد و اعمال نیک کرده و پر از محبت باشد، در ملکوت خدا نخواهد بود. (البته کسی که حقیقتاً پر از محبت باشد به یقین خداوند تنها اولویت او خواهد بود.)

خداوند حتی به شاگردی که از او اجازه خواست تا اوّل پدرش را دفن کند و سپس در پی او رود گفت: «عیسی وی را گفت: مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند» (متی ۸ : ۲۲). باید بدانید وقتی مسیح را پذیرفتید او باید تنها انتخاب و اولویت زندگی شما باشد تا شایسته و لایق او باشید.

عزیزترین چیز هر انسانی جان او است. کسی که بتواند از جانش بگذرد یعنی از تمام دنیا و هر چه در آن است گذشته است. همیشه بوده‌اند کسانی که از جانشان به خاطر اعتقاداتشان و یا کسان دیگر گذشته‌اند، اما حقیقت این است که هیچ کدام آن چیزهایی که به خاطرش، از جانشان گذشتند نمی‌تواند به آنان حیات دوباره ببخشد، این جان فشانی آنان چیزی جز جهالت نیست. و آنانی هم که عاقلانه‌تر عمل می‌کنند و به خاطر توهمی واهی جانشان را هدر نمی‌دهند، در انتهای کار می‌بایست جانشان را به خاک وا گذارند و به عالم اموات بروند.

خداوند در نهایت به هر دو دسته آنانی که چه به خاطر موضوعات گوناگون جانشان را می‌دهند، و چه آنانی که جانشان را محکم حفظ می‌کنند، می‌گوید: «^{۳۸} و هر که صلیب خود را بر نداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد.^{۳۹} هر که جان خود را دریابد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را به خاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت» (متی ۱۰ : ۳۸ - ۳۹). وقتی به مسیح ایمان می‌آورید می‌بایست تمام وجودتان را به او تقدیم کنید تا آن را برای شما تا به ابد حفظ نماید، و اگر نه لایق خداوند و شایسته بودن در ملکوت او نخواهید بود.

بی‌ثمر بودن:

جای تأسف است! اما کلیساها پر شده از افرادی که بعضاً اگر کاری نداشته باشند، ساعتی می‌آیند و می‌روند تا دفعه بعد. در بهترین حالت یک ایماندار هم، افرادی هستند که خود را مقید ساخته‌اند تا هر هفته به کلیسا بیایند و بروند. اوه! این شبیه به یک کما است! مانند شخصی به کما رفته که هنوز نمرده، ولی در انتظار مرگ است به خیال آن که زنده خواهد شد. این بدن زمانی زنده است که بلند شود، حرکت کند، سخن بگوید، منفعتی ببرد و منفعتی برساند.

خداوند عیسی مسیح به این گروه از ایمانداران هشدار می‌دهد که: «^۱من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است.^۲ هر شاخه‌ای در من که میوه نیاورد، آن را دور می‌سازد و هر چه میوه آرد آن را پاک می‌کند تا بیشتر میوه آورد» (یوحنا ۱۵ : ۱ - ۲). تنها خواندن نام عیسی حیات نمی‌دهد، بلکه باید در او پیوند خورد و کارهایی که او می‌کرد را انجام داد، او از همه پیروان خود چنین انتظاری دارد. او درخت پر بار تاک است، تا در او پیوند نخورید صاحب حیات او نمی‌شوید؛ کسی که در او پیوند بخورد مانند او میوه و ثمر خواهد آورد.

یک باغبان برای برداشت محصول زیاد، درخت را هرس می‌کند، شاخه‌های خشک و بی‌ثمر را منقطع می‌کند تا شاخه‌های میوه‌دار بهتر رشد نموده و ثمر آورند. مسیح می‌گوید: «پدر من باغبان است.» او هر کسی را که بی‌ثمر باشد منقطع خواهد نمود. کسی که برای خداوند ثمر نمی‌آورد محال است داخل ملکوت او گردد حتی اگر هر روزه به کلیسا رود و سرود بخواند و به کلام خدا گوش دهد؛ اوه! بلکه باید ثمر نیکو به بار آورد، خداوند میوه معیوب را نمی‌پذیرد: «^۹هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود» (متی ۷ : ۱۹). یادتان هست! خداوند در عهد عتیق نیز قوم خود را از دادن قربانی و هدایای معیوب منع نموده بود.

این سخن که در بعضی از نهادهای کلیساها گفته می‌شود: "همین که به خداوند ایمان آوردید، لااقل نجات را دارید." یک دروغ بزرگ است. در ملکوت لااقل و حداقل و حداکثری نیست! بین برگزیدگان حتی فاصله طبقاتی نیست! غم و ماتم و حسرتی هم نیست! فریب نخورید! این یک تعلیم غلط است. باید در درخت حیات نشاندۀ شد و میوه نیکو آورد، فقط میوه نیکو، و اگر نه بریده خواهید شد. هر عضوی در کلیسا باید حتماً خدمتی داشته باشد.

خداوند کلیسا را به مانند یک بدن تشبیه کرده. یک بدن از اعضای زیادی تشکیل شده و هر عضوی کاری در این بدن دارد. اعضای بدن مسیح حتماً در بدن کلیسا کاری دارند. در بدن هیچ عضو بی‌کار و بی‌خودی وجود ندارد، لذا اگر در کلیسا عضوی بی‌کار و بی‌ثمر یافت شد، یقین بدانید او عضوی از بدن خداوند نیست. خدا چنین ضایعاتی را از بدن خود دور می‌سازد. در بدن کلیسای خداوند هر عضوی جایگاه و وظیفه‌ای دارد.

مسح خدا داده نمی‌شود مگر به جهت باروری، ثمر آوردن و خدمت نمودن. هر عضوی در کلیسا خدمتی دارد و یک مسیحی هرگز بی‌ثمر نخواهد بود، زیرا او عضوی از بدن خداوند است و فرمان را از سر (خداوند عیسی مسیح) دریافت می‌کند. تنها با "خداوند خداوند" گفتن راه ملکوت گشوده نمی‌شود، بلکه می‌بایست در بدن خداوند پیوند خورد و ثمر نیکو آورد.

کسانی که فقط به کلیسا می‌آیند و می‌روند و سرودی می‌خوانند و دعایی می‌کنند، آگاه باشند که اگر ثمری شایسته نداشته باشند، منقطع خواهند شد. بیهوده دل خوش ندارند که چون به مسیح ایمان آوردند حیات ابدی را دارند.

یحیی تعمید دهنده در خطاب به چنین طرز تفکری اعلام کرده بود که: «^{۱۸}کنون ثمره شایسته توبه بیاورید،^۹ و این سخن را به خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.^{۱۰} و

الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود» (متی ۳: ۸ - ۱۰).

ایمان می‌بایست با اطاعت کامل از کلام خدا در عمل همراه باشد، اطاعت کامل کلام خدا، شخص را در مسیر باروری و ثمرآوری قرار می‌دهد.

افکار نقولاوی:

نقولاوی در تعریف عمومی به معنی تسلط بر عوام است. این جماعت هر چند دارای پیشینه‌ای تاریخی است اما در این مجال تنها نگاهی اجمالی به عملکرد چنین تفکری در کلیساها می‌اندازیم. نقولاوی در اصل یک تفکر مستبدانه است که در لفاف آن، گروهی بر جمع کثیری سلطه و استیلا می‌یابند. این سلطه همه جانبه بوده، و نه تنها زندگی افراد را در بر می‌گیرد بلکه تفکر و اندیشه و اعتقاد آنان را نیز در سیطره خود می‌گیرد. این گونه تفکر و سلطه‌گرایی همیشه در دنیا بوده و لاجرم از دوره اول کلیسا نیز، به داخل کلیساها راه پیدا کرده بود. به چنین تفکر و کسانی که بدین گونه عمل می‌کردند، نقولاویان می‌گفتند.

در همان دوره اول کلیسا، پولس رسول شدیداً با این تفکر مقابله کرد و اجازه نداد تا در کلیسا ریشه کنند، اما در صدهای بعد تا به امروز نه تنها در کلیسا ریشه کردند، بلکه باعث ایجاد رjasat بسیار و فجایع زیادی شدند. نقولاویان در کلیسا، تنها کسانی نبودند که بر جایگاه‌ها نشسته باشند، بلکه اساس تعالیم کتاب مقدسی را تغییر داده و در قدم اول کلام خدا را از کلیساها گرفتند سپس خواسته‌های سودجویانه و مستبدانه خود را در قالب کلام خدا به خورد کلیساها دادند.

این شرایط و این گروه را هنوز به وضوح در بسیاری از کلیساهای می‌توانید ببینید. این معضل تنها در کلیساهای فرقه‌ای نیست بلکه خیلی از کلیساهایی که مدعی همراهی با پیام نبی زمان هستند نیز، چنین اعمالی را نسبت به اعضای کلیسای خود دارند. نقولایان در جایگاه خادمین کلیسا، در ابتدا به گرد اعضای خود حصار می‌کشند و ارتباط آنان را با ایمانداران و کلیساهای دیگر قطع می‌کنند، همچنین کسی را به داخل خود راه نمی‌دهند و هر عملی باید فقط با اجازه آنان صورت گیرد.

اینان مسح خداوند را برای خدمت ندارند، بلکه خدمت‌هایشان را از یک دیگر دریافت می‌کنند. آموزه‌هایشان، نه از معلمین مسح شده خداوند است و نه از روح‌القدس؛ بلکه یا از دانشگاه‌های الهیاتی دنیا و یا حسب توهم کاذب ذهنشان است. در تعیین خدمت‌هایشان روح‌القدس هیچ نقشی ندارد، آن چه دخیل است میزان رفاقت و صمیمیت آنان با شبانان می‌باشد.

هر مسح و خدمتی که روح‌القدس به کسی دهد را خوار و رد می‌کنند. به اعضای کلیسا اجازه خدمت نمی‌دهند در حالی که هر عضوی در بدن خداوند باید دارای یک خدمت و کاری باشد. از کلام خدا استفاده ابزاری می‌کنند و در حالی که هیچ معرفتی به کلام خدا ندارند، آن را حسب میل خود تفسیر و تعلیم می‌دهند. گویی کلیسا ارثیه‌ای است تنها برای همان چند نفر!

حال! چند درصد از کلیساهای دنیا چنین شرایطی را دارند؟! هر چه قدر می‌خواهد، باشد. هر چه قدر که می‌خواهند بزرگ باشند، هر چه قدر اعضای بیشتری را جذب کرده باشند، هر چه قدر فعالیت‌های میسیونری گسترده‌ای داشته باشند، این برای ارضای آنان است، شاید هم برای سودجویی آنان باشد، این حتی می‌تواند راهی دیگر برای انحراف و تباهی انسانها باشد. خداوند چنین کسانی را تحمل نمی‌کند. او از نقولایان نفرت دارد.

«لیکن این را داری که اعمال نقولویان را دشمن داری، چنان که من نیز از آنها نفرت دارم» (مکاشفه ۲ : ۶).

بسیاری بدون آن که بفهمند، به تبعیت از پیشینیان کلیسا، طریق نقولویان را در پیش گرفته‌اند، شاید حتی باورشان نشود که دارند از عقب تفکر نقولوی حرکت می‌کنند. این طریق برای آنان شیوه صحیح نظم در کلیسا می‌باشد. لذا لازم است تا بیدار شوند، باید از چهارچوبهای تحمیل شده به آنان خارج شوند تا ببینند که هرگز کلیسای خداوند و شیوه رسولان او کوچک‌ترین شباهتی به طرق آنان ندارد.

ضد فرقه‌ها:

«پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت.^۴ و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزین و پیاله‌ای زرین به دست خود پر از خبائث و نجاسات زنای خود داشت.^۵ و بر پیشانی‌اش این اسم مرقوم بود، سر و بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا.^۶ و آن زن را دیدم، مست از خون مقدسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی‌نهایت تعجب نمودم» (مکاشفه ۱۷ : ۳ - ۶).

مکاشفه باب ۱۷ و ۱۸ به عاقبت کار این مادر فواحش و خبائث دنیا در زمانهای آخر می‌پردازد. شرح کامل آیات این دو باب منظور نظر این کتاب نیست، لذا برای شروع این مبحث، فقط چند نکته از آیات ۳ تا ۶ باب ۱۷ را که با موضوع ما مرتبط است، بررسی می‌کنیم.

"زن" نماد کلیسا است. اساساً در فرهنگ کتاب مقدسی زن نماد قومها نیز می‌باشد. قوم اسرائیل نیز به زن تشبیه شده است. خداوند بارها در کتاب مقدس، خود را شوهر و

قوم اسرائیل را زوجهٔ خود معرفی کرده (البته این نمادی روحانی است که از قرابت بین خدا و قوم او حکایت دارد.) و ایضاً در عهد جدید، خداوند عیسی مسیح داماد و کلیسا به عروس تشبیه شده است.

زن قدرت تولید مثل دارد، می‌تواند زایش داشته باشد، هر زنی می‌تواند مادر نیز باشد. همیشه زن نمادی از قوم خدا و کلیسا است. اما این زن (کلیسا) چگونه می‌تواند مادر نیز باشد؟ زن با زاییدن فرزندی مشابه خود، مادر می‌شود. اگر به تاریخ کلیسا تا به امروز نگاه کنید، این زن که: «به ارغوانی و قرمز ملبس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزین» کاملاً وصف یک کلیسای خاص است؛ او «پیاله‌ای زرین به دست» دارد، مانند تمام پادشاهان جهان که پر از «خبثت و نجاسات زنای» او است. او بر پادشاهان بسیاری حکومت کرد و آنان را عزل و نصب نمود. او در کار سلطنت، مانند معشوقهٔ پادشاهان در امر حکومت مداخله می‌کرد.

کلیسا برای پادشاهی نمودن نیست: «^{۳۶}عیسی جواب داد که پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست» (یوحنا ۱۸ : ۳۶). لذا وقتی سر کلیسا مدعی پادشاهی نباشد هرگز بدن او (کلیسا) اجازهٔ پادشاهی ندارد.

یادتان هست وقتی قوم اسرائیل پادشاهی خدا را رد کردند و از سموئیل خواستند تا مانند امتهای برای آنان پادشاهی انتصاب نماید، چه شد؟ می‌دانید قوم چه کار کرد؟ قوم به پادشاه خود، و به پیمان و قانونی که به واسطهٔ آن به خدا بسته شده بودند، خیانت کردند و از آن پیمان خارج شدند و نسبت به آن زنا نمودند. قوم، زن است و چون پیمان با شوهر (خدای) خود را گسست، زناکار شد. در گذر تاریخ این کلیسا چه کرد؟ همان عمل را انجام داد. از پیمان با مسیح خارج شد و مانند قوم نسبت به خدا زنا نمود (پیاله‌ای زرین به دست خود پر از خبثت و نجاسات زنای خود داشت.)

این کلیسا مانند حوّا در عدن، که به آدم خیانت کرد و با مار زنا نمود و مادر جمیع زندگان شد، به خداوند خیانت نمود و با زنای خود یک "مادر کلیسایی" شد. از زنای زن با مار شریرزاده‌ای به نام قائن به وجود آمد، و از زناکاری این کلیسا، ابتدا یک کلیسای جدا شده از کلیسای خداوند تشکیل شد و متعاقب آن کلیساهای فرقه شده بسیاری تولّد یافت. نسل قائن از شریر بود و او برادر خود هابیل که فرزند قانونی آدم بود را کشت، بعدها فرزند او یعنی اوّلین کلیسای فرقه شده شروع کرد به کشتن برادر خود یعنی کلیسای به حق و قانونی خداوند «و آن زن را دیدم، مست از خون مقدّسین و از خون شهدای عیسی».

حال، به آیه ۵ نگاه کنید: «و بر پیشانی‌اش این اسم مرقوم بود، سر و بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا» وقتی می‌گویند بر پیشانی‌اش، به معنی تفکّر، اعتقاد و آموزه او است که سرّ نماد آن می‌باشد. بر پیشانی‌اش یک اسم مرقوم است! این اسم تمام اعتقاد و آموزه او است. این اسم کیست؟ صاحب این اسم، سر (راز) بابل عظیم است، در بابل چه اتفاقی افتاد؟

در ابتدا مردم به یک زبان صحبت می‌کردند. و همه به یک زبان، در یک جا جمع شدند تا برجی عظیم بسازند. آنها می‌خواستند برجی بنا کنند که تا به ابرها سر برافرازد و بدین طریق نامی در جهان برای خود بلند سازند. اوه! این یک سرکشی به خدا بود، این کار آنان خدا را پسند نیامد، لذا خدا زبانهای آنان را مشوّش نمود و دیگر حرف یک دیگر را متوجّه نشدند، لذا به قومهای کوچک‌تر تبدیل گردیده و هر کدام به راهی رفتند.

«^۱ و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود. و واقع شد که چون از مشرق کوچ می‌کردند، همواری‌ای در زمین شنعار یافتند و در آن جا سکنی گرفتند.^۲ و به یک دیگر گفتند: بیایید، خشته‌ها بسازیم و آنها را خوب بپزیم. و ایشان را آجر به جای سنگ بود و قیر به جای گچ.^۳ و گفتند: بیایید شهری برای خود بنا نهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم.^۴ و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی‌آدم بنا می‌کردند، ملاحظه نماید.^۵ و خداوند گفت:

همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده‌اند و الآن هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهد شد.^۷ اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آن جا مشوِّش سازیم تا سخن یک دیگر را نفهمند.^۸ پس خداوند ایشان را از آن جا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند.^۹ از آن سبب آن جا را بابل نامیدند، زیرا که در آن جا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوِّش ساخت. و خداوند ایشان را از آن جا بر روی تمام زمین پراکنده نمود» (پیدایش ۱۱ : ۱ - ۹).

این نماد کدام کلیسا بود؟ او وقتی با ارائه تعالیم ضد کتاب مقدسی، خصوصاً تئوری مشرکانه تثلیث، از پیمان خداوند خارج شد و به سوی خدایان چندگانه یونان باستان رفت تا نامی دیگر (اولین نام کفر آمیز) برای خود بیابد، اولین فرقه و مادر تمام فرقه‌ها شد. مانند مردم بابل که می‌خواستند برجی عظیم برای خود بسازند. خدا را از کار آنان پسند نیامد، پس زبانهای آنان را مشوِّش کرد و آنان را در سراسر دنیا پراکنده ساخت. خوب دقت کنید! خدا مردمی که به یک زبان بودند را به زبانهای مختلف تبدیل کرد. زبان سرِ افکار و اعتقادات نهفته در سر را بیان می‌کند. خداوند با این کلیسای که مادر فواحش و خبائث دنیا هست نیز همین کار را کرد.

او در طول تاریخ شروع کرد به جنگ و لشکرکشی و فتح کشورها مانند دیگر پادشاهان، خونها ریخت و به کلیسا رحم نکرد، برای خود یک سلطنت بزرگ ساخت و مال و ثروت بسیار اندوخت و خواست تا در تمام دنیا نامی برای خود بیابد. حال تاریخ تکرار می‌شود! این کار خدا را پسند نیامد پس او را از درونش زد. مانند بابل، زبانهای آنان را مشوِّش کرد تا حرف هم دیگر را نفهمند (اعتقادات آنان را تغییر داد تا با یک دیگر نزاع کنند.) و مانند بابل آنان را در سراسر دنیا پراکنده کرد. (از درونِ تفکرِ ضد کتاب مقدسی او، فرقه‌های دیگر پدید آمد و از آن اتحاد خارج شدند.)

حال برگردیم به آیه ۵، «بابل عظیم و مادر فواحش» این بابل عظیم، مادر دختران بسیار است، دختران به معنی کلیساهای متفاوت، یک کلیسا نه بلکه کلیساهای مختلف.

کلام خداوند در خصوص این دختران که از دل همان کلیسای منحرفِ اوّل در طول زمان بیرون آمدند چه می‌گوید؟ خداوند همهٔ آنان را "فواحش" می‌داند. همهٔ فرقه‌ها در نزد خدا فاحشه هستند. همه از مسیحیت خارج شده هستند و از سوی خداوند طرد شده‌اند.

اینها دخترانی بودند که می‌بایست مانند حوّا که هنوز آدم او را لمس نکرده بود، در پاکدامنی می‌ماندند، حوّا می‌بایست همان گونه باکره و در پیمان با آدم می‌ماند. آیا می‌دانید مسیح داماد است و به دنبال عروسِ باکرهٔ خود می‌آید؟ او زنِ فاحشه را نمی‌خواهد، عروسِ او حتماً باید باکره باشد: «در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند. ... و در نصف شب صدایی بلند شد که اینک داماد می‌آید. به استقبال وی بشتابید.^۷ پس تمامی آن باکره‌ها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح نمودند.^۸ و نادانان، دانایان را گفتند: از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش می‌شود.^۹ اما دانایان در جواب گفتند: نمی‌شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزد فروشندگان رفته، برای خود بخرید.^{۱۰} و در حینی که ایشان به جهت خرید می‌رفتند، داماد برسد و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید.^{۱۱} بعد از آن، باکره‌های دیگر نیز آمده، گفتند: خداوندا برای ما باز کن.^{۱۲} او در جواب گفت: هر آینه به شما می‌گویم شما را نمی‌شناسم» (متی ۲۵: ۱ و ۶ - ۱۲).

اوه! او حتی باکره‌های نادان را نیز نمی‌خواهد! او باکره‌های نادانی که روغندانهایشان خالی بود را هم نمی‌برد. کلیساهای فرقه‌ای که حتی باکرهٔ نادان هم نیستند. مسیح به آنان می‌گوید فواحش، کسانی که عصمت و پاکدامنیشان را لگه‌دار کردند. عروس مسیح باید بدون لگه باشد. حال فرقه‌ها می‌گویند ما در روح رقصیدیم! ما در نام مسیح دعا کردیم و شفا صادر شد! ما در نام مسیح فرمان دادیم و روح اخراج شد! ما در نام ...! و مسیح در جواب اینان خواهد گفت: «^{۲۱}نه هر که مرا، خداوند خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آن که ارادهٔ پدر مرا که در آسمان است به جا آورد.^{۲۲} بسا در آن روز مرا خواهند گفت: خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج

نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر ساختیم؟^{۲۳} آنگاه به ایشان صریحاً خواهیم گفت که هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید» (متی ۷: ۲۱ - ۲۳).

آیا فرقه‌ها چیزی بیش از این دارند که بگویند؟ حال، خداوند به آنان می‌گوید ای بدکاران! بدترین و زشت‌ترین کار، زناکاری است؛ به زن زناکار، بدکاره می‌گویند. خداوند به آن کلیساها می‌گوید ای بدکاران، هرگز شما را نشناختم. اوه! یعنی هرگز در اندرون ایشان نبوده! یعنی هرگز تعمید روح‌القدس را نداشته‌اند! مسح آنان کاذب بود، آنان مسح شخص دیگری را دارند. می‌پرسید کدام مسح؟ همان مسحی که نامش را بر پیشانی آنان مرقوم نموده: «و بر پیشانی‌اش این اسم مرقوم بود، ...» آنان بر پیشانی خود نام خداوند عیسی مسیح را ندارند.

بعد از مشوش شدن (نزاع و آشوب درونی بین خود)، آنان به کلیساهای مختلف و فرقه‌های گوناگون تبدیل شدند، هر کدام بر خود نامی گرفتند، هر کدام زبانی دیگر (اعتقاد نامه‌ای دیگر) گرفتند. و در حق خداوند عیسی مسیح زنا نمودند. خداوند به تمام این نامه‌های شکل گرفته می‌گوید: «نامه‌های کفر آمیز» تمام فرقه‌ها نامه‌های کفر آمیز بر خود گرفتند. کلام خدا می‌گوید فرقه‌ها کافرند. کفر به معنی ناسپاسی، ناشکری و شرک است. فرقه‌ها از پرستش خدای واحد حقیقی روی گردان شده و به شرک یعنی خدایان سه‌گانه روی آورده‌اند. هوشیار باشید که تمام فرقه‌ها در نزد خدا زناکار و رد شده هستند.

یوحنا از دیدن این زن که مادر فواحش بسیار بوده و همه آن فواحش بر خود نامه‌های کفر آمیز داشتند، بسیار تعجب کرد! «از دیدن او بی‌نهایت تعجب نمودم.» چرا باید او تعجب کرده باشد؟ مگر او چه چیز تعجب‌آوری دیده بود؟ اوه بله! او تا آن زمان کلیسا را فرقه شده ندیده بود. او هرگز کلیسا را با نامی غیر از نام خداوند عیسی مسیح ندیده بود. در زمانی که او رؤیا را دریافت کرده بود، تمام رسولان کشته شده بودند، و او آخرین بازمانده رسولان و شاهدانی بود که مسیح را دیده. اگر به گفته کذب و دروغ کلیسای کاتولیک رومی، پطرس اولین پاپ بوده باشد، هرگز نمی‌بایست یوحنا از دیدن آن فاحشه‌ها

تعجب می کرد. واتیکان وقتی پطرس را به عنوان اولین پاپ معرفی نمود، قصد داشت تا به سلطنت نامشروع خود جنبه مشروع آسمانی بدهد. این یک دروغ و فریب مندرس کاملاً آشکار تاریخی است.

عزیزانی که در فرقه‌های گوناگون هستید و خادمینی که در این فرقه‌ها به نیت خدمت تلاش می کنید، زبان تند این نوشتار با شما عزیزان نیست، بلکه با آن فکر و اعتقاد پلیدی است که در پشت ظاهر کلیسای فرقه‌ای پنهان شده و در حال نابودی و هلاکت جانهای بسیاری است.

خداوند به کلیساهای فرقه‌ای هشدار می دهد و هنوز برای آنان فرصت قائل است تا خود را از غضب آینده برهانند و راه رستگاری را پیش بگیرند. لذا اکنون منادی ندا می کند که: «و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می گفت: ای قوم من از میان او بیرون آیید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مند شوید» (مکاشفه ۱۸ : ۴).

فیض، برکت، سلامتی و مشارکت روح القدس با فرزندان خدای پدر باد، در نام خداوند عیسی مسیح، آمین.

غلام خداوند عیسی مسیح: لوک رایان

ایران، پنطیکاست ۲۰۲۰ میلادی